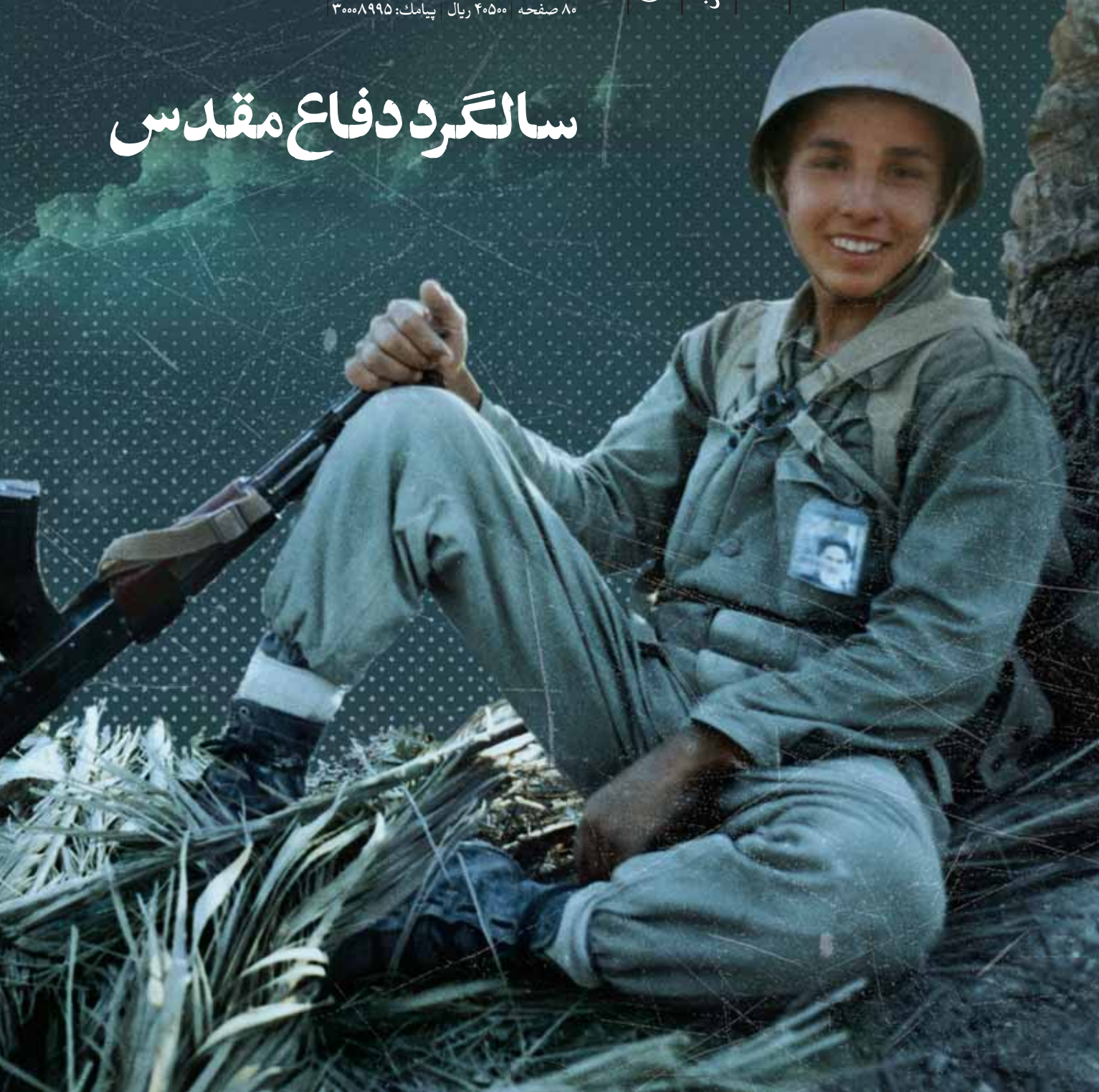


# تاریخ

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای معلمان، دانشجو معلمان دانشگاه‌های وابسته و کارشناسان وزارت آموزش و پرورش دوره بیست و یکم شماره ۱ پاییز ۱۳۹۸  
۸۰ صفحه ۴۰۵۰۰ ریال پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵

## سالگرد دفاع مقدس

- ۴ رازی در دل تاریخ (گشت و گو یا حوراصبر)
- ۴۰ مناسبات ایران و اعراب در دوره ساسانیان
- ۳۸ آموزش و پرورش در ایران باستان
- ۶۲ در زمان الرشید چه گذشت؟!





دیزی خوری ۱۰ دسته  
قرن پنجم هجری

### موزه مردم‌شناسی اردکان

موزه مردم‌شناسی اردکان اولین موزه تأسیس شده در اردکان و اولین موزه مردم‌شناسی و اختصاصی استان یزد است که در سال ۱۳۷۰ با همت علی سپهری، محقق و پژوهشگر اردکانی افتتاح شد. این موزه ابتدا در زیرزمین ۳۰ متری ساختمان تربیت معلم شهید بهشتی اردکان بود که پس از ۲ سال به زیرزمین ۱۱۰ متری کتابخانه فاضل منتقل گردید.



تپو (خمردی گلی)



زیلوه‌های قدیمی بافته شده



فضای عمومی موزه مردم‌شناسی اردکان



ابزارآلات کشاورزی





# شاهد

۲۲

www.roshdmag.ir

## رشد آموزش

فصلنامه آموزشی، تحلیلی و  
اطلاعرسانی | برای معلمان  
دانشجو معلمان دانشگاه‌های  
وابسته و کارشناسان وزارت  
آموزش و پرورش



مدیر مسئول: مسعود فیاضی  
سردبیر: مسعود جوادیان  
مدیر داخلی: محمد حسین معتمد راد  
هیئت تحریریه: دکتر فرج‌الله احمدی  
مسعود جوادیان  
دکتر عطاءالله حسینی  
دکتر عبدالرسول خیراندیش  
دکتر تیره دلیر  
دکتر نصرالله صالحی  
دکتر طوبی فاضلی پور  
دکتر حسین مفتخری  
ویراستار: جعفر ربانی  
طراح گرافیک: سعید دین پناه  
دبیر عکس: پرویز قراگوزلی

نشانی مجله:  
تهران ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶  
تلفن مجله: ۰۲۱-۸۸۸۳۱۱۶۱-۹  
(داخلی ۲۳۷)  
نمبر مجله: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۱۶-۶۵۸۵  
صندوق پستی مجله: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۵  
صندوق پستی امور مشترکین:  
۱۵۸۷۵/۳۳۳۱  
تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸  
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵  
پیام نگار: [tarikh@roshdmag.ir](mailto:tarikh@roshdmag.ir)  
وبگاه: [www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)  
چاپ و توزیع: شرکت افست  
شمارگان: ۲۳۰۰ نسخه

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:  
● مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشد و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در روی یک کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله‌ها می‌توانند با نرم‌افزار word و بر روی CD یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. ● مقاله باید دارای چکیده باشد و در آن هدف‌ها و پیام نوشتار در چند سطر تنظیم شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نمایه (کلید واژه‌ها) از متن استخراج و روی صفحه‌ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیتراصلی، تیتراهای فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی‌شود. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رای و نظر مسئولان مجله نیست.

- ۱ | یادداشت سردبیر / سخنی با خوانندگان
- ۳ | رازی در دل تاریخ (گفت‌وگو با حورا صدر) / مسعود جوادیان
- ۱۴ | محله فیض آب‌انگرمانشاه در دوران قاجار / مرضیه وروایی
- ۱۹ | تجربه موفق من / علی قانعی
- ۳۴ | تجربه‌های یادگیری در آموزش تاریخ / دکتر منصوره کریمی قه‌بی
- ۳۰ | مناسبات ایران و اعراب در دوره ساسانیان / سید اسدالله بال افکن
- ۳۸ | آموزش و پرورش در ایران باستان / بتول سلطانی
- ۴۶ | اسلام‌پذیری ایلخانان با تکیه بر دوران سلطنت غازان / فریبا اعظمی
- ۵۳ | قاجاریه و طوایف جنوب / زهرا هروتی / مسعود نیک فطرت
- ۶۲ | در زندان الرشید چه گذشت؟! / اکرم علیخانی
- ۷۰ | بازدید از یک موزه مردم‌شناسی (حمام مهدی قلبی بیگ) / افسانه آینه‌بینی
- ۷۴ | پادشاه خان که بود؟ / جعفر ربانی
- ۷۶ | تاریخ پولی ایران از صفویه تا قاجاریه / محمد حسین معتمد راد
- ۷۹ | نشست مشترک انجمن ایرانی تاریخ / رحیم روح بخش
- ۸۰ | نشست تخصصی مطالعات هخامنشی

# سخنی با خوانندگان

حواس پرت و بی‌علاقه، و این موقعیت‌ها به چه عواملی بستگی دارد. طبعاً بخشی از این عوامل مربوط به شخص و شخصیت معلم است، و بخشی هم بیرونی است، مثل محتوا و فضا و غیره. تشریح این تفاوت می‌تواند برای دیگر همکاران جالب و آموزنده باشد.

از طرفی کتاب‌های درسی، حاوی مطالب و مفاهیمی اند که برخی از آن‌ها، به دانش و بینش بیشتری نیاز دارد و برای تفهیم آن، معلم باید به چنان دانش و بینشی مجهز باشد تا اگر روزی دستی در کلاسی بالا رفت و در ارتباط با آن پرسشی طرح شد معلم سر بلند برآید. درباره نکات فوق، هیچ‌کس بهتر از شما دبیران تاریخ نمی‌تواند راه‌گشایی کند.

رشد آموزش تاریخ، به مثابه مخزن و مرکزی است که این‌گونه پیام‌ها را عرضه می‌کند تا همکاران دیگر، از آن بهره‌مند شوند و خود نیز در نویسنده‌گی چیره‌دست شوند و پیخته‌تر. احتمالاً این آخرین شماره‌ای است که به سردبیری نگارنده منتشر می‌شود. بدین وسیله از خوانندگان و همکاران گرامی حلالیت می‌طلبم و محتاج دعای خیرتان هستم.

هنگامی که امور فنی هر شماره به جریان می‌افتد، نظیر حروف چینی مقالات، اسکن تصاویر و... و سپس آن‌ها را به همکار صفحه‌آرایی سپاریم، گاه پیش می‌آید که او در حین کار تماس می‌گیرد که مثلاً چهار صفحه اضافه آورده‌ام و ما ناچار می‌شویم از میان مطالب، آن را که حجمی برابر چهار صفحه دارد کنار بگذاریم و اگر موجود نبود، راه دیگری برای کاهش حجم بیابیم. گاه نیز برعکس، ممکن است اطلاع دهد که مثلاً یک صفحه کم آورده است و... این رفت و برگشت‌ها، موجب می‌شود، مقاله‌ای که تأیید شده و در آستانه چاپ بوده، کنار گذاشته شود و در انتظار شماره بعد بماند.

از خوانندگان و همکاران گرامی درخواست می‌کنم که ما را یاری رسانند. مجله به ویژه در چند زمینه، از نوشته‌های شما استقبال ویژه می‌کند: تجربیات تدریس، خاطرات معلمی و مقالات مرتبط با محتوای کتاب‌های درسی. هر معلمی چند سالی پس از تدریس، به تدریج تجربیاتی می‌اندوزد که در مراحل بعد، به کارش می‌آید و در آموزش و ارزش‌یابی و تعامل با فراگیران یاری‌اش می‌رسانند. درمی‌یابد که فراگیران چه هنگام فالگوشند و در چه زمانی

این شماره نیز همچون گذشته، حاوی مقالاتی در زمینه تاریخ ایران (پیش از اسلام، دوره اسلامی و معاصر) است. مقالات دریافتی ما در باب تاریخ عمومی جهان همیشه اندک است؛ بنابراین از همکاری‌هایی که در این زمینه علاقه و تخصصی دارند، درخواست می‌کنم دست به کار شوند و بنویسند، به ویژه که بخش‌های قابل توجهی از کتاب‌های درسی، به مباحث تاریخ عمومی، اعم از تاریخ قدیم و جدید و اخیر اروپا و نیز به چین و ما چین اختصاص دارد و جای کار بسیار.

در این شماره، در عین حال، بخش‌هایی را به گفت‌وگو، مقالات آموزشی و معرفی کتاب اختصاص داده‌ایم. همواره سعی مان این است که توازن و تناسبی در ارائه مقالات و مطالب هر شماره برقرار باشد و پرداختن به دوره‌ای از تاریخ، ما را از دوره‌های دیگر باز ندارد.

مدتی است در این اندیشه‌ایم که شماره‌ای را به «تاریخ اجتماعی» اختصاص دهیم، اما از شما چه پنهان، با وجود اعلان و تماس با صاحب‌نظران و همکاران، تاکنون مطالب چندانی فراهم نیامده است.



مسعود جوادیان

گفت‌وگو با حورا صدر پیرامون امام موسی صدر و نهضت مقاومت لبنان

## رازی درد دل تاریخ

اشاره

طولانی با خانم صدر گفت‌وگو کنیم. در نشست ما چند تن از همکاران نیز حضور داشتند از جمله خانم دکتر زهرا باقری کارشناس و آقای فرخیان از همکاران خانم صدر در مؤسسه امام موسی صدر. در آن گفت‌وگو که شما اینک متن آن را می‌خوانید، اجمالی از زندگی پرماجرا و تکاپوهای امام موسی صدر را از زبان دختر ایشان شنیدیم؛ و امید که برای شما هم مفید واقع شود.

چند سال پیش، روزی همسرم از حضورش در جلسه‌ای صحبت می‌کرد که خانم حورا صدر، دختر امام موسی صدر هم در آن حاضر بوده است. وی مجذوب خانم صدر شده بود و از فضایل و سجایای اخلاقی او می‌گفت. من در آن وقت تصور نمی‌کردم که روزی بیاید که خودم راهی دفتر کار خانم صدر شوم و با ایشان به گفت‌وگو بنشینم و همان سجایا را با چشمان خودم در ایشان مشاهده کنم. ولی این اتفاق افتاد و ما موفق شدیم در یک نشست نسبتاً



مبارزه با تکدی‌گری  
رامی شود گفت جزو  
اولین فعالیت‌های  
ایشان بود. پس از آن  
و البته به تدریج،  
«مدرسه فنی حرفه‌ای  
جبل عامل» را باز به  
کمک مردم تأسیس  
کردند



## ● خانم صدر، اگر موافق باشید از هجرت امام موسی صدر شروع کنیم. بفرمایید که اساساً چی شد که ایشان به این مهاجرت دست زدند آیا به خاطر ریشه آبا و اجدادی شان بود که در لبنان داشتند یا دلیل دیگری داشته؟

● ببینید؛ برای مهاجرت آقای صدر به لبنان نمی‌توانیم به یک یا دو دلیل بسنده کنیم. واقعیت این است که مجموعه‌ای از علل و اسباب جمع شد تا این مهاجرت محقق گردید. این مهاجرت گام کوچکی نبود که کسی بتواند به راحتی از فضایی که خودش در آنجا رشد کرده (ایران) و برای خود سرمایه‌ای اجتماعی اندوخته بود، کنده شود و برود. این تصمیم بزرگی است که فردی از

وطن و سرزمین خودش بکند و به جایی برود که با آنجا آشنایی چندانی ندارد. لذا من فکر می‌کنم که چند عامل سبب مهاجرت آقای صدر به لبنان بوده است. متنی از امام موسی صدر وجود دارد که در آن ایشان در پاسخ به سؤال‌هایی از محققین، خلاصه‌ای از زندگی خودشان را بیان کرده‌اند. ایشان در آن متن می‌گویند که خانواده‌ای مذهبی ولی گشوده داشته‌اند. زندگی شان زندگی ساده‌ای بوده. از پدرشان -مرحوم آیت الله سید صدرالدین صدر- خیلی تعریف می‌کنند که آدم متقی و معتقد، در عین حال ادیب و شاعر بوده‌اند. نکته جالب در صحبتشان این است که می‌گویند وقتی من دبستان را تمام کردم پدرم به من گفتند که به حوزه ملحق شوم. علت دستور پدرم هم -که به نظر من نوعی از خودگذشتگی بود- این بود که آن زمان حوزه تحت فشار رضا شاه قرار داشت. حوزه خیلی ضعیف شده بود. تعداد طلبه‌ها بیشتر از سیصد نفر نبود؛ در صورتی که قبل و بعد آن هزاران طلبه در قم بودند، می‌گویند چون حوزه تضعیف شده بود پدرم از من خواستند که وارد حوزه شوم. البته من هم به پدرم اعتقاد داشتم و قبول کردم. البته بعد از مدتی پدر گفتند که تحصیلات دانشگاهی را در کنار درس‌های حوزوی ادامه بده و این نشان می‌دهد که آیت الله صدر به طور مطلق با تحصیلات جدید دانشگاهی مخالف نبوده‌اند. وقتی دیدند که فرزندشان به این کار تمایل دارد اجازه دادند، چون رسم نبود که طلبه‌های حوزه به مدرسه یا دانشگاه بروند. به هر صورت ایشان رفتند و امتحان دادند و وارد دانشگاه تهران شدند. انتخاب رشته هم اتفاقاً جالب بوده است. بعضی‌ها معتقدند که آقای سید موسی صدر اولین روحانی‌ای بود که وارد دانشگاه شده ولی این طور نیست، بلکه ایشان ظاهراً اولین روحانی هستند که رشته اقتصاد را در دانشگاه برای تحصیل انتخاب کرده‌اند. روحانیون دیگر عموماً در رشته‌هایی مثل فلسفه و ادبیات و الهیات تحصیل می‌کردند ولی ایشان رشته اقتصاد را انتخاب کردند که در واقع ربط روشنی به حوزه نداشت. به هر حال همزمان حوزه را هم ادامه می‌دهند و درس‌های خارج را سال‌ها تحصیل و تدریس می‌کنند و به مدارج علمی بالایی در حوزه می‌رسند. پس تا اینجا صحبتی از مهاجرت ایشان



به لبنان نیست، تا اینکه وقتی برای ادامه تحصیل به نجف می‌روند سفری به لبنان می‌کنند، برای دیدار با بستگانی که آنجا داشته‌اند؛ از جمله دیدار با آقای علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین. آقای شرف‌الدین از عموزاده‌های پدری امام موسی صدر بودند. ولی نسبت نزدیک‌ترین بود که پسرخاله هم بودند. آقای شرف‌الدین وقتی آقای صدر را می‌بیند خیلی ایشان را می‌پسندد و به اصطلاح در سیمای ایشان علائمی می‌بیند و به اطرافیان خود توصیه می‌کند که اگر سید موسی صدر به لبنان بیاید خیلی خوب است. حالا داستان‌های متعددی در این زمینه نقل شده است. یکی از آن‌ها این است که یک‌بار اطرافیان از آقای شرف‌الدین می‌پرسند که چرا شما اینقدر از سید موسی صدر تعریف می‌کنید؟! ایشان دفترچه‌ای را به آنان نشان می‌دهند و می‌گویند ببینید! سید موسی این دفترچه را به من داده. گویا این‌طور بوده که امام موسی صدر وقتی نجف بوده‌اند از هر لبنانی که در حوزه می‌دیدند اطلاعاتی در مورد روستای او می‌گرفته‌اند. مثلاً روستای شما کجاست؟ شما چطور زندگی می‌کنید؟ امور معیشت شما چطور می‌گذرد؟ و... خلاصه آمار و اطلاعاتی را همین جور بدون اینکه قصد و قراری داشته باشند که در لبنان استقرار یابند جمع می‌کرده‌اند.

خلاصه آقای شرف‌الدین می‌گویند ببینید او چه اطلاعاتی را جمع کرده است و به چه اموری توجه کرده است. به نظر من با توجه به روشن بینی خاص علامه شرف‌الدین، این نوع تفکر و این نوع نگرش را که در آقای صدر دیدند، برایشان جالب بوده و به همین سبب به فرزندانشان می‌گویند که اگر بتوانید کاری بکنید که آقای موسی صدر به لبنان بیاید خیلی خوب است و موفقیتی برای شماست.

## ● اولین سفر آیت‌الله صدر به لبنان، که با آقای شرف‌الدین دیدار کردند، چه سالی بوده؟

● سال ۱۹۵۶ میلادی (۱۳۳۴ شمسی) ماعکسی هم از ایشان داریم که در کنار آقای شرف‌الدین ایستاده‌اند.

به هر حال، بعد از فوت آقای شرف‌الدین در سال ۱۹۵۸ میلادی، بستگان و آشنایان ایشان، لابد در پی همان توصیه‌های خود آقای شرف‌الدین که گفتم، نامه‌نگاری می‌کنند. ظاهراً نامه‌ای برای خود پدرم می‌نویسند و نامه‌ای هم برای برادر ایشان، آیت‌الله حاج آقا رضا صدر، و تقاضا می‌کنند که آقای سید موسی صدر برای جانشینی آقای شرف‌الدین به لبنان بروند. به هر حال شنیده‌های ما حاکی از این است که زمانی که آقای شرف‌الدین فوت می‌کنند و پیکر ایشان را برای تشییع و تدفین به نجف می‌برند امام موسی صدر که در آن موقع در نجف بودند با عده‌ای از لبنانی‌ها بیشتر آشنا می‌شوند، و با توجه به آن دعوت تصمیم می‌گیرند سفری به لبنان بروند و اوضاع را از نزدیک ببینند. مدتی در شهر صور بودند و برمی‌گردند و پس از آن تصمیم می‌گیرند که به لبنان مهاجرت کنند. ایشان در جواب برخی از دوستان خودشان که می‌گفته‌اند: چرا این کار را می‌کنید، شما که در اینجا جایگاه خوبی دارید! می‌گویند که احساس مسئولیت می‌کنم و اگر بتوانم برای جامعه شیعیان کاری انجام دهم، این کار را ترجیح می‌دهم. لذا تصمیم می‌گیرند که به لبنان بروند. می‌گویم چند عامل، یکی از عوامل خانوادگی است و یکی هم احساس مسئولیت در برابر شیعیان لبنان. زمینه دیگر توانمندی‌های خودشان بود. ایشان وقتی به لبنان رفتند در آنجا وضعیت شیعیان را دیدند و به این نتیجه رسیدند که می‌توانند برای شیعیان آنجا کاری انجام دهند و مثلاً سطح مذهبی، اقتصادی، اجتماعی‌شان را ارتقا بدهند، احساس مسئولیت بیشتری نسبت به آنجا کردند. آیت‌الله بروجردی در آن دوره، تصمیم‌شان این بود که نمایندگانی به خارج از کشور بفرستند و عده‌ای را هم فرستادند، حتی از ایشان دعوت کرده بودند که به ایتالیا بروند. یعنی می‌خواستند امام موسی صدر را به عنوان نماینده خودشان در ایتالیا منصوب کنند. ولی ایشان نپذیرفتند. ولی وقتی پیشنهاد لبنان آمد، هم آقای بروجردی امام موسی صدر را به رفتن تشویق کردند و هم آقای حکیم. اینکه گاهی گفته شده که آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله حکیم به امام موسی صدر گفته‌اند که به لبنان بروید، نه، این‌طور نبوده است. ایشان خودشان تصمیم گرفتند ولی با تأیید آقایان.

آیت‌الله بروجردی در آن دوره، تصمیم‌شان این بود که نمایندگانی به خارج از کشور بفرستند و عده‌ای را هم فرستادند، حتی از ایشان دعوت کرده بودند که به ایتالیا بروند. یعنی می‌خواستند امام موسی صدر را به عنوان نماینده خودشان در ایتالیا منصوب کنند. ولی ایشان نپذیرفتند. ولی وقتی پیشنهاد لبنان آمد، هم آقای بروجردی امام موسی صدر را به رفتن تشویق کردند و هم آقای حکیم



## ● در آن زمان جامعه شیعیان لبنان چه وضعی داشت و ایشان بعد از مهاجرت و سکونت در آنجا چه اقدامات اولیه‌ای انجام دادند؟ مثلاً اگر خیریه‌ای تأسیس کردند یا هر فعالیت دیگری؛ این‌ها را بفرمایید.

● ایشان وقتی رفتند لبنان، کار جالبی کردند. درست است که بستگانی داشتند ولی این عملاً به معنای شناخت آن جامعه که نیست؛ یک جور باید این جامعه را بهتر می‌شناختند و جامعه ایشان را، هر دو همدیگر را بشناسند. بنابراین حداقل دو سال کارشان این بود که به شهرهای مختلف بروند و آدم‌های مختلف را ببینند. به این ترتیب حتی به خانه‌های مردم می‌رفتند با آن‌ها آشنا می‌شدند، با نوع زندگی و فرهنگ و سطح اقتصادی و فرهنگی شان.

برای تکمیل این مطلب باز خاطره‌ای خدمت شما عرض می‌کنم. یک بار در جمعی از امام موسی صدر سؤال می‌کنند که چرا شما این قدر بین مردم محبوب شده‌اید؟ چه کسی پشت سرتان هست که این طور شما را در این جامعه به این جایگاه رسانده؟ و ایشان جواب می‌دهند شما کافی است به کیلومتر شمار ماشین من نگاه کنید. من در هر خانه‌ای رزدهام و به هر روستایی رفته‌ام. یک بار هم به یکی از شخصیت‌های مسیحی می‌گویند که من بیشتر از توبه روستای خودت رفته‌ام. بنابراین محبوب شدن این شخصیت در جامعه لبنان ناشی از ارتباطات و رفتارهای خودشان بود و اخلاقی که با مردم داشتند. نکته مهم در این رفتارهایشان این است که اگر کسی ایشان را دعوت می‌کرد به سفره ساده‌ای که به قول لبنانی‌ها نان و زیتون بود، می‌پذیرفتند و همان را با آن‌ها می‌خوردند. در نتیجه، مردم احساس کردند که سید موسی صدر از خودشان است، تکبر و شأنیتی برای خودش قائل نیست، با مردم آشنا می‌شود، دغدغه‌ها و آرزوهایشان را درک می‌کند، نگرانی‌ها و کمبودهایشان را می‌شناسد و... اینها فکرکنم از عوامل مهمی است که زمینه‌ساز جایگاه ایشان در لبنان شده.

مادرم تعریف می‌کنند که پدر صبح با عده‌ای می‌رفتند به منطقه‌ای و به چندین روستا سر می‌زدند. ظهر برمی‌گشتند ناهار می‌خوردند و بعد با گروه دیگری به سمت دیگری می‌رفتند؛ چون گروه صبح خسته شده بودند و نمی‌توانستند ادامه دهند ولی خودشان بعد از ظهر با یک گروه دیگر کار را ادامه می‌دادند. کارشان هم این بود که به هر کس که عزایی برایش پیش آمده بود یا مشکلی داشت سر می‌زدند و به طور کلی عملاً با مردم همراهی می‌کردند و این طور هم نبوده که فقط به شیعیان سر بزنند. به

بعضی از روستایی‌ها که مسیحی و سنی هم بودند سر می‌زدند و این ارتباط را با همه برقرار می‌کردند، این را هم برای دیگران جا انداختند که اگرچه من یک روحانی شیعه هستم ولی توجه و اهتمام من فقط به شیعیان نیست.

بالاخره این هم یک نکته مهمی است که باید در کنار فعالیت‌های اجتماعی امام موسی صدر از آن یاد کرد. ظاهراً اولین مواجهه امام موسی صدر با مسائل اجتماعی لبنان با مسئله تکدی‌گری شروع شد. متکدیان در صورت بودند و ایشان هم ابتدا در صورت ساکن شدند. در آنجا ظاهراً متکدیان غوغا می‌کرده‌اند و از روستاهای مختلف به آنجا می‌آمده‌اند. علامه شرف‌الدین سال‌ها قبل در صورت مؤسسه‌ای به نام احسان و نیکوکاری «جمعیت البر و الإحسان» تأسیس کرده بودند که فعالیت آن کم شده بود و آقای صدر در اولین اقدام این جمعیت را احیا می‌کنند و از طریق آن مسئله تکدی‌گری را در صورت سامان می‌دهند.

## ● لطفاً ابعاد دیگر را هم بفرمایید. ایشان مثلاً برای تأسیس مدرسه یا تأسیس بنیادهای مختلف یادگارهایی گذاشتند. از این‌ها برای ما بگویید.

● مبارزه با تکدی‌گری را می‌شود گفت جزو اولین فعالیت‌های ایشان بود. پس از آن و البته به تدریج، «مدرسه فنی حرفه‌ای جبل عامل» را باز به کمک مردم تأسیس کردند. در لبنان شیعیان از چند جهت تحت ظلم و ستم بودند. یکی اینکه هم در دوران عثمانی‌ها و هم در دوران استعمار فرانسه به آن‌ها ظلم شده بود و آنان را عقب نگه داشته بودند. لذا شیعیان شرایط ویژه‌ای نسبت به بقیه طوایف داشتند. زمین‌داری‌های شیعیان را استثمار می‌کردند که آن باز داستان مفصلی دارد. به حال وضعیتی بود که مردم فقیر مرتب فقیرتر می‌شدند و شرایط برایشان سخت‌تر می‌شد. به این علت است که می‌گویم شیعیان وضعیت ویژه‌ای داشتند. با توجه به همین وضعیت امام موسی تلاش‌شان را برای ارتقای سطح اقتصادی، اجتماعی، فکری و دینی جامعه آغاز کردند و در این جهت فعالیت کردند؛ و از جمله مدرسه فنی - حرفه‌ای را تأسیس کردند. این نکته هم مهم است که در آن سال‌ها قبل از ورود امام موسی صدر به لبنان کمیته‌ای فرانسوی تشکیل شده بود به نام کمیته ارفد (ERFED) که بررسی‌ها و تحقیقاتی علمی را درباره سطح اجتماعی فرهنگی و اقتصادی منطقه انجام داده و گزارشی منتشر کرده بود. امام موسی صدر از نتیجه آن تحقیقات هم مطلع شده و طرح‌های خود را بر اساس نتیجه آن تحقیق و بررسی‌ها شکل می‌دادند. یعنی می‌دانستند در آن موقعیت دشوار چه کاری باید انجام دهند.



موضوع مهم دیگری که خودشان هم چند جا به آن اشاره کرده‌اند و خیلی‌ها از آن مطلع هستند، اوضاع سیاسی لبنان است. لبنان معمولاً همواره در شرایطی قرار دارد که دولت‌های آن قوی و قدرتمند نبوده و نیستند. لذا دولت می‌تواند فقط درصد کمی از فعالیت‌ها را انجام دهد و این بسته به زمان‌های مختلف، متفاوت است. در آن زمان درصد کمی از مدارس، دولتی بودند و بیشترین فعالیت‌های فرهنگی را خود مردم از مذاهب و طوایف مختلف انجام می‌دادند. به همین علت امام موسی صدر مسئله تأسیس مجلس اعلای شیعیان را مطرح می‌کنند. چون می‌بینند که در آنجا تمام مذاهب برای خودشان مجلسی دارند که کارهای آنان را ساماندهی می‌کند و از آن‌ها حمایت می‌کند. از موقوفاتشان، از مسائل دینی و شرعی‌شان، در مورد ازدواج و طلاق و غیره. آن زمان دادگاه شرعی جعفری به امور شیعیان می‌پرداخت همان‌گونه که همه مذاهب و طوایف دیگر هم چنین دادگاهی داشتند. ولی دادگاه شرعی جعفری کافی نبود و نیاز به نهادی بود برای اینکه کلیه امور شیعیان را ساماندهی کند و به آموزش‌های دینی آنان اهتمام بورزد و به اوقاف آنان رسیدگی کند و حقوق شیعیان را استیفا کند و برای ارتقای سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنان تلاش و فعالیت کند؛ مانند دیگر مذاهب و طوایف شانزده‌گانه لبنان. بر این اساس آقای صدر درصدد تأسیس مجلس اعلای شیعیان برمی‌آیند. البته اول تلاش‌شان این بوده که در همان مجلس اهل تسنن بخشی هم به رسیدگی به امور شیعیان اختصاص داده شود، برای اینکه تفرقه ایجاد نشود. یک سال هم تلاش می‌کنند ولی به نتیجه نمی‌رسند تا اینکه تصمیم می‌گیرند یک نهاد مستقل تأسیس کنند. این کار دو سال زمان می‌برد تا به نتیجه برسد و در پارلمان تصویب شود. و زمانی هم می‌برد تا مکان یا مقری برای آن تأمین شود. تلاش برای تأسیس مجلس اعلای شیعیان از سال ۱۹۶۵ شروع شد و سرانجام در سال ۱۹۶۹ مجلس اعلا افتتاح شد و خود آقای صدر به ریاست آن انتخاب شدند. مقر مجلس در بیروت بود و لذا آقای صدر خودشان هم از شهر صور به بیروت منتقل شدند.

پس از استقرار در بیروت ایشان محدود به مجلس اعلای شیعیان نشدند بلکه فعالیت‌های متعدد داشتند. آقای صدر به اقتضای هر دوره‌ای آن کاری را که به نظرشان لازم می‌آمد عملاً شروع می‌کردند. اساس حرکتشان هم بر فعالیت‌های اجتماعی در جهت و براساس آموزه‌های دین بود.

● **آیا از ایشان سخنرانی یا مکتوبی هم باقی مانده که این نظر را بیان کرده باشند؟**

● بله، هم در سخنرانی‌ها و هم در مصاحبه‌ها گفته‌اند. برخی از آن‌ها هم می‌توانم خدمت شما بخوانم. من در اینجا چند عبارت فارسی آن را می‌خوانم. این‌ها از ترجمه‌های آقای فرخیان است. «در واقع اعتقاد و احساسم از آن هنگام که تحصیلات دینی و بعد از آن فعالیت دینی را آغاز کردم، بر اصلی استوار بود که چه بسا امر جدیدی در اسلام نبود... اما در میدان عمل تازه بود. این اصل همان اصل دین برای زندگی است و هرآنچه پس از حیات است از آخرت و بهشت و آتش و حساب، و ویژه‌تعامل انسان با زندگی هست. دین حیات انسان را تنظیم می‌کند، رابطه انسان با خود و دیگران و خدا را تنظیم می‌کند.»

این سخن‌ها را در جاهای مختلف گفته‌اند. حتی در یکی دو تا مصاحبه هم همین‌طور تصریح می‌کنند و در این زمینه فکر می‌کنم مبنای همه فعالیت‌ها و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر ایشان همین سخن‌ها بوده است. از این جهت ایشان معتقد بودند که درست کردن اقتصاد مردم از اولین اولویت‌هاست. همین تفکر است که باعث می‌شود آقای صدر برای محرومین فعالیت بکنند و جنبش معروف «حرکت المحرومین» را راه بیندازند. خودشان می‌گویند شیعیان محروم‌ترین گروه لبنان بودند، اگرچه در نهایت فعالیت‌هایشان برای تمام محرومین بود چه شیعه و چه غیر شیعه در همه مناطق لبنان. البته که شیعیان بیشترین محرومیت را داشتند و به همین علت تمرکزشان هم روی شیعیان بود.

● **موافقت قدری هم در مورد فرایند تأسیس و ادامه حیات جنبش امل بگویند؟**

● اوایل استقرار امام موسی صدر در لبنان تجاوزات رژیم اشغالگر فلسطین هنوز خیلی نبود، ولی از سال ۱۹۶۷ به بعد فضا عوض شد و ادبیات مبارزه و مقاومت در برابر رژیم اشغالگر فلسطین وارد زندگی مردم جنوب لبنان و شیعیان شد. بعد از جنگ شش روزه و اشغال سرزمین‌های مصر و سوریه و اردن، تجاوزهای رژیم صهیونیستی به لبنان هم شروع شد. رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۷۰ منطقه‌ای را در جنوب اشغال کرد. بعد از این اشغال، امام موسی صدر جلسه مجلس اعلا را در آن شهر تشکیل داد، و این یعنی اقدام عملی برای پشتیبانی از مردمی که آسیب دیده بودند. از آن پس می‌بینیم به تدریج در صحبت‌های امام موسی صدر، از رژیم اشغالگر فلسطین و خطرهایی که رژیم صهیونیستی برای منطقه جنوب لبنان دارد و توطئه‌هایی که نسبت به آن در نظر دارد، بیشتر سخن به میان می‌آید. به خصوص که باز اینجا ضعف دولت لبنان باعث می‌شد که دولتمردان هیچ اقدام مؤثری نکنند. به قول خودشان



**فکر می‌کنم  
یکی از علت‌های  
ریودن ایشان  
این بوده که  
مانع خیلی از  
توطئه‌ها بودند**



جنوب لبنان سرزمینی بود که هیچ‌کس از آن دفاع نمی‌کرد و رژیم اشغالگر هم به قول خودش هر وقت دلش می‌خواست می‌آمد آنجا و گردشی می‌کرد و می‌رفت.

## ● آیا می‌توانیم بگوییم امام موسی صدر روحیه انقلابی بالایی داشت و هر جا لازم به حضور بود حضوری می‌یافت و در برابر متجاوزان هم به جد ایستادگی می‌کرد؟

● بله، دقیقاً. امام صدر معتقد است همان اصلی که به ما می‌گوید دین برای زندگی است، می‌گوید من باید برای زندگی کنونی مردم فعالیت کنم. اگر الان رژیم صهیونیستی تهدید است، پس باید برابر آن بایستم، اگر فتوای یسّم تهدید است باید این مردم را از یوغ آن نجات بدهم. وقتی محرومیت بیداد می‌کند، در برابر آن باید اقدام بکنیم.

این دیدگاه ایشان بود؛ به خصوص که راهکارهایی هم برای آن‌ها پیشنهاد می‌دادند نه اینکه فقط فریاد بزنند که این کار خوب است یا آن کار بد است. به دولت می‌گفتند که ارتش باید از جنوب دفاع کنند چون اگر جنوب از دست برود کل لبنان از دست رفته است. مسئله زندگی و انسان محوریت خاصی در فکر و عمل ایشان دارد. به هیچ‌وجه نمی‌توانیم بین فکر و اندیشه عمل و رفتارشان تفکیک کنیم. این دو با هم عجین است. تفاوت و اختلاف و ناهماهنگی بین فکر و عملشان احساس نمی‌کنید. هر جا کار و مسئولیتی بوده انجام می‌دادند و می‌گفتند من، به تعبیر حضرت علی<sup>(ع)</sup> در نهج البلاغه، مثل یک چهارپای نیستم که فقط بنشینم و تنها هم و غم من علف باشد. تلاشم باید این باشد که به مردم خودم خدمت کنم. سعی ایشان این بود که به مسئولین ابتدا بگویند که شما اینجا موظف هستید و در عین حال خودشان هم از مردم پشتیبانی و اقدام می‌کردند. آن زمان هر جا که رژیم صهیونیستی تعدی و تجاوز می‌کرد قبل از هر کس دیگری ایشان می‌شتافتند و با مردم می‌نشستند و از آن‌ها دلجویی می‌کردند و یا به آن‌ها کمک می‌کردند و به مشکلات سامان می‌دادند. حالا این روستا یا شهر

می‌خواست شیعه باشد یا نباشد. شیخ احمد الزین که آن زمان قاضی شهر صیدا بود و اهل تسنن هم هست و پس از انقلاب به ایران رفت و آمد می‌کند، تعریف می‌کرد که صهیونیست‌ها شهری را که ساکنین آن سنی هم بودند حسابی بمباران کرده بودند. ما که رفتیم به مردم سری بزنیم دیدیم امام موسی صدر زودتر از ما آنجا بود! امام موسی صدر با این رفتار به مردم می‌گفتند ما نباید شهرمان را ترک کنیم و همیشه باید حضور داشته باشیم؛ چون رفتن ما همان چیزی هست که رژیم صهیونیستی می‌خواهد. وقتی میدان را خالی کنیم، او راحت سرزمین مان را اشغال و تصاحب می‌کند.

## ● آیا همین ضرورت‌ها بود که ایشان را به تأسیس جنبش امل سوق داد؟

● بله. ابتدا «حرکت المحرومین» یعنی جنبش محرومان بود و بعد از اینکه تلاش‌هایشان برای محرومین و برای وادار کردن دولت برای دفاع و محافظت از جنوب لبنان در برابر تجاوزهای رژیم صهیونیستی و ارائه راهکارها به نتیجه نرسید، همه لبنانی‌ها را به اعتصاب سراسری در اواخر ژوئن سال ۱۹۷۰ دعوت کردند. گفتند دولت گوش نمی‌کند بنابراین دعوت به یک اعتصاب سراسری کردند؛ چنین اعتصابی را تا آن وقت لبنان به خودش ندیده بود. همه لبنان با این اعتصاب همراهی کردند، سنی و شیعه و مسیحی و مارونی و... و این اتفاق عجیبی بود که اعتماد و همراهی صمیمانه مردم با امام موسی صدر را نشان می‌داد. بعد از آن بود که دولت مجلسی به نام جنوب تشکیل داد و بودجه‌ای هم در اختیارش قرار داد که برخی مطالبات امام صدر را در زمینه حمایت و پشتیبانی از مردم جنوب عملاً اجرا بکند، از جمله ساخت پناهگاه، حمایت از شهرها و برنامه‌های متعددی که پیشنهاد کرده بودند. این اولین گام بزرگی بود که منجر به تشکیل نهادی برای حمایت از جنوب شد. امام صدر همیشه هم تأکیدشان این بود که کار را کسی که مسئول آن است، یعنی دولت، باید انجام دهد و ما نیز باید از دولت مطالبه بکنیم که به وظایفش عمل بکند. حالا گرچه بعدها عملکرد مجلس جنوب هم خیلی رضایت‌بخش نبود ولی

تقسیم لبنان  
یکی دیگر از  
توطئه‌هایی  
بود که ایشان  
در مقابلش  
ایستادند و  
نگذاشتند این  
اتفاق بیفتد



خودشان دفاع کنند. ما مطالبه می‌کنیم و اما دولت اقدامی نمی‌کند. امام صدر جوان‌ها را تشویق می‌کرد که تحت تمرین نظامی قرار بگیرند و در دفاع از جنوب در برابر حملات رژیم صهیونیستی ایستادگی کنند. همین روند هم به تدریج ادامه پیدا کرد تا بالاخره جامعه مقاوم و نهضت مقاومت به وجود آمد. اصرار امام صدر بر این بود که تمام مذاهب و طوایف و ادیان در این امر مشارکت کنند. از همین رو مجموعه‌ای از شخصیت‌های لبنانی، مسلمان و مسیحی بیانیه حمایت از جنبش محرومان را امضا کردند.

صد و نود نفری که بیانیه را امضا کردند؛ از متفکرین و از افراد شناخته شده لبنان هستند و نتیجه این شد که حرکت محرومین، یعنی حرکت مطالبه برای محافظت از جنوب لبنان را همه طوایف تأیید کردند.

در پی این حرکت درخواست تهیه سلاح و حفاظت از جنوب هم شکل گرفت و گروه‌هایی تربیت شدند و تمرین نظامی دیدند تا هر جا که اسرائیل حمله کرد یا خواست گشتی بزند جلوی آن را بگیرند. این حرکت طوری ادامه پیدا کرد و رشد یافت و نهادینه شد که از دل آن جنبش امل (مخفف افواج المقاومة اللبنانیة) بیرون آمد و مدتی پنهان بود. در سال ۱۹۷۵ در حین تمرین نظامی جوانان جنبش یک مین منفجر شد که بر اثر آن بیست و شش نفر شهید و عده‌ای هم زخمی شدند که به بیمارستان انتقال یافتند. این اتفاق سبب شد که جنبش امل اعلان وجود کند. امام موسی صدر خودشان تعریف می‌کردند که خیلی‌ها به من می‌گفتند نیازی نیست که تشکیل این گروه را اعلان کنی ولی پاسخ ایشان این بود که من در مقابل خون این شهدا مسئولیت دارم. باید پدر و مادرانشان بدانند که فرزندانشان برای چی شهید شدند. در این ارتباط دکتر جمران هم خاطرات زیبایی تعریف می‌کنند. او می‌گفت ما اول نگران بودیم که عکس العمل پدر و مادر این شهدا چه خواهد بود. ولی ماجرای را از یکی از بازدیدها تعریف می‌کند که مادری می‌آید امام موسی را دعوا می‌کند که تو چرا برای ما شرایطی فراهم نمی‌کنی که ما تمرین نظامی بکنیم؟! یا مادر شهید دیگری می‌گوید من دو فرزند دیگر هم دارم که حاضر آن‌ها

به هر حال نهادی ایجاد شد که هنوز هم هست و نهادی دولتی است. البته امام صدر باز هم ساکت نشستند و چون دیدند فعالیت‌ها آن طور نبود که ایشان را راضی کند به تدریج حرکت‌های اعتراضی دیگری را شروع کردند تا باز هم دولت را وادار کنند که مطالبات بیست‌گانه‌ای را در زمینه رفع محرومیت‌های اقتصادی و معیشتی مردم جنوب و آبیاری مناطق کشاورزی و هم حمایت از جنوب در برابر تجاوزهای رژیم صهیونیستی برآورده سازد. امام صدر در هر مناسبتی سخنرانی کردند و مطالبات مردم را مطرح کردند. در سال ۱۹۷۴ تجمع مردمی و بزرگ در بعلبک برپا کردند. حدود هفتاد و پنج هزار نفر که برخی هم مسلح بودند، در آن تجمع آمدند. باز با فاصله کمی در صورت هم تجمعی که حدود صد هزار نفر شرکت کردند ترتیب داده شد. مردم در هر دو تجمع، چه در بعلبک و چه در صور، عده‌ای مسلح بودند ولی الحمدلله بدون هیچ اتفاق ناگواری برگزار شد، با اینکه مخالفان موانع زیادی برای برگزاری آن به وجود آورده بودند؛ چون این فعالیت در مخالفت با دولت و با فتوایها بود. دکتر جمران در این باره خاطراتی را بیان کرده‌اند.

## تا این زمان هنوز دکتر جمران وارد لبنان نشده بود؟

چرا، ایشان از سال ۱۹۶۹ وارد لبنان شده بود و مدیریت مدرسه فنی - حرفه‌ای جبل عامل را برعهده گرفته بود؛ حالا برخی معتقدند که آن مدرسه فنی - حرفه‌ای، عملاً محل کادرسازی برای مقاومت لبنان بوده که درست هم می‌گویند. شاید می‌دانید که اولین شهید شیعه را همین مدرسه در برابر رژیم صهیونیستی تقدیم کرد.

## آیا این آموزش‌های نظامی مورد پشتیبانی و حمایت دولت هم بود؟

به هیچ وجه! مطالبات امام موسی صدر به جایی می‌رسد که امام صدر به دولت می‌گویند اگر شما حمایت و دفاع نمی‌کنید بگویید که ما خودمان دفاع کنیم. سلاح به مردم بدهید تا مردم

هم فدای اهداف شما بشوند! بنابراین جنبش امل رسماً شکل نظامی به خودش گرفت. البته ایشان اصرارشان بر این بود که جنبه محرومیت‌زدایی جنبش باید بر جنبه نظامی آن همچنان فائق باشد، یعنی فعالیت در جنوب لبنان اساساً فعالیت فکری و اجتماعی است.

## ● **خب؛ الان ما چه سالی هستیم؟ آیا کم کم به سفر لیبی می‌رسیم؟**

● سال ۱۹۷۵ است. خیر؛ هنوز خیلی مانده تا به سفر لیبی برسیم. امام موسی صدر در حمایت از جنوب هم‌زمان با فعالیت برای محرومیت‌زدایی، ارتباط با مذاهب دیگر را بیشتر و بیشتر می‌کنند و شیعه را آن‌طور معرفی می‌کنند که خودشان می‌فهمند. اتفاق مهم دیگر در سال ۱۹۷۵ سخنرانی ایشان در کلیسای «کبوشین» بیروت است. این سخنرانی معمولی نبود، امام صدر منسکی از مناسک مسیحیت را به مناسبت آغاز فصل روزه برگزار کرد. به قول خود امام صدر این کار شبیه این است که کشیش مسیحی خطبه نماز جمعه را بخواند. همچنین یکی از مراحلی که باید حتماً به آن اشاره کرد شروع جنگ داخلی لبنان است که به نظر من این جنگ بیشترین آسیب را به حرکت امام موسی صدر زد.

پس از آن تجمع بزرگ در بعلبک و سپس در صور، تصمیم امام صدر این بود که تجمع بعدی در بیروت در مسجد عمری باشد و پس از تجمع به خیابان‌ها بریزند و مطالبات با عصیان مدنی ادامه پیدا کند. اما امام صدر این اقدام را متوقف کردند. زیرا در همان زمان متوجه شدند که فالانژیست‌های مسیحی به ملیشیا سازی روی آورده‌اند. در نتیجه امام هم احساس خطر کردند و گفتند اگر ما به خیابان بریزیم عملاً درگیری در بین مردم اتفاق خواهد افتاد، و لذا خودشان حرکت را متوقف کردند. می‌گفتند، حرکت ما یک حرکت تماماً مدنی و مردمی است و می‌خواهیم به نتیجه برسند، نمی‌خواهیم جنگ داخلی راه بیندازیم و کشورمان را خراب کنیم.

اوایل سال ۱۹۷۵، پس از برگزاری تجمع صور و بعلبک، اتفاق مهم دیگر تجدید ریاست مجلس اعلای شیعیان بود. در آن سال دوره ۶ ساله مجلس اعلا گذشته بود و باید رأی‌گیری جدید می‌شد. آنجا هم موانع زیادی برای امام صدر ایجاد شد، ولی بالاخره ایشان انتخاب شدند؛ آن هم بالاجماع از طرف مجمع عمومی مجلس. این اتفاق دولت را کمی نرم کرد به طوری که هم رئیس‌جمهور و هم نخست‌وزیر برای تبریک به مجلس اعلای شیعیان آمدند و دولت عملاً گام‌هایی در جهت تحقق مطالبات امام صدر برداشت؛ حتی هیئتی تشکیل شد برای

بررسی و مطالبات امام صدر که ناگهان جنگ داخلی لبنان شروع شد و کار از دست رفت! بسیاری از کارها متأسفانه متوقف شد و از آن پس تمام تلاش‌های امام صدر به متوقف کردن جنگ محدود شد.

## ● **ماجرای اعتصاب غذای ایشان چگونه بود؟**

● سال ۱۹۷۵ جنگ شروع شد که همه ما در لبنان بودیم و دو سال ادامه پیدا کرد. اقدام درخشانی که امام صدر برای جلوگیری از جنگ انجام داد اعتصاب غذا بود. پس از اعتصاب غذا برخی از ایشان پرسیده بودند که تو خودت مدافع حمل سلاح بودی، چه شده که الان در برابر جنگ آمده‌ای و اعتصاب مسالمت‌آمیزی می‌کنی؟ پاسخ ایشان این بود که سلاح باید فقط در برابر دشمن به کار گرفته شود و نه در مقابل هموطن. آن اعتصاب غذا ۶ روز طول کشید. یکی از جمله‌های معروف ایشان در دوره اعتصاب غذا این بود که می‌خواهم ثابت کنم که در لبنان سلاحی کارآمدتر از سلاح‌های مرگبار و ویرانگر وجود دارد. و آن، «سلاح قلب‌ها و وجدان‌ها و ایمان» است.

## ● **شما در مسجد نزد خود پدر رفتید؟**

● مسجد یک زیرزمینی داشت. یک نیم طبقه هم داشت که امام آنجا نشسته بود، یعنی آنجا مستقر بودند. شخصیت‌ها، آدم‌ها، گروه‌های مردمی که می‌آمدند، آن‌هایی که همراه امام صدر اعتصاب کرده بودند در زیر زمین بودند ولی نیم طبقه‌ای باز بود. عکس‌ها و فیلم‌هایش هم هست.

## ● **چگونگی پایان اعتصاب را هم خواهش می‌کنم بفرمایید.**

● امام صدر از اعتصاب غذا چهارتا خواسته داشتند. در آن دوره دولت استعفا داده بود و چند ماه بود که کشور دولت نداشت و این اوضاع را سخت می‌کرد. لذا اولین مطالبه امام صدر این بود که دولت را تشکیل بدهید تا زمام امور را بر عهده بگیرید، و درگیری متوقف شود و سپس، دادگاهی برگزار شود که مسببین جنگ را محاکمه کند. در این دوره اعتصاب ۶ روزه تلاش‌های سختی شد. به هر حال، بالاخره رئیس‌جمهور رشید کرامی را مأمور تشکیل دولت کرد. درخواست امام صدر هم این بود که باید دولتی تشکیل داد که وزرای آن خود از جنایتکاران و عاملان جنگ و طرف درگیری نباشند. خوشبختانه این اتفاق افتاد و رشید کرامی وزرای مناسبی را انتخاب کرد و به دیدار امام صدر در مسجد آمد. آن زمان **عبدالحلیم خدام** وزیر امور خارجه سوریه بود که در لبنان حضور داشت. او هم به مسجد



آمد و از امام صدر خواست که اعتصاب را خاتمه دهند. یاسر عرفات هم آمد و از امام صدر درخواست کرد که مطالبات شما که انجام شد، پس به اعتصاب خاتمه دهید؛ که امام صدر گفتند هنوز کار تمام نشده و بقیه مطالبات ما مانده است و باید مسبین جنگ محاکمه شوند. در این زمان گروهی در بعلبک چند شهر مسیحی نشین را محاصره کردند و عده‌ای را به کشتن تهدید کردند به همین سبب امام همان شب تصمیم می‌گیرند خودشان بروند و مسئله را حل کنند. لذا بیانیه‌ای می‌دهند با این مضمون که من با این مسجد وداع می‌کنم تا به «مسجد میهن» بروم - منظورشان سراسر لبنان بود - در هر صورت امام صبح روز بعد از انتشار بیانیه به منطقه محاصره شده رفتند و مسئله را حل کردند و چند روستای مسیحی را از محاصره درآوردند. یعنی برای جلوگیری از خونریزی بیشتر اعتصاب را پایان دادند. پایان دادن به محاصره شهرهای مسیحی نشین آنقدر برای ایشان مهم بود که اعتصاب غذایشان را شکستند و به محاصره‌کنندگان پیام دادند که هر گلوله‌ای را که به سمت مناطق مسیحی نشین شلیک می‌کنید به فرزندان من و خانه من شلیک کرده‌اید. اجازه بفرمایید خدمت شما عرض کنم که مجموعه دوازده جلدی گام به گام با امام؛ مجموعه گفتارها و مصاحبه و مقالات سید موسی صدر در اسفند ۱۳۹۶ منتشر شد و خوانندگان گرامی می‌توانند با مطالعه آن با اندیشه امام صدر آشنا شوند. کتاب‌های دیگری را هم مؤسسه در باب اندیشه امام منتشر کرده است.

### ● **قاعدتاً من باید از شما داستان سفر تلخ لیبی را بپرسم، ولی قبل از آن اگر لازم می‌دانید بفرمایید در آن برهه زمانی نزدیک‌ترین دوستان ایشان چه کسانی بودند؟**

● افراد زیادی بودند و امام صدر دوستان و همکاران و همراهان زیادی داشتند، از جمله شخصیت‌های سیاسی فعال. در ایران هم دوستان زیادی داشتند که اگر بخواهم آن‌ها را بشمارم شاید نتوانم.

### ● **خب، ما می‌دانیم که امام موسی به لیبی رفتند و در لیبی ناپدید شدند. ایشان برای چه به لیبی رفتند؟**

● جنگ داخلی لبنان، جنگی بود که تقریباً همه کشورهای از جمله کشورهای عربی در آن سهم یا نقش داشتند. به همین دلیل این جنگ را «جنگ دیگران در لبنان» هم نام می‌برند. از

آمریکا و شوروی و رژیم بعثی عراق و... هر کسی در شعله‌ورتر شدن جنگ سهمی داشت. یکی از عوامل مخالفت با امام موسی صدر این بود که ایشان مخالف جنگ داخلی لبنان بود و در مقابل آن ایستاد؛ علی‌رغم اینکه بسیاری می‌خواستند جنگ ادامه یابد. بیش از شصت آتش‌بس نتیجه تلاش ایشان بود و این‌ها برخلاف مصالح بعضی سیاستمداران داخلی و خارجی لبنان بود. یکی از این تلاش‌ها برای توقف جنگ اعتصاب غذا بود. من یادم نمی‌رود ناراحتی ایشان را از شکسته شدن هر آتش‌بس. گفت وگوهای تلفنی شان را یادم هست. حتی گاهی لرزیدن دستشان را از اینکه چرا آتش‌بس ادامه پیدا نکرده. با همه هم صحبت می‌کردند فکر می‌کنم یکی از علت‌های ربودن ایشان این بود که مانع خیلی از توطئه‌ها بودند. مثلاً یکی از توطئه‌هایی که در منطقه در حال وقوع بود مسئله «توطین» یا اسکان فلسطینی‌ها در جنوب لبنان بود.

صهیونیست‌ها برنامه‌ای داشتند که فلسطینی‌هایی را که در لبنان بودند و آن‌هایی را که از سرزمین‌شان آواره شدند در لبنان اسکان دهند. این طرح هنوز هم هست. اولین کسی که این توطئه را فهمید و با آن مبارزه کرد امام صدر بود. در حالی که احتمالاً خود فلسطینی‌ها هم از آن آگاه نبودند. امام صدر از همان لحظه اول با این توطئه جنگیدند و به فلسطینی‌ها گفتند شما باید گول نخورید و برگردید به سرزمین خودتان. تقسیم لبنان

**یکی از جمله‌های معروف ایشان در دوره اعتصاب غذا این بود که می‌خواهم ثابت کنم که در لبنان سلاحی کارآمدتر از سلاح‌های مرگبار و ویرانگر وجود دارد. این سلاح، سلاح قلب‌ها و وجدان‌ها و ایمان است**



یکی دیگر از توطئه‌هایی بود که ایشان در مقابلش ایستادند و نگذاشتند این اتفاق بیفتد. این توطئه متأسفانه همچنان هم هست ولی آن موقع جلوش گرفته شد و الحمدلله به نتیجه نرسید. به هر حال توطئه‌هایی که برای منطقه غرب آسیا تدارک دیده شده بود ایشان جلوش ایستادند و به مردم آگاهی بخشیدند. روشن است که از نظر دشمنان این شخصیت نباید در لبنان حضور داشته باشد، چون تأثیرگذار است!

یکی از شخصیت‌هایی که نقش مهمی در لبنان داشت معمر قذافی بود. امام صدر برای مسائل لبنان سفرهای دوره‌ای می‌رفتند. در سال ۱۹۷۶ لبنان سفر دوره‌ای رفتند که همان باعث توافق و آتش بس و پایان جنگ شد. به درخواست لبنان، کشورهای عربی نیروهای حافظ صلح در لبنان مستقر کردند. سفر دوره‌ای بعدی امام صدر در سال ۱۹۷۸ بود؛ بعد از اینکه رژیم صهیونیستی وارد لبنان شد و بخش‌هایی از لبنان را اشغال کرد و تا رود لیتانی پیش آمد. آنجا امام صدر باز تصمیم گرفت برود و از کشورهای عربی هم درخواست کمک کند و به آن‌ها بگوید که اگر شما بایستید و از لبنان حمایت کنید رژیم صهیونیستی عقب نشینی می‌کند. آن موقع سازمان ملل هم قطعنامه ۴۲۵ را صادر کرده بود مبنی بر اینکه رژیم اشغالگر فلسطین باید از لبنان خارج شود ولی صهیونیست‌ها به آن عمل نکرده بود. به هر حال، امام صدر سفر دوره‌ای خود را به چند کشور شروع کردند که یکی از آن‌ها الجزایر بود. در الجزایر بومدین (رئیس جمهور) در گفت‌وگو با ایشان می‌گوید: «شما چرا پیش قذافی نمی‌روید که نقش مهمی هم در جنگ داخلی دارد؟» ایشان می‌گویند می‌دانم تأثیری ندارد ولی اگر درصد کمی هم نتیجه داشته باشد من حاضرم بروم. رابطه خوبی هم با قذافی نداشتند. نماینده‌هایی که از لیبی به لبنان می‌آمدند و با گروه‌های مختلف درگیر در جنگ دیدار و گفت‌وگو می‌کردند، هیچ وقت با امام صدر ملاقات نمی‌کردند؛ پس طبیعی بود که رابطه خوبی با هم نداشتند. ظاهراً بومدین دعوت امام صدر را به لیبی ترتیب می‌دهد. اما این زمان عقب می‌افتد تا اینکه دعوت رسمی صورت می‌گیرد. سفیر لیبی می‌آید و دعوت رسمی لیبی را به امام صدر تقدیم می‌کند. در روز ۲۵ اوت ۱۹۷۸

امام صدر وارد لیبی می‌شوند و از همان ابتدای ورودشان به لیبی مشخص بوده که سفر معمولی نیست. یعنی اول اینکه از شخصیت‌های رسمی لیبی کسی برای استقبال به فرودگاه نیامده بود و اطلاعات و اخبار و رسانه‌ها نیز ورود ایشان را منعکس نکردند. دو نفر همراه امام صدر بودند. یکی از همراهانشان آقای عباس بدرالدین، رئیس یکی از خبرگزاری‌های لبنان بود با این نیت که باید این سفر در رسانه‌ها به خوبی منعکس شود. دیگری هم جناب شیخ محمد یعقوب بود که از معاونان و نزدیکان خودشان بود. لیبی ابتدا ادعا کرد که مهمانانش خاک لیبی را ترک کرده‌اند و به ایتالیا رفته‌اند. اما دستگاه‌های قضایی ایتالیا و لبنان پس از تحقیقات طولانی این ادعا را رد کردند. پس از سقوط قذافی دولت لبنان کمیته‌ای رسمی تشکیل داد که این موضوع را همه جانبه پیگیری کند و هم‌اکنون چهل سال گذشته است. یعنی چهار دهه است که این مصادره آزادی و این جنایت عجیب تاریخ همچنان ادامه دارد و در طول این سال‌ها هنوز هم امام صدر در اسارت است. حق و حقیقت ایجاب می‌کند که ما و همه آزادگان جهان برای آزادی ایشان و دو همراهشان تلاش کنیم. این امام صدر برای دفع خطر از منطقه از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. ما هم باید از او بیاموزیم. البته ناگفته نماند که وظیفه صاحبان قدرت و نفوذ از همه بیشتر است. ما هم علیرغم اینکه قدرت و نفوذ اندکی داریم ولی دست از پیگیری نمی‌کشیم و به شکستن زنجیرهای ظلم و اسارت امیدواریم و پیگیری را در هر جا و در هر زمان تا آزادی امام صدر ادامه می‌دهیم. در این زمینه کتابی را کمیسیون اصل نود دوره هفتم مجلس شورای اسلامی با عنوان گزارش کمیته پیگیری منتشر کرده است. کتاب دیگری را نیز مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر منتشر کرده است تحت عنوان آدم ربایی در لیبی که به این پرونده پرداخته است.

**● حال کمی برگردیم به عقب. آیا امام صدر برای شیعیان لبنان از دولت وقت ایران کمکی گرفتند؟**



● خوب شد پرسیدید. سال ۱۹۷۱ بود (۱۳۵۰ شمسی) که امام صدر طی سفری به ایران آمدند. آن موقع ایشان رئیس مجلس اعلاى لبنان بودند. فرد رسمی که از طرف دولت برای استقبال به فرودگاه آمده بود از ایشان پرسیده بود که اگر مایل به دیدار با شاه هستید بفرمایید تا ترتیبی دهند، ولی امام صدر گفته بودند که سفر من خانوادگی است؛ یعنی موافقت نمی‌کنند. منتها در طول اقامتشان در ایران بعضی از شخصیت‌ها و روحانیون برجسته از ایشان می‌خواهند که با توجه به جایگاهی که دارند با شاه ملاقات کنند، چون در آن سال‌ها عده‌ای از زندانیان سیاسی به اعدام محکوم شده بودند، به امام صدر اصرار می‌کنند شما با شاه ملاقات کنید و وساطتی بکنید برای اینکه این‌ها اعدام نشوند. برخی روحانیان مثلاً آیت‌الله هاشمی رفسنجانی زندان بودند که از امام صدر خواسته شد درخواست آزادی ایشان را هم مطرح کنند. بعد از این بود که

امام صدر می‌پذیرند که با توجه به اصرار دوستان بروند و ملاقاتی با شاه بکنند. در آن ملاقات ظاهراً شاه قول کمک می‌دهد. از طرفی امام موسی صدر طرح ساختن بیمارستانی برای شیعیان و محرومین در بیروت را داشتند. همان‌طور که می‌دانید در لبنان هر مذهب و طایفه‌ای به یک کشور وابسته بود. در واقع شیعیان لبنان احساس می‌کردند که شاید ایران با توجه به اینکه یک کشور شیعی است پشتیبان آن‌هاست.

در آن دیدار پدرم موضوع بیمارستان را مطرح می‌کنند. شاه هم قول مبلغ مهمی برای کمک می‌دهد، اما بعداً سفیر ایران در لبنان شرایطی را برای پرداخت آن مطرح می‌کند که پذیرفتنی نبود و این کمک هیچ‌وقت تحقق پیدا نکرد و برای آزادی زندانیان نیز مساعدتی نکرد.

**خیلی از شما ممنونم. بهره بردیم.**

**امام صدر برای مسائل  
لبنان سفرهای دوره‌ای  
می‌رفتند. در سال ۱۹۷۱ سفر  
دوره‌ای رفتند که همان  
باعث توافق و آتش‌بس و  
پایان جنگ شد**



# محلله فیض آباد کرمانشاه در دوران قاجار

## اشاره

در این پژوهش با بررسی متن‌ها، سفرنامه‌ها، مستندات و مقالات به بررسی جغرافیای تاریخی استان کرمانشاه با محوریت محلله فیض آباد در دوره قاجار پرداخته‌ایم. کرمانشاه در اواسط دوره زندیه از به هم پیوستن سه دهکده فیض آباد، چنانی و برزه دماغ شکل گرفته است. قدمت محلله فیض آباد به اواخر دوران زندیه بازمی‌گردد و لذا در این محلله خانه‌هایی به قدمت ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال وجود دارند. در این قسمت کرمانشاه دارای انواع قومیت‌ها مثل کرد، لر، لک، ترک‌های آذربایجانی، تاجران اصفهانی، شیرازی و تبریزی زندگی می‌کردند. اساس معماری قاجار ادامه معماری دوران‌های پیش به خصوص صفویه است که بعداً به علت ورود عناصر شهرسازی نوین مانند خیابان و میدان به ایران و... تغییراتی در آن رخ داده است.

**کلیدواژه‌ها:** جغرافیای تاریخی، کرمانشاه، محلله فیض آباد، دوره قاجاریه.

رشته جداگانه‌ای است از جغرافیا که هم از اوضاع طبیعی و هم از اوضاع اقتصادی و هم از جغرافیای انسانی و سیاسی در طول دوره‌ای از تاریخ بحث می‌کند (نهچیری، ۱۳۷۰: ۸).

پژوهش در باب دوره قاجار در تحقیقات تاریخی به طور گسترده انجام گرفته ولی تأکید بر مناطق جغرافیای تاریخی قاجار در ایران و به ویژه در محلات قدیمی شهرهای ایران، کمتر مورد توجه بوده است. استان کرمانشاه نیز به عنوان یکی از مناطق مورد توجه در دوره قاجار از این

جغرافیای تاریخی علمی است که تأثیر محیط جغرافیایی را بر وقایع تاریخی، سیر تکامل دولت‌ها و تغییرات مرزی‌شان و تاریخ اکتشافات جغرافیایی بیان می‌کند. به عبارت دیگر جغرافیای تاریخ شامل بازسازی محیط‌های گذشته به شیوه بررسی سلسله وقایع در یک زمان یا ارزیابی آن‌ها با توجه به تحولات گذشته است (حکیم، ۱۳۶۶: ۵). جغرافیای تاریخی دارای تعاریف مختلفی است. برخی آن را شعبه‌ای از جغرافیای انسانی و بعضی شاخه‌ای از جغرافیای طبیعی دانسته‌اند. برخی عقیده دارند که جغرافیای تاریخی





مسئله مستثنی است. بنابراین لازم است مناطق جغرافیایی تاریخی قاجار در شهر کرمانشاه و محلات قدیمی به خصوص مناطقی مثل محله فیض آباد که یکی از قدیمی ترین محله های تاریخی کرمانشاه است، مورد بررسی قرار گیرد. لازم به ذکر است که سید ابوالقاسم فروزانی، در سال ۱۳۹۱ در پژوهشی به بررسی جغرافیای تاریخی مکران و علی اصغر رضوانی در سال ۱۳۸۶ به بررسی جغرافیای تاریخی ساوه پرداخته اند.

### جغرافیای تاریخی کرمانشاه

سرزمین کرمانشاهان پیوسته و در ادوار مختلف تاریخ، محل سکونت بوده است. شواهد و مدارک باستان شناختی نشان می دهد که این منطقه از اولین زیستگاه های انسان های پیش از تاریخ به شمار می رفته و یکی از مراکز مهم جمعیتی در زاگرس میانی محسوب می شده است. در دوره زندگی کرمانشاه با داشتن حکمران خود الله قلی خان زنگنه دورانی کوتاه توأم با آرامش را از سرگذراند اما با مطرح شدن الله قلی خان به عنوان یکی از مدعیان قدرت و تلاش وی برای دستیابی به تاج و تخت سلطنت بعد از مرگ کریم خان، این شهر به وادی جنگ و ستیز کشیده شده. به جز این مواردی از حمله حاکم اردلان به کرمانشاه نیز ذکر گردیده است.

دوران دوم رشد و توجه به کرمانشاه در دوران قاجاریه بود که این شهر مورد توجه خاص حکومت از لحاظ سیاسی و اجتماعی قرار گرفت. در این دوره کرمانشاه چهره شهری خود را بازیافت و تاریخ دوباره آن رقم خورد. فتحعلی شاه قاجار با گماردن پسرش شاهزاده محمدعلی میرزای دولت شاه به حکومت کرمانشاهان و منطقه ثلاث و سرحدات عراقین، به واسطه شایستگی و لیاقت دولت شاه، توانست بار دیگر در

صحنه های تجارت، باب مناسبات تجاری و اقتصادی نوینی را بگشاید و کرمانشاه را به مرکز داد و ستد کالا و انبار تجارت عراق و بمبئی و روسیه تبدیل کند به نحوی که خاندان هایی از مردمان عرب مهاجر از بغداد، با عنوان خاندان وکیل الدوله، و نیز خاندان سادات تجار بغدادی از زمان دولت شاه باب تجارت گسترده ای را با ایران گشودند و از آن پس بازرگانان زیادی به کرمانشاه رفت و آمد می کردند (سلطانی، ۱۳۸۱). چنان که گفتیم کرمانشاه از جمله شهرهایی است که در دوره زندگی شکل گرفت. خدیوی می نویسد که «شهر جدید الاحداث در اواسط دوره زندگی از به هم پیوستن سه دهکده فیض آباد، چنانی و برزه دماغ شکل گرفته است» (خدیوی، ۱۳۷۸:۱۳۷۸). قدمت محله فیض آباد به اواخر دوران زندگی باز می گردد. در این محله خانه هایی به قدمت ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال وجود دارد. فیض آباد، زمانی در شمال شهر قرار گرفته بود و محله ای اعیانی و ثروتمند نشین به شمار می آمد، به همین دلیل خانه هایی به جای مانده در آن از معماری با ارزش و تزئینات پُرکاری برخوردارند. همچنین چون کاروان های کر بلا از فیض آباد می گذشت. چندین کاروان سرا در این محله قرار داشت. مسجد جامع شیعیان کرمانشاه و بعضی از مراکز حکومتی نیز در داخل و اطراف این محله مستقر بود (حبیبی، پوراحمد، مشکینی، ۱۳۷۶:۲۸۳) که همچنان باقی است.

### معرفی محله فیض آباد

محله فیض آباد به مساحت ۳۲/۶۴ هکتار (قریب به ۱۲ درصد هسته تاریخی ۲۸۵ هکتاری شهر کرمانشاه) با جمعیتی نزدیک به ۵۶۰۰ نفر در شمال شرقی بازار واقع است. این محله از سمت غرب به خیابان مدرس، از شمال به خیابان

امیری، از شرق به خیابان جلیلی و از جنوب به خیابان نواب محدود است. در این محله بناهایی به قدمت ۱۰۰ تا ۱۵۰ سال شناسایی شده اند که بناهای با ارزش زنده کش، خانه های یزدی، زرشکیان، جلیلیان، کاشفی، واحدی، سرای توکل و حمام آزاد از آن جمله اند (دانشنامه آزاد، ۱۳۹۵).

فیض آباد در گذشته محل زندگی افراد فرادست اجتماعی به شمار می رفت و اولین محله بلا فصل مسکونی بازار را تشکیل می داد و حتی بخشی از بازار را نیز در خود جای داده بود. کاروانیان کر بلا از این محله می گذشتند و بعضی از مراکز حکومتی در داخل و اطراف این محله مستقر بودند. مسجد جامع و سایر مراکز که مردم با آن سروکار داشتند در این محله استقرار داشتند. این محله محل سکونت یهودیان شهر کرمانشاه نیز بود. یهودیان در این محله دو کنیسه و یک حمام داشتند و فروشگاه ها و خانه های زیادی نیز به آن تعلق داشت. بعداً با کوچ گروهی یهودیان، مسلمانان جای آن ها را گرفتند و کنیسه های آن ها نیز متروک و سپس از بین رفت. (مرادی، ۱۳۸۸:۱۹).

### شاهزاده محمد علی میرزا دولت شاه:

محمد علی دولت شاه فرزند فتحعلی شاه بود و در ۱۵ دی ۱۱۶۷ ه. ش (۷ ربیع الثانی ۱۲۰۳ ه. ق) در مازندران به دنیا آمد و در ۳۰ آبان ۱۲۰۰ ه. ش (۲۶ صفر ۱۲۳۷ ه. ق) در مدائن درگذشت. وی جد خاندان دولت شاهی است (بایوردی، ۱۳۴۷). محمد علی میرزا دولت شاه و فرزندانش در آبادی کرمانشاه و لرستان نقش به سزایی داشتند. از جمله آثار تاریخی به جا مانده از وی می توان به موارد زیر اشاره نمود: بازسازی و توسعه بازار کرمانشاه، مسجد دولت شاه، مسجد شاهزاده، کتابخانه دولت شاه، سنگ نگاره دولت شاه.

## بررسی قومیت‌ها و مذاهب محله فیض آباد

بافت قومی فرهنگی کرمانشاه قدیم دارای تنوع زیادی بود، اگر چه عمده ساکنان شهر کرد بودند اما اقوام و گروه‌های دیگر نیز در آن حضور داشتند. اوین نقل می‌کند: «کرمانشاه از ادغام اقوامی که در این شهر استقرار یافته‌اند به دنیا می‌آید: نخست کردها، که تعدادشان زیادتر است، بعد لرها (لک‌ها)، ترکان آذربایجانی، فارسی‌زبانان حکومت و تاجرهای بازاری که از اصفهان، شیراز و تبریز به این شهر آمده‌اند و نیز ۳۰۰ خانوار یهودی که به حرفه‌های کوچک با دوره گردی در اطراف شهر مشغول‌اند و به لهجه شریانی صحبت می‌کنند. برقرار شدن ارتباط بازرگانی با بغداد به تازگی عده‌ای بغدادی را نیز وارد این شهر کرده است که از آن‌ها چند نفر عرب، ۱۰ خانواده یهودی و به همان اندازه کلدانی هستند» (اوین، ۱۳۶۲: ۳۴۵). در کرمانشاه، تمایزگذاری اجتماعی براساس مذهب خود را به صورت جدایی‌گزینی فضایی میان مسلمانان و غیرمسلمانان (به ویژه یهودیان و مسیحیان) نشان می‌داد. به لحاظ مکانی غیرمسلمانان کرمانشاه در ضلع شرقی محله فیض آباد متمرکز شده بودند و جامعه بسته‌ای را تشکیل می‌دادند.

یاکوب پولاک در سفرنامه خود در مورد شغل این جماعت گزارش می‌دهد «گذران زندگی آن‌ها اغلب با ابریشم‌بافی، تراش شیشه، کارهای زرگری و جواهرسازی است؛ آمونیاک، اسید کلریدریک، اسیدسولفوریک و اسید نیتریک درست می‌کنند و در علم شیمی خبره‌اند. به همین دلیل در کار ضرب سکه وجودشان بسیار مغتنم است و کارهای فنی این هنر را مباشرت می‌کنند و بسیاری از آن‌ها اطباء معتبری هستند» (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۸).

## بناها و فضاهای شاخص محله فیض آباد

### مسجد معتمدالدوله

مسجد معتمدالدوله مربوط به دوره قاجار است. این مسجد که در شمال کوچه پورپاک واقع شده با شماره ثبت ۲۱۷۱ به عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده است. این مسجد را در زمان سلطنت محمدشاه قاجار (۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ ه.ق) منوچهرخان معتمدالدوله گرجی حاکم کرمانشاهان و سرحدات عراقین (۱۲۵۲ تا ۱۲۵۵ هجری قمری) ساخت و در سال‌های اخیر نیز مرمت و بازسازی شده است. بنای کنونی این مسجد مشتمل بر ورودی صحن، شبستان حیات هشت ضلعی و بخش‌های خدماتی است. ورودی به صورت هشت ضلعی است و از طریق دالان نسبتاً درازی به صحن مسجد راه پیدا می‌کند. بخش اصلی مسجد شبستان ستون‌داری به شکل مستطیل است که در ضلع جنوبی صحن قرار دارد. پوشش طاق و گنبد این شبستان بر روی دوردیف ستون پنج‌تایی قرار گرفته است. ستون‌ها آجری و به تعداد تقریبی ۹۰ در ۹۰ سانتی متر هستند که به کمک دیوارهای کناری، ۱۸ پوشش گنبدی را حمالی می‌کنند. گنبدها به جز گنبد میانی دهانه محراب، از نوع چهاربخشی هستند. گنبد میانی دهانه محراب از نوع

عرق چینی و دارای تزئینات آجر لعاب دار است. به نظر می‌رسد دهانه یا ناو ضلع شرقی شبستان بعدها به فضای شبستان اضافه شد؛ به همین دلیل محراب دقیقاً در میانه ضلع جنوبی قرار ندارد. به غیر از محراب و گنبد فوق‌الذکر که با آجرهای لعاب دار تزئین شده‌اند بقیه سطوح غربی بنا حیاط کوچک و هشت ضلعی با حوضی در میانه آن وجود دارد که احتمالاً وضوخانه بوده و امروز نیز در کنار آن سرویس بهداشتی ساخته شده است (دانشنامه تاریخ معماری ایران شهر. سازمان میراث فرهنگی و گردشگری ایران).

### مسجد دولت‌شاه

این مسجد از آثار محمدعلی میرزا دولت‌شاه است. ستون‌های سنگی مارپیچ، محراب مقرنس کاری شده و گچ‌بری‌های زیبای شبستان زنانه، به این مسجد زیبایی خاصی بخشیده است. در حال حاضر این مسجد محل سکونت و تحصیل طلاب علوم دینی است. بنای مسجد دولت‌شاه در دوره اخیر تعمیر و مرمت شده و دارای سردر، صحن و شبستان زنانه و مردانه است (کرمانشاهان باستان، بی تا: ۱۵۱ و ۱۵۲).

### تکیه فیض آباد

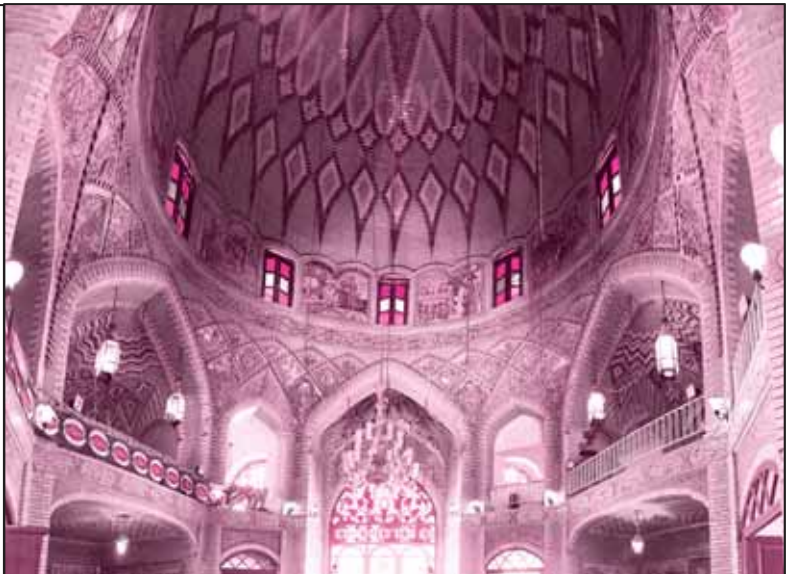
این تکیه در نزدیکی مسجد زردویی‌ها،



حیاط با فضاهای متعددی احاطه شده است. فضاهای بخش‌های شمال شرقی و جنوبی حیاط، کارکرد مسکونی داشته و در بخش غربی نیز گنبدخانه حسینییه قرار گرفته است. بخش شرقی حیاط شامل فضاهایی دو طبقه است. تکیه ۲۴ اتاق دارد. در طبقه اول، راه دسترسی به این اتاق‌ها از طریق پلکان‌های داخل حیاط صورت می‌گیرد. کف اتاق‌ها یک متر بالاتر از کف حیاط است. مهم‌ترین قسمت تکیه بیگلربیگی بخش غربی آن است و گنبدخانه حسینییه در آن قرار دارد. این قسمت شامل ایوان نسبتاً بزرگی است که از طریق یک رشته پلکان سنگی سه پله‌ای به حیاط تکیه راه دارد. دو ستون چوبی نسبتاً بلند و دو ستون‌نما در این بخش دیده می‌شود. سطح هر یک از این ستون‌ها دارای پوششی از گچ است. همچنین سرستون‌های آن‌ها شباهتی به سرستون‌های بیزانس دارد که با گچ‌بری‌های گل و گیاه تزئین شده است (محمدی‌فروآرین، ۱۳۸۹). این تکیه در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۷۵ به شماره ۱۷۹۷ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است. در سال ۱۳۸۰ میراث فرهنگی آن را خریداری کرد و در سال‌های ۱۳۸۱ و ۱۳۸۲ مرمت شد و در سال ۱۳۸۳ به عنوان موزه خط و کتابت افتتاح شد. در سال ۱۳۸۷ نیز در ضلع جنوبی، آن بنای موزه پارینه‌سنگی زاگرس توسط میراث فرهنگی افتتاح شد (محمدی‌فروآرین، ۱۳۸۹).

### خانه خواجه باروخ

این خانه در دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار ساخته شده و قدمت آن به حدود ۱۲۵ سال می‌رسد. مالک این خانه یکی از تجار کلیجی کرمانشاه بوده و آخرین مالک آن شخصی به نام زنده‌کش نام داشته است. لذا امروز به این نام نیز خوانده می‌شود. این خانه از نوع درونگراست یعنی ورودی



طاق‌نما وجود دارد. طاق‌نمای ردیف پایین، مانند سردر ورودی، با مقرنس‌های گچی و گچ‌بری‌های زیبا تزئین شده است. داخل طاق‌نماهای ردیف فوقانی با پیکره‌های گچی از شخصیت‌های دوره قاجار زینت یافته است. پس از سردر ورودی فضای هشتی قرار دارد. در دیوارهای این فضا طاقچه‌هایی ایجاد شده و سقف آن با رسم‌بندی‌های آجری تزئین شده است. در ضلع شمالی هشتی، درگاهی چوبی وجود دارد که از طریق آن می‌تون وارد خانه‌های وابسته به تکیه شد. پس از هشتی، دالان نسبتاً درازی قرار دارد که به حیاط اصلی تکیه منتهی می‌شود. سقف دالان نیز با تزئینات موعظی مزین شده است. این تکیه حیاط نسبتاً وسیعی دارد که کف آن در حدود ۵/۲ متر از کف خیابان پایین‌تر است. در وسط حیاط نیز حوض بزرگی قرار گرفته است که در ماه محرم، میزبان جمعیت انبوه عزاداران حسینی است. با توجه به چنگک‌های باقی‌مانده در قسمت ایوان غربی، به نظر می‌رسد در فصل زمستان نیز با برپایی چادر در این حیاط از عزاداران استقبال می‌شده است (محمدی‌فر و آرین، ۱۳۸۹). اطراف

پشت به مسجد قرار دارد. این تکیه در سال ۱۲۰۲ ه.ق به دست فردی به نام «نایب آقا مراد» ساخته شد و مقبره وی در همان مکان قرار دارد. بنا به مصاحبه‌هایی که با معمرین و اهالی محل به عمل آمده، قبر مرحوم نایب آقا مراد که به عنوان بانی تکیه شناخته می‌شود در درون ساختمان تکیه می‌باشد (خبرگزاری دانشجویان ایران، ۱۳۹۳).

### تکیه بیگلربیگی

تکیه بیگلربیگی در خیابان مدرس و مقابل مسجد جامع قرار دارد. ساخت این تکیه در سال ۱۳۰۹ ه.ق توسط مرحوم خادم‌الحسین عبدالله خان فراش‌باشی ملقب به بیگلربیگی از مقامات مشهور و بانفوذ کرمانشاه در دوره قاجار شروع شد و عملیات ساخت آن در سال ۱۳۱۵ ه.ق یعنی شش سال بعد به پایان رسید. همچنین تزئینات گچ‌بری و آیینه‌کاری آن در سال ۱۳۲۶ ه.ق تکمیل شد. تکیه بیگلربیگی سه در ورودی دارد. ورودی اصلی آن در جبهه جنوب شرقی قرار دارد. سردر ورودی با مقرنس‌های گچی و گچ‌بری‌های برجسته تزئین شده است. همچنین در دو طرف ورودی دو ردیف

آن با يك هشتمی آغاز می شود که دارای طاق نماهای آجری است. سپس وارد حیاط بیرونی می شویم. در ضلع شمالی این حیاط حوضخانه قرار دارد که حد فاصل بین بیرونی و اندرونی است، یعنی از هر دو طرف نور می گیرد، اما ورودی آن از حیاط اندرونی است. در طبقه فوقانی حوضخانه اتاقی قرار دارد که آن نیز از هر دو حیاط نور می گیرد. پس از عبور از راهرویی که در گوشه ای بین ضلع شمالی و ضلع شرقی واقع است وارد حیاط اندرونی می شویم. تالار آن در ضلع غربی واقع است و دو در کوچک تر در طرفین اروسی دو اتاق قرار دارد که دارای حمام سرد و گرم است و هنوز هم قابل استفاده است. سقف حمام به صورت گنبدی است. در ضلع شمالی، طبقه پایین و بالا دارای ایوان ستوندار است با این تفاوت که ستون های طبقه همکف آجری و چهارگوش است در حالی که طبقه فوقانی با ستون هایی با مقطع گرد و سرستون های مقرنس تزئین یافته است. طبقه اول در ضلع غربی دارای ایوانی است که با چهار ستون و دونیم ستون متصل به دیوار، که همگی مقطع مدور دارند، مزین شده است. بدنه ستون ها



معلقی کاری است، سرستون ها نیز مقرنس هستند. در گذشته، بنا از قسمت انتهایی ضلع شمالی به حیاطی دیگر راه داشته که اکنون مسدود شده است و در مالکیت دیگری است. این خانه با وجود قدمت آن بسیار سالم و برجاست. دیوار، ستون ها، درها و حتی نرده های آهنی پوچ شده همگی سالم هستند. تنها تغییراتی که در آن انجام شده معدودی از پنجره هاست که در تعویض آن ها از پنجره های آهنی استفاده کرده اند. در ورودی کمترین تغییری نکرده و چفت و کلون و کلید به همان شکل باقی مانده و از این نظر دارای ارزش مطالعه است (روزنامه باخت، ۱۳۹۵).

### نتیجه

پدیده زیست در سراسر جهان واقعیتی است که با شرایط ناحیه ای و محلی پیوند می خورد، چرا که شرایط حیات به سبب موقعیت و وجود تنوع در محیط جغرافیایی یکسان نبود و می تواند در فاصله چند کیلومتری به کلی دگرگون شده و شرایطی دیگر حاکم گردد. در گذشته شکل گیری بافت های شهری ناشی از نیازهای زمانی - مکانی و شاخصه های فرهنگی - هویتی دوره خود بوده و طبعاً این شکل گیری در زمان خود بسیار مطلوب و موجبات آسایش ساکنین را فراهم می آورده است. معماری قاجار تأثیرات شگرفی بر فضای شهری کرمانشاه داشت و از این منظر بناهایی شاخص در محله های کرمانشاه و از جمله فیض آباد ساخته شدند. اما آثار به جا مانده از دوره قاجار در پی خیابان کشی هایی که با ورود اتومبیل همچون سایر شهرهای ایران اتفاق افتاد ساختار منظم و مترامک محلات، بازار و به تبع آن شهر به کلی از هم گسیخت و امروزه جز معدودی از گذرهای تاریخی، نشانی از آن ها به جای نمانده است.

### منابع

۱. اوین، اوژن؛ ایران و بین النهرین، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار، ۱۳۶۲.
۲. بایوردی، حسین؛ مختصری از سابقه و احوال محمد علی میرزا دولتشاه. مجله وحید. شماره ۵۸. ۱۳۴۷.
۳. پولاک، ادواردیاکوب؛ سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان. (ترجمه کیکاووس جهاننداری). تهران: خوارزمی. ۱۳۶۸.
۴. حبیبی، کیومرث؛ پورا احمد، احمد و مشکینی، ابوالفضل. بهسازی و نوسازی بافت های کهن شهری، تهران: انتخاب. ۱۳۷۶.
۵. حکیم، محمد تقی خان؛ گنج دانش جغرافیای تاریخی شهرهای ایران. تهران: انتشارات زرین. ۱۳۶۶.
۶. خدیوی، سیامک؛ معرفی مختصر بافت تاریخی کرمانشاه، مجموعه مقالات دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی، سازمان میراث فرهنگی کشور، جلد سوم. ۱۳۷۹.
۷. خلعتبری، الهپار و پناهی، عباس. جغرافیای تاریخی مارکوه. تهران: پژوهشنامه دانشکده ادبیات شهید بهشتی. ۱۳۷۸.
۸. رضوانی، علی اصغر؛ جغرافیای تاریخی ساوه. مجله پژوهشی علوم انسانی دانشگاه اصفهان: ۱۳۸۶، ۲۹-۴۴.
۹. سلطانی، محمدعلی؛ جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان. تهران: مؤسسه فرهنگی سپا. ۱۳۸۰.
۱۰. فروزانی، سید ابوالقاسم؛ جغرافیای تاریخی مکران. پژوهش های علوم تاریخی (دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران: ۱۳۹۱-۱۳۹۰، ۱۸۹-۱۷۳).
۱۱. کرونی، استفانی؛ ژاندارمری دولتی و جنگ بزرگ در ایران، در ایران و جنگ جهانی اول: مجموعه مقالات سمینار، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات. ۱۳۸۰.
۱۲. لاهوتی، ابوالقاسم؛ وفا به عهد: منتخب اشعار، گردآورنده گروهی از صاحب نظران انتشارات سخن، تهران: سخن. ۱۳۸۴.
۱۳. محمدی فر، یعقوب؛ و آربین، سمیرا. معرفی و تحلیل جلوه های معماری و هنرهای کاربردی تکیه بیگلربیگی کرمانشاه، فصلنامه علمی و پژوهشی. (۲)، ۱۳-۲۳. ۱۳۸۹.
۱۴. مرادی، اصغر محمد؛ الماسی، سارا. بررسی کالبدی بافت تاریخی شهر کرمانشاه. هشتمین سمپوزیوم معماری و شهرسازی توسعه پایدار. مشهد. ۱۳۹۲.
۱۵. هزبری نویری، علیرضا؛ شیشه گر، آرمان. جغرافیای تاریخی زاگرس مرکزی از هزاره سوم تا آغاز هزاره اول پ. م. مدرس علوم انسانی. ۱۱. ۱۶۱-۱۷۹.



علی قانعی | دبیر تاریخ، بناب

# تجربه موفق من

## تاریخ و علوم انسانی در مدارس

### مقدمه

نحوه نگرش نسبت به علوم انسانی نقش به سزایی در منزلت و جایگاه این علوم در جامعه اسلامی دارد. رشد و تعالی فرهنگ و ارزش‌ها، تکریم کرامت انسانی، تحکیم روابط خانوادگی، تقویت عزت فردی و هویت ملی در گرو پرداختن به انسان و علوم انسانی است. متأسفانه علی‌رغم اهمیتی که رشته علوم انسانی دارد مشاهده می‌شود که دانش‌آموزان مستعد کمترین رشته را برای ادامه تحصیل انتخاب می‌کنند. در مدارس، اغلب، دانش‌آموزان در صورتی که نتوانند نمره مناسبی جهت ورود به رشته‌های علوم تجربی و ریاضی فیزیک کسب کنند، وارد رشته علوم انسانی می‌شوند.

در این پژوهش چگونگی علاقه‌مند ساختن دانش‌آموزان به رشته علوم انسانی و هدایت آن‌ها به این رشته و دروس آن، از جمله درس تاریخ، مورد بررسی قرار گرفته است.

**کلیدواژه‌ها:** علوم انسانی، تدریس تاریخ، وسایل کمک آموزشی، انگیزه

### توصیف وضعیت موجود و تشخیص مسئله

**الف: وضعیت آموزشی:** دبیرستان نمونه ولیعصر بناب ۳۴۲ نفر دانش‌آموز دارد که تقریباً نیمی از آن‌ها در خوابگاه این مدرسه بیتوته می‌کنند. در سال ۹۲ برای اولین بار رشته علوم انسانی در این مدرسه دایر گردید، و تعداد ۲۰ نفر از دانش‌آموزان با انتخاب رشته علوم انسانی به عنوان اولین گروه این رشته به تحصیل مشغول شدند. سطح درآمد اکثر خانواده‌های دانش‌آموزان پایین‌تر از سطح متوسط بود. از لحاظ تربیتی و انضباطی و تحصیلی مشکل خاصی در این مدارس وجود ندارد و اکثر دانش‌آموزان آن به علت وضعیت خوب تحصیلی با مختصر تلاشی به دانشگاه راه پیدا می‌کنند. اکثر دبیران علاقه‌مند به تدریس در این مدرسه‌اند.

### ب: وضعیت موجود و بیان مسئله:

در اولین جلسه سال تحصیلی ۹۳-۹۲ در کلاس دوم انسانی که برای اولین بار در این



**علاوه بر مطالعه  
چند کتاب در زمینه  
تعلیم و تربیت از  
چند مقاله از مجله  
رشد آموزش تاریخ هم  
استفاده کردم**



مدرسه دایر شده بود، متوجه غیرعادی بودن وضعیت کلاس و بچه‌ها شدم. طرز چینش صندلی‌های کلاس بسیار بی‌نظم بود. سطل آشغال وارونه و قسمتی از محتویات آن پخش شده بود. دانش‌آموزان ظاهراً بسیار بی‌حوصله بودند. بعد از سلام و احوال‌پرسی و تبریک سال جدید تحصیلی، دقایقی در مورد اهمیت و جایگاه رشته علوم انسانی و درس تاریخ صحبت کردم. متوجه شدم که بعضی از بچه‌ها به من نگاه نمی‌کنند، و به سخنانم توجه نمی‌کنند. تصورم از این کلاس غیر از این بود. انتظار داشتم به دلیل تخصصی شدن درس تاریخ که با دایر کردن علوم انسانی در این مدرسه محقق شده بود، وضعیت آموزش این درس بهتر خواهد شد. و آن‌ها زرنگ‌ترین دانش‌آموزان مدرسه خواهند شد. با این حال نمی‌خواستم در موردشان عجولانه قضاوت کنم. بنابراین مسئله را از یاد جدی نگرفتم. چند جلسه رفتار آن‌ها را دقیقاً زیر نظر گرفتم. باز هم آشفتگی کلاس و وضعیت روحی بد بچه‌ها و عدم شادابی و نشاط را مشاهده کردم. ضمن صحبت‌هایی که با سایر همکاران داشتم، آن‌ها نیز از این وضعیت گله‌مند بودند. برایم خیلی مهم بود که علت این وضعیت را بدانم. البته نگرانی اصلی من وضعیت روحی بد بچه‌ها و سردرگمی آن‌ها و شکست طرح دایر کردن علوم انسانی در مدارس خاص بود. بنابراین تصمیم گرفتم بنا به وظیفه خطیر معلمی و احساس مسئولیتی که همانند همه معلمان داشتم به علت‌یابی و در صورت امکان به حل این مشکل و بهبود وضعیت کلاس و دانش‌آموزان پردازم و ذهنیت منفی و نوع نگرش آنان را به رشته علوم انسانی عوض کنم. حال سؤال این بود که: چگونه می‌توانم دانش‌آموزان را به رشته علوم انسانی و درس تاریخ علاقه‌مند کنم؟ چگونه می‌توانم احساس حقارت و ضعف را در دانش‌آموزان از بین ببرم؟ چگونه می‌توانم اعتماد به نفس آن‌ها را بالا ببرم؟

### گردآوری اطلاعات

ابتدا با مدیر مدرسه در این مورد صحبت کردم. او گفت که این بچه‌ها به دلیل معدل

پایین نمی‌توانسته‌اند، رشته‌های علوم پایه را انتخاب کنند. برایم شنیدن معدل پایین در یک مدرسه نمونه کمی عجیب بود، با اندکی بررسی فهمیدم این دانش‌آموزان جزو پذیرفته‌شدگان اصلی نبوده‌اند و در مرحله تکمیل ظرفیت به این مدرسه راه پیدا کرده‌اند. واقعیتی تلخ بود که همه تصورات اولیه‌ام را در مورد وضع تحصیلی خوب آن‌ها به هم ریخت. از معاون اجرایی مدرسه خواش کردم که اجازه دهد کارنامه خرداد سال قبل بچه‌ها را بررسی کنم و هدفم را به ایشان گفتم. با مشاهده کارنامه‌ها متوجه شدم فقط ۹ نفر از آنان قبولی خرداد هستند، میانگین نمرات هم در کل متوسط بود. از خود بچه‌ها خواستم علت این وضعیت را توضیح دهند و نظراتشان را بیان کنند. با شنیدن نظرات آن‌ها متوجه شدم که هیچ علاقه‌ای به رشته علوم انسانی و برخی دروس مانند تاریخ ندارند. به جز سه نفر بقیه اعلام کردند به ناچار این رشته را انتخاب کرده‌اند. بیشترشان نگران آینده شغلی خود بودند. و علاوه بر این از سخت بودن دروس حفظی علوم انسانی هم اعلام نگرانی می‌کردند. برایم خیلی مهم بود که بتوانم این نگرش را در آن‌ها عوض کنم و وضعیت روحی آنان را بهبود ببخشم!

با مشاور مدرسه صحبت کردم و موضوع بی‌علاقگی و بی‌انگیزگی دانش‌آموزان کلاس دوم انسانی را برای او مطرح کردم و نظراتش را جویا شدم. برخی از همکاران تخصصی رشته علوم انسانی اعلام کردند که به بنده کمک خواهند کرد. مقالات و مباحثی را که به موضوع پژوهش مرتبط بود مطالعه کردم و نهایتاً رفتم سراغ خود دانش‌آموزان که موضوع اصلی این طرح بودند. از آن‌ها درخواست کردم نظرات خود را بیان کنند و علل این بی‌حوصلگی، عدم رغبت به درس، ناامیدی، بی‌انگیزگی، سردرگمی و نبودن شور و نشاط خود را بیان کنند؛ و چون رغبتی به صحبت کردن نشان ندادند از آن‌ها خواستم نظرات خود را روی کاغذ بنویسند.

### پیشینه تحقیق

علاوه بر مطالعه چند کتاب در زمینه تعلیم و تربیت از چند مقاله از مجله رشد آموزش



**دانش آموزان را برای  
بازدید از مسجد  
تاریخی مهرآباد، موزه  
مردم‌شناسی و موزه  
سکه بناب بردم**



تاریخ هم استفاده کردم:  
مقاله خانم ناهیدقلانی چاپ شده در رشد آموزش تاریخ شماره ۲۷ با عنوان: «چگونه دانش آموزان را به درس تاریخ علاقه مند کردم؟» روش های پیشنهادی او تقریباً در کلاس من نیز امکان عملیاتی شدن داشت. مقاله خانم فریده افضلان چاپ شده در رشد آموزش تاریخ شماره ۱۹ با عنوان: «دانش آموزان و تاریخ» که بیشتر در زمینه تعالی رفتاری و شخصیتی دانش آموزان می باشد. مقاله خانم نازنین موفق چاپ شده در رشد آموزش تاریخ شماره ۴۱ با عنوان: «ایجاد انگیزه برای فراگیری بیشتر درس تاریخ» پیشنهادهای خوبی برای ایجاد انگیزه مطرح کرده است.

مقاله خانم دکتر طویلی فاضلی پور چاپ شده در رشد آموزش تاریخ شماره ۲۵ با عنوان: «ویژگی های کلاس یادگیرنده.» که سبک های روان شناختی مختلف یادگیری دانش آموزان رشته علوم انسانی را مورد بررسی قرار داده است.

و بالاخره سیاست های کلی ایجاد تحول در نظام آموزش و پرورش کشور ابلاغی ۱۳۹۲/۲/۵. مجموعه این مطالب را مطالعه و اهدافم را به دستورالعمل های این سیاست نزدیک کردم.

### تجزیه و تحلیل و تفسیر داده ها

جمع بندی اطلاعات و داده ها نشان داد که وضعیت پیش آمده از علل زیرناشی شده است:

۱. ناآشنایی با رشته علوم انسانی
۲. ذهنیت منفی نسبت به دروس حفظی علوم انسانی مانند درس تاریخ
۳. نگرانی از آینده شغلی خود
۴. روش های سنتی تدریس دروس علوم انسانی و یک نواخت بودن کلاس
۵. بی توجهی به رشته علوم انسانی در جامعه و عدم معرفی صحیح این رشته.
۶. عدم علاقه مندی به رشته علوم انسانی
۷. جایگاه ضعیف رشته علوم انسانی در جامعه

### انتخاب راه جدید به صورت موقت

با وجود اینکه دانش آموزان این کلاس از

پذیرفته شدگان اصلی آزمون ورودی مدارس نمونه نبودند و نمرات سال قبل آن ها متوسط بود، اما انتظار می رفت قرار گرفتن آن ها در جو و فضای مدرسه نمونه می توانسته انگیزه های مطالعه را در آن ها تقویت کند. اما وضع روح و روانی خاص آن ها مشکل را پیچیده می نمود. بنابراین تصمیم گرفتم ابتدا نگرش و دید آنان را نسبت به این رشته تغییر دهم و در آن ها انگیزه و امید را تقویت کنم. از مشاور مدرسه درخواست کمک کردم. لازم بود موقع تدریس درس تاریخ با استفاده از روش های نوین تدریس در بچه ها شور و شوق مطالعه و علاقه مندی ایجاد کنم. بنابراین اولین اقدام تغییر نگرش بچه ها به این رشته و درس تاریخ بود. که از طریق موارد فوق صورت گرفت.

### اجرای طرح جدی و نظارت بر آن

بعد از اینکه اطلاعات خوبی را در زمینه ایجاد انگیزه و علاقه در دانش آموزان از طریق منابع علمی و منابع اینترنتی و اساتید و مشاوران آموزشی به دست آوردم، ابتدا چینه شناسی های کلاس را عوض کردم و به کمک بچه ها آن ها را به صورت نیم دایره چیدیم. می خواستم کلاس متفاوت از سایر کلاس ها باشد. با مطالعه مقالات مجلات رشد تاریخ و یا از طریق سایت های اینترنتی با آخرین روش های نوین تدریس تاریخ آشنا شدم. با



**در طول جلسات  
برای بچه‌ها مطالبی  
را درباره جایگاه  
و اهمیت رشته  
علوم انسانی بیان  
می‌کردم. از سخنان و  
رهنمودهای بزرگان  
کشور برای توسعه  
این رشته برای ایشان  
می‌گفتم.**



مطالعه و آمادگی خوب در کلاس حاضر می‌شدم. البته این مورد کار همیشگی ام بود. چرا که مثل دکتر کیوان «اعتقاد دارم معلم تاریخ در درجه اول باید کتابخوانی منتقد باشد. معلم تاریخ باید فرهنگی باشد و فرهنگی ترین معلم کلاس‌ها باید معلم تاریخ باشد» (کیوان، رشد تاریخ، شماره ۸). در طول جلسات برای بچه‌ها مطالبی را درباره جایگاه و اهمیت رشته علوم انسانی بیان می‌کردم. از سخنان و رهنمودهای بزرگان کشور برای توسعه این رشته برای ایشان می‌گفتم. روش‌های صحیح مطالعه دروس علوم انسانی و درس تاریخ را برای ایشان توضیح می‌دادم. و از آن‌ها می‌خواستم در کلاس به توضیحاتم به دقت گوش دهند. سعی می‌کردم مطالب درس را خشک و بی حاشیه توضیح ندهم. هدفم این بود که «فضا سازی تاریخی» انجام دهم. (کیوان، همان) وقتی وارد کلاس می‌شدم بعد از سلام و احوال‌پرسی و حضور و غیاب آن‌ها با اسم کوچکشان کم‌کم آن‌ها را از فضای درس ساعت قبلی خارج و وارد فضای درس تاریخ می‌کردم. تصاویر و نقشه‌های مرتبط با درس را که قبلاً آماده کرده بودم بر روی دیوار نصب می‌کردم. ده تا بیست دقیقه مطالب درس را برای ایشان توضیح می‌دادم و در حین توضیح نکات مهم درس و برخی از واژه‌ها و اصطلاحات سخت درس را به همراه معنی‌شان بر روی تخته می‌نوشتیم. در توضیح برخی درس‌ها سعی کردم حالت بیان مطالب، زبان حماسی باشد. از خود دانش‌آموزان نیز کمک می‌گرفتم. با توجه به اینکه خودم در دوران دانش‌آموزی و دانشجویی عضو گروه تئاتر بودم، و چند دوره در کلاس‌های «فن بیان» شرکت کرده بودم، در این زمینه تخصص داشتم. حالت بیان مطالب و حرکت دست‌ها و راه رفتن را طوری تنظیم می‌کردم که بچه‌ها را مجذوب مطالب درس و تدریس کنم. تلاشم این بود که آن‌ها را به فضای تاریخی - حماسی ببرم. بچه‌ها را به چهار گروه پنج نفره تقسیم کردم. و بر هر گروه نام یکی از مشاهیر ایران را، که در کتاب تاریخ بود، نهادم و قرار گذاشتم که هر ماه نام گروه‌ها به نام مشاهیری که خودشان انتخاب می‌کردند تغییر کنند. بعد از اتمام توضیح مطالب از گروه‌ها درخواست می‌کردم خودشان سؤالات درس را استخراج کنند. به کار

گروه‌ها نظارت می‌کردم. بعد از یک فرصت ده دقیقه‌ای که به آن‌ها می‌دادم، سرگروه‌ها سؤالات را بر روی برگه‌هایی نوشته و تحویل من می‌دادند. کتاب‌هایی را مرتبط با نام مشاهیر انتخابی گروه‌ها در اختیارشان می‌گذاشتم و از آن‌ها می‌خواستم در فاصله‌ای که من سؤالات استخراج شده آن‌ها را بررسی می‌کنم کتاب را مطالعه کنند و یکی از اقدامات مهم از مشاهیر را در کلاس بازگو کنند. با هماهنگی مدیر مدرسه برنامه‌ریزی کردم و دانش‌آموزان را برای بازدید از مسجد تاریخی مهرآباد، موزه مردم‌شناسی و موزه سکه بناب بردم. بسیار از این بازدید لذت بردند. هدفم این بود که با گوشه‌هایی از تاریخ فرهنگ و تمدن کشورمان آشنا شوند. از اوایل آذرماه به آن‌ها گفتم از این به بعد در درس‌هایی خاص از لوح فشرده و نرم‌افزارهای آموزشی استفاده خواهیم کرد. مانند ایران باستان، ایرانیکا، مستند مومیایی و تاریخ جهان. بسیار احساس خوشحالی کردند. یکی از مشکلات نگارنده در این مرحله تصور نادرستی بود که بچه‌ها از کاربرد کامپیوتر در تاریخ داشتند. آن‌ها ابتدا تصور می‌کردند باید فیلم سینمایی با موضوعات تاریخی تماشا کنند. ولی با توضیحاتی که دادم به تدریج به ارزش و اهمیت نرم‌افزار پی بردند. هر چند که برخی مواقع فیلم‌های تاریخی مانند محمد رسول‌الله (ص) را که مرتبط با درس بود تماشا می‌کردیم.

## گردآوری اطلاعات

مدیر و مشاور و چند تن از همکاران رشته علوم انسانی همان مدرسه را از نتایج اقداماتم آگاه ساختم. مدیر مدرسه بعد از حضور در کلاس و شنیدن رضایت بچه‌ها و مشاهده شور و شوق آن‌ها در شورای دبیران از من تشکر کردند. دیگر وضعیت دانش‌آموزان خوب شده بود. مقایسه نمرات اوایل سال با نمرات کنونی نشانگر بهبود وضعیت آن‌ها بود. مشاور مدرسه بعد از چند جلسه‌ای که با آن‌ها برگزار کرده بود. پیشرفت تحصیلی و افزایش امید و انگیزه و اعتماد به نفس در دانش‌آموزان را در مقایسه با اوایل سال تأیید کرد. شادابی و نشاط و امیدواری در چهره‌هایشان نمایان بود. در زنگ تفریح بچه‌ها



در صحبت‌های خود با دانش‌آموزان رشته‌های ریاضی و تجربی اقدامات مشاهیر ایران و مشاغل مربوط به علوم انسانی را با غرور خاصی بازگویی کردند. در همین حال من در مرحله اول آزمون دکترا قبول شدم، فرصت خوبی برای ایجاد انگیزه بیشتر در دانش‌آموزان پیش آمده بود.

## ارزشیابی تأثیر اقدام پژوهی و تعیین اعتبار آن

در پایان نیم سال اول سال تحصیلی نمرات درس تاریخ شانزده نفر از بچه‌ها ۲۰ بود و چهار نفر هم نمراتشان بین ۱۷ و ۱۸ بود. در حالی که در هفته سوم مهرماه که امتحان کتبی گرفته بودم، آن هم از سه درس، تنها دو نفر ۲۰ گرفتند و بقیه نمرات بین ۱۲ و ۱۶ بود. (اعتباریابی از طریق نمرات) احساس رضایت مدیر و همکارانی که در آن کلاس تدریس داشتند، تأیید پیشرفت تحصیلی و رفتار آن‌ها توسط مشاور و رضایت مندی همکاران و کادر مدرسه در جلسه شورای دبیران از بهبود وضع کلاس و دانش‌آموزان موفقیت این طرح را تأیید کرد. (اعتباریابی از طرف همکاران) رضایت والدین از وضع روحی فرزندانشان و تغییر رفتار آن‌ها نشان از موفق بودن این طرح داشت (اعتباریابی از طرف اولیا) خلاصه رفتارها و نتایج اقداماتم را با یکی از اساتید روان‌شناسی در میان گذاشتم و او نیز با توجه به سخنانم و شواهدی که ارائه دادم این طرح را موفقیت‌آمیز خواند. (اعتباریابی آکادمیک). در اعتبار این مطالعه همین بس که رشته علوم انسانی در این مدرسه تثبیت شد و دانش‌آموزان با ابتکار خود تصمیم گرفتند به دانش‌آموزان پایه اول که قرار بود سال بعد به پایه دوم بروند، انتخاب این رشته را توصیه کنند.

## نتایج

۱. دانش‌آموزان ضمن آشنا شدن با رشته علوم انسانی نسبت به این رشته نگرش مثبتی پیدا کردند و از انتخاب این رشته ابراز رضایت نمودند. و دیگر در مقایسه خودشان با دانش‌آموزان علوم پایه همان مدرسه احساس ضعف و حقارت نداشتند.
۲. انگیزه، امیدواری به آینده و اعتماد به نفس در آن‌ها تقویت شد.
۳. نحوه صحیح مطالعه دروس علوم انسانی را یاد گرفتند.
۴. نگرش دانش‌آموزان به درس تاریخ و سایر دروس علوم انسانی بهتر شد.
۵. با تاریخ فرهنگ و تمدن و مشاهیر ایران آشنا شدند.
۶. یادگیری عینی و تجسمی درس تاریخ برای بچه‌ها بسیار لذت‌بخش گردید.
۷. شناخت مشاهیر و شخصیت‌های ملی ایران در حوزه علوم

انسانی باعث احساس لذت در درس تاریخ و درک کلی مطلب شد.

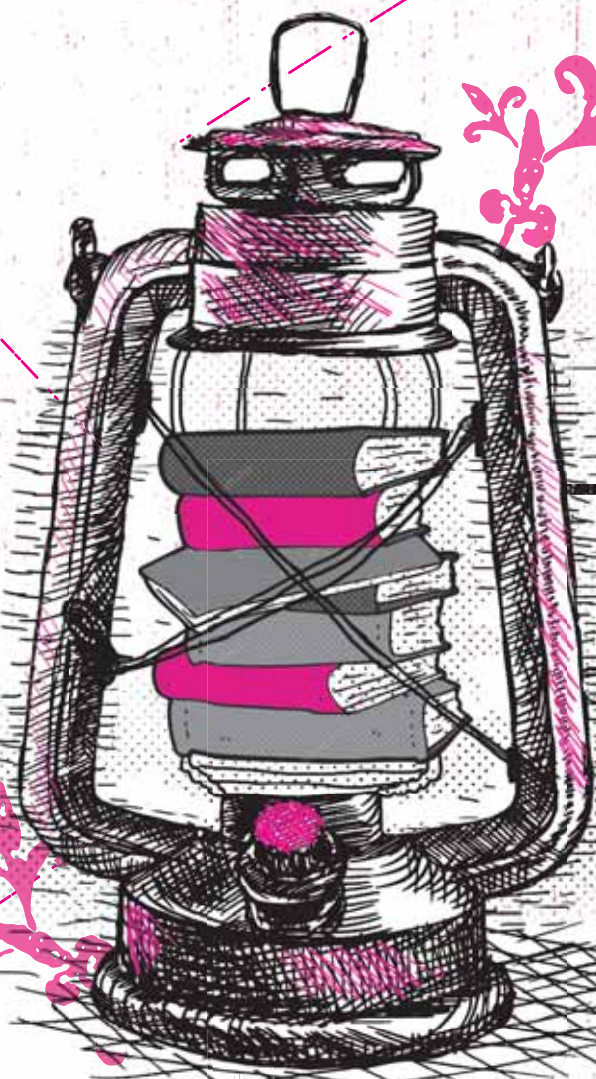
۸. فضا سازی در توضیح دروس، متناسب با همان درس، قدرت یادگیری را در دانش‌آموزان بالا برد.
۹. واگذاری بخشی از وظایف معلم به دانش‌آموزان مانند استخراج سؤالات درس، تهیه واژه‌نامه و مشارکت دادن آن‌ها در امور کلاسی باعث افزایش انگیزه آن‌ها گردید.

۱۰. رفتار دلسوزانه معلم و مهر و محبت ورزیدن به دانش‌آموزان باعث اعتقاد قلبی بچه‌ها به معلم و در نتیجه تأثیرگذاری بیشتر معلم بر دانش‌آموزان شد.

۱۱. آشنایی دانش‌آموزان با مشاهیر و شخصیت‌های ملی رشته علوم انسانی باعث ایجاد انگیزه و احساس غرور در آن‌ها گردید.

## منابع

۱. ابرانی و بختیاری، یوسف و ابوالفضل؛ روش تحقیق عملی، تهران: لوح زرین (۱۳۸۶)
۲. باتزا، پرمودا؛ اندیشه‌های خردمندانه برای دگرگونی و موفقیت، ترجمه پیونه بازرگان، تهران: فروری. (۱۳۸۶)
۳. بصیری، حسن؛ نگاهی به واقعیت‌ها، تقابل احساس و اندیشه، رشد آموزش راهنمایی، دوره ۱۲، (۱۳۸۶)
۴. تقی‌پور، ظهیرعلی؛ مقدمه‌ای بر برنامه‌ریزی آموزشی، تهران: آگاه، (۱۳۷۱)
۵. جوانمرد، غلامحسین؛ هشیاری و مغز، تهران: ساوالان، (۱۳۷۱)
۶. دلاور، علی؛ روش تحقیق در روان‌شناسی و علوم تربیتی، تهران: نشر ویرایش، (۱۳۷۹)
۷. فونتاننا، دیوید؛ روان‌شناسی در خدمت معلمان (شخصیت و اخلاق)، ترجمه صغری ابراهیمی قوام، تهران: منادی تربیت، (۱۳۸۲)
۸. قاسمی پویا، اقبال؛ راهنمای عملی پژوهش در عمل، تهران: پژوهشگاه مطالعات آموزش و پرورش، (۱۳۸۹)
۹. عصار، علی‌رضا؛ نوجوانان و جوانان ایرانی، بیم‌ها و امیدها، ماه‌نامه آموزش و تربیت بیوند، شماره ۲۶۱، (۱۳۸۰)
۱۰. سیف، علی‌اکبر؛ روان‌شناسی پرورشی نوین، (روان‌شناسی یادگیری و آموزش)، تهران: آگاه، (۱۳۸۰)
۱۱. شریعتمداری، علی؛ اصول تعلیم و تربیت، تهران: دانشگاه تهران: (۱۳۷۷)
۱۲. لطف‌آبادی، حسن؛ روان‌شناسی رشد، نوجوانی، جوانی، بزرگ‌سالی، تهران: سمت، (۱۳۸۱)
۱۳. رسولی، عیسی، طرح اقدام پژوهی، (۱۳۸۲)
۱۴. مجله رشد آموزش تاریخ، شماره‌های (۴، ۲۷، ۲۵، ۲۲، ۱۹، ۱۱، ۸، ۴)
۱۵. معلم و اقدام پژوهی؛ معاونت پژوهش و برنامه‌ریزی و نیروی انسانی آموزش و پرورش آذربایجان شرقی، گروه تحقیق و پژوهش، (۱۳۸۹)
۱۶. موسوی زنجانرودی، سید مجتبی؛ تربیت مذهبی کودک، قم: میثم تمار، (۱۳۷۸)
۱۷. نشریه انتخاب؛ نظرسنجی درباره جوانان و امید، امید گم شده است (۱۳۷۸)
۱۸. هایکینز، دیوید؛ پژوهش در کلاس درس، ترجمه وفایی و مرعشی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، (۱۳۸۴)
۱۹. ساکی، رضا؛ اقدام پژوهی، راهبردی برای بهبود آموزش و تدریس، تهران: وزارت آموزش و پرورش، (۱۳۸۳)



# تجربه‌های یادگیری در آموزش تاریخ

دکتر منصوره کریمی فهی | دبیر مدارس منطقه ۱۲ تهران

## اشاره

یکی از اهداف مهم آموزش و پرورش، انتقال موارث و تجارب فرهنگی و تمدنی به نسل بعد و کمک به استمرار جامعه است، و این این هدفی است که مهم از طریق آموزش مواد درسی، به خصوص آموزش تاریخ، محقق می‌شود. بنابراین یکی از سؤال‌های مهم پیش روی هر برنامه‌ریز درسی و هر معلم این است که هدف آموزش و پرورش با آموزش چه نوع محتوا و کدام روش، تحقق می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: آموزش تاریخ، تجربه‌های یادگیری،  
جان دیویی،

با وجود اهمیت این هدف، به نظر می‌رسد برنامه درسی ما، در ایران، که مرکب از اهداف، محتوای آموزشی، مدرسه، معلم و روش تدریس است، در تحقق بخشیدن به اهداف مزبور نیاز، حمایت بیشتری است. بخشی از این نیاز به حمایت به محتوای آموزشی و بخش دیگر به شیوه تدریس باز می‌گردد. نگاهی اجمالی به محتوا، شیوه تدریس و ارزشیابی این درس نشان می‌دهد که آموزش تاریخ در مدارس کمتر کارآمد است و به تحقق اهداف آموزشی کمکی نمی‌کند. اینک می‌خواهیم باغور در دیدگاه‌های روشی جان دیویی در امر آموزش، راهکارهایی برای کارآمدی آموزش تاریخ در مدارس جست‌وجو و پیشنهاد می‌کنیم.

جان دیویی، به کارگیری روش علوم تجربی را در امر آموزش مناسب‌ترین شیوه جهت تحقق اهداف آموزش و پرورش دانست و از نظریه «تجربه‌های یادگیری» سخن گفته است. حال، در این مقاله می‌خواهیم بینیم بر مبنای شاخص‌های دیدگاه جان دیویی در باره تجربه‌های یادگیری، چگونه می‌توان در آموزش تاریخ تجربه‌های یادگیری مسئله محور طراحی کرد.

## دیدگاه جان دیویی در باره فلسفه و روش آموزش و پرورش

از نظر دیویی آموزش و پرورش ضرورت زندگی است؛ (دیویی، ۱۳۴۱: ۲) زیرا استمرار حیات اجتماعی از طریق انتقال موارث و تجارب (عقاید، آرمان‌ها، امیدها، سعادت‌ها، شقاوت‌ها، رسوم) ممکن می‌شود، و آموزش و پرورش، به معنی وسیع خود، تنها وسیله تحقق این استمرار است (همان: ۴). به اعتقاد وی، هدف آموزش و پرورش صحیح، بهبود وضع زندگی است (دیویی، ۱۳۴۶: ۶).

به نظر دیویی، در امر آموزش باید از روش علوم تجربی بهره گرفت (دیویی، ۱۳۶۹: ۱۰۸)، زیرا نیروی تفکر با انباشتن اطلاعات متفرقه و بی‌نظم و تلاش در کسب انواع مهارت‌هایی که در دنیای تجارب و تبلیغات استفاده‌آنی دارد، خاموش می‌شود (همان: ۱۰۰). به گفته وی، آموزش و پرورش واقعی از طریق تجربه به دست می‌آید؛ تجارب آموزشی معنی دار، به هم پیوسته

و مرتبط (همان: ۲۶).

دیویی معتقد است هر تجربه دارای دو جنبه است: یکی جنبه‌آنی و خوشایندی یا ناخوشایندی آن و دیگر تأثیر آن در تجارب بعدی (همان: ۲۸). تجربه در خلأ به وقوع نمی‌پیوندد، بلکه حاصل تعامل میان فرد و محیط اوست (همان: ۴۶). محیط یا شرایط عینی زمینه بسیار گسترده‌ای را در بر می‌گیرد و شامل موضوع، افرادی که فرد در باره موضوع یا واقعه‌ای با آن‌ها سخن می‌گوید، آنچه مربی انجام می‌دهد و نیز شیوه انجام دادن آن، واژه‌های گفته شده، تجهیزات، کتاب‌ها، وسایل، اسباب بازی‌ها، مواد و مصالحی است که فرد با آن‌ها تأثیر متقابل برقرار سازد (همان: ۴۸-۴۷). این شرایط عینی چه به مشاهده، حافظه و اطلاعات حاصل از دیگران مربوط باشد یا به شرایط عینی. تخیلی، باید به یادگیری محتوا و مطالب درسی مربوط باشد (همان: ۸۱).

از نظر دیویی آموزش و پرورش باید بر سه اصل مهم مبتنی باشد: ۱. طراحی اهداف یادگیری معطوف به آینده؛ ۲. تدوین محتوای آموزشی کاربردی و مسئله محور بر مبنای تجربیات موجود و ۳. تربیت دانش‌آموزانی که با بهره‌گیری از این محتوای آموزشی، مشکلات کنونی و آینده جامعه خود را حل کنند (همان: ۹۰).

بر این اساس، اولین قدم هر برنامه ریز درسی یا هر معلم، یافتن مطالب لازم برای یادگیری در حیطه تجربه دانش آموز است. تجربه باید معنی دار و آموزنده باشد و موجب رشد شود. از نظر تربیتی، تجاربی با ارزش‌اند که از دو شرط تأثیر متقابل و تداوم برخوردار باشند. اصل تداوم تجربه بدین معنی است که هر تجربه‌ای هم از تجارب قبلی بهره می‌گیرد و هم کیفیت تجارب بعدی را متأثر می‌کند (همان: ۴۲). قدم بعدی، چگونگی پیوند این تجارب با محتوای آموزشی سازمان یافته است (همان: ۸۸). معلم باید توجه داشته باشد که آموزش هر موضوع درسی را با کاربرد اجتماعی آن شروع کند (همان: ۹۴؛ دیویی، ۱۳۴۱: ۱۹، ۱۳۶، ۱۱۷). سپس بر اساس اصل رابطه علت و معلول به بررسی عوامل شکل‌گیری آن موضوعات بپردازد (همان: ۹۸). بنابراین درس تاریخ را باید به زندگی اجتماعی معاصر پیوند داد. اگر تاریخ از زمان حال



بر این اساس، اولین قدم هر برنامه ریز درسی یا هر معلم، یافتن مطالب لازم برای یادگیری در حیطه تجربه دانش آموز است



و محتوای کتاب‌های درسی تاریخ، اهداف آموزش تاریخ در سه حوزه شناختی، نگرشی و مهارتی دسته‌بندی می‌شود. اهداف شناختی شامل اهداف جزئی‌تری چون: تقویت روحیه حقیقت‌جویی، تعقل و تفکر، مطالعه، بررسی، تعمق، تحقیق، نقادی در حوزه تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران و سایر کشورهای جهان است. البته، هدف از آموزش تاریخ صرفاً شناساندن میراث فرهنگی و آداب و رسوم گذشته به نسل جوان نیست. بلکه مهم‌تر از اهداف شناختی، اهداف نگرشی و مهارتی‌اند که اهدافی چون تقویت حس خودشناسی، خودباوری ملی و دینی، میهن‌دوستی و توانایی تجزیه و تحلیل رویدادهای مهم تاریخی، اجتماعی و سیاسی را در بر می‌گیرند.

محتوای کتاب‌های درسی دوره‌های ابتدایی و متوسطه نیز بر مبنای همین اهداف تنظیم شده است. در هر دو دوره دانش‌آموزان، با مرور دوره‌ها و سلسله‌های تاریخی، با میراث فرهنگی و تمدنی ایران و جهان در طول تاریخ آشنا می‌شوند. در دوره ابتدایی، بر تاریخ فرهنگی و اجتماعی و در سال‌های متوسطه بر تاریخ سیاسی تأکید شده است.

سؤال مهم این است که چگونه می‌توان با طراحی تجربه‌های یادگیری مسئله‌محور، به این اهداف تحقق بخشید و آموزش تاریخ را در مدارس کارآمد کرد؟

با توجه به اهداف آموزش تاریخ در برنامه درسی ملی ایران و نیز بر اساس شاخص‌های دیدگاه جان دیویی تجربه‌های یادگیری را در آموزش تاریخ بر مبنای دو محور می‌توان تعریف کرد: یکی طراحی محیط آموزشی متناسب با اهداف درس تاریخ و دیگری طراحی تجربه‌های معنی‌دار، ارزشمند و مسئله‌محور در این درس.

### ۱: طراحی محیط آموزش درس تاریخ بر مبنای دیدگاه جان دیویی

اولین گام برنامه‌ریزان آموزشی و معلمان در ایجاد تجربه‌های یادگیری در آموزش تاریخ، فضا سازی مناسب است. از نظر دیویی، تجربه تعاملی است میان فرد و آنچه - در هر زمان - تشکیل دهنده



بگسلد و فقط به گذشته پردازد، متضمن هیچ فایده‌ای نخواهد بود؛ زیرا گذشته از بین رفته است؛ باید از جایگاه حال به حوادث گذشته بنگریم (همان، ۱۳۴۱: ۱۵۴).

اصل مهم دیگر در آموزش و پرورش این است که اهداف یادگیری باید معطوف به آینده باشد و مسائل و مشکلات حال و آینده را برطرف کند (همان، ۱۳۶۹: ۹۰). بنابراین معلم باید تجربیاتی را طراحی کند که مسئله‌محور باشد و سؤال‌هایی را در ذهن دانش‌آموزان ایجاد کند که در حیطه توانایی آنان باشد و برای کسب اطلاعات و پدید آوردن تصورات جدید جویش و اشتیاق بسیار در محصلان ایجاد کند.

### چگونه می‌توان در آموزش تاریخ تجربه‌های معنی‌دار و ارزشمند ایجاد کرد؟

طراحی تجربه‌های یادگیری در آموزش تاریخ مستلزم توجه به اهداف آموزش تاریخ در برنامه درسی ملی و محتوای دروس تاریخ در مقاطع مختلف است. پیش از ورود به بحث اصلی، مروری اجمالی بر اهداف آموزش تاریخ و سرفصل‌های دروس تاریخ خواهیم داشت. بر مبنای اهداف کلی برنامه درسی ملی ایران



از رخدادهای تاریخ اسلام و ایران را نیز می‌توان در قالب نمایش نامه در کلاس تاریخ بازسازی کرد و فرصت یادگیری تجربی را برای آن‌ها فراهم ساخت

محیط او است (دیویی، ۱۳۶۹: ۴۶). محیط شامل تمام موارد زیر می‌شود: موضوع، افرادی که با آن‌ها در باره موضوع یا واقعه سخن می‌گوید، اسباب بازی‌ها، کتاب‌ها، یا مواد و مصالح آزمایشی و... این محیط خواه واقعی یا مصنوعی باید منطبق با محیط واقعی زندگی دانش‌آموزان باشد.

### ۱-۱: کارگاه آموزشی

کلاس تاریخ باید در مکان‌های خاص برگزار شود تا امکان ایجاد فرصت یادگیری و کسب تجربه مستقیم برای دانش‌آموزان فراهم آید. از جمله مکان‌های مورد نیاز و ضروری برای آموزش تاریخ در مقاطع مختلف کارگاه آموزشی با فضای بزرگ و مجهز به انواع امکانات می‌باشد. وجود این کارگاه به معلم فرصت می‌دهد تا محیطی شبیه به محیط واقعی برای تجربه کردن بسیاری از مفاهیم تاریخی ایجاد کند.

از جمله اهداف مهم آموزش تاریخ، شناساندن میراث فرهنگی و تمدنی ایران به دانش‌آموزان است. بنابراین یکی از مفاهیمی که لازم است در درس تاریخ دانش‌آموزان با آن آشنا شوند مفهوم دستاوردهای تمدنی و فرهنگی گذشتگان است. برای آن که دانش‌آموزان به ویژه در دوره‌های ابتدایی و متوسطه، به طور ملموس و عینی با نمونه‌های این دستاوردها آشنا شوند لازم است فرصت یادگیری از طریق تجربه برای آن‌ها فراهم شود. بدین ترتیب علاوه بر آن که دانش‌آموزان در جریان نحوه پیدایش این دستاوردها قرار می‌گیرند، می‌توانند تجربه‌های تاریخی گذشتگان را خود به طور مستقیم و عینی تجربه کنند. این یادگیری پایدار است و برای همیشه در ذهن و اندیشه کودک ماندگار خواهد بود. بخشی از محتوای آموزشی درس تاریخ، آشنایی با نخستین دست‌سازهای مردم ایران و سایر تمدن‌های قدیمی است. برای مثال ظروف سفالی، مهرها، لوحه‌های گلی، چادرها و... می‌توان با ایجاد محیط واقعی یک کارگاه سفال‌سازی، امکان و فرصت ساخت ظروف سفالی را برای دانش‌آموزان فراهم آورد به گونه‌ای که دانش‌آموزان به طور فردی یا گروهی، با استفاده از لوازم موجود مانند خاک رس، چرخ سفال‌گری بتوانند ساخت

ظروف سفالی را تجربه کنند و انواع ظروف را بسازند. در چنین فضایی دانش‌آموزان می‌توانند با ساخت لوحه‌های گلی و سپس حکاکی روی آن‌ها، نحوه ثبت اطلاعات روی کتیبه‌ها را خود تجربه کنند. همچنین می‌توانند فرایند شکل‌گیری خط تصویری، میخی و الفبایی را به طور تجربی بیاموزند و لوحه‌های گلی را که خودشان ساخته‌اند منقش به انواع خط یا تصویر کنند.

دیگردستاوردهای تمدنی گذشتگان، که به نسل‌های بعد انتقال یافت خانه‌سازی با استفاده از امکانات موجود در محیط است. می‌توان با فراهم کردن امکاناتی مانند چوب، شاخ و برگ درخت و پارچه، فرصتی فراهم کرد تا دانش‌آموزان ساخت چادر یا کلبه‌های چوبی را تجربه کنند. این تجربیات علاوه بر جنبه آموزشی، سرگرم‌کننده و مفرح نیز هست و در ذهن کودک ثبت می‌شود. ضمن آن که با ایجاد این گونه فرصت‌های یادگیری، کودکان به هیچ وجه احساس نمی‌کنند آموزش تاریخ برای آن‌ها جنبه تحمیلی و اجباری دارد، بلکه آن را بخشی از بازی‌های کودکانه خود می‌پندارند و به این ترتیب ضمن بازی، با نحوه شکل‌گیری نخستین مظاهر تمدن بشری آشنا می‌شوند.

از دیگر مفاهیم تاریخی که دانش‌آموزان ابتدایی باید فراگیرند مفهوم تغییرات اجتماعی است. دانش‌آموزان می‌توانند مفهوم تغییر را از طریق سیر تغییر زندگی اجتماعی انسان از غارنشینی به جنگل‌نشینی، چادرنشینی، کوچ‌نشینی، یکجانشینی، روستانشینی و شهرنشینی و تغییر شیوه معیشت را درک کنند. اینکه چگونه انسان‌های اولیه ابتدا غذای خود را از گیاهان تهیه می‌کردند و خام می‌خوردند، چگونه توانست ابزار بسازد و به شکار بپردازد، چگونه با آتش آشنا شد و پختن غذا را فرا گرفت، چگونه کشاورزی را آموخت و چگونه به دادوستد پرداخت.

### ۱-۲: سالن نمایش برای آموزش تجربی مفاهیم فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تاریخ

یکی دیگر از مفاهیمی که لازم است دانش‌آموزان ابتدایی آن را فراگیرند مفهوم هویت است. برای

یکی از مفاهیمی که لازم است در درس تاریخ دانش‌آموزان با آن آشنا شوند مفهوم دستاوردهای تمدنی و فرهنگی گذشتگان است





**معلم باید توجه داشته باشد که آموزش هر موضوع درسی را با کاربرد اجتماعی آن شروع کند (همان: ۹۴؛ دیویی، ۱۳۴۱: ۱۹، ۱۳۶، ۱۱۷). سپس بر اساس اصل رابطه علت و معلول به بررسی عوامل شکل‌گیری آن موضوعات بپردازد**



نکته مهم در این مرحله از کار حضور حمایت‌گرایانه معلم و راهنمایی مستمروی می‌باشد.

### ۱-۴: تارنمای مجهز به رایانه و انواع منابع دیجیتالی مربوط به تاریخ

امروزه با گسترش ارتباطات مجازی و دسترسی به فناوری‌های نوین، یکی از محیط‌های مورد نیاز هر مدرسه انواع تارنماهای رایانه‌ای و امکان دسترسی به شبکه‌های اینترنتی است. از آنجایی که بسیاری از کتابخانه‌های دنیا بخشی از منابع و اسناد را به صورت دیجیتالی در اختیار اعضا و کاربران می‌گذرانند، ضرورت داد تمام مدارس به اینترنت مجهز باشند و در صورت لزوم گاهی اوقات کلاس تاریخ در تارنمای مدرسه تشکیل شود و معلم، دانش‌آموزان را با نحوه دسترسی به سایت‌های معتبر پژوهشی و نیز مراکز فرهنگی و کتابخانه‌ها آشنا سازد. طراحی تجربه‌های یادگیری پژوهش محور، مستلزم وجود امکانات اینترنتی و رایانه‌ای است تا دانش‌آموز بخشی از اوقات خود را در این فضا بگذراند و به جست‌وجو در منابع الکترونیکی بپردازد. دسترسی به منابع دیجیتالی در گوشه و کنار دنیا، کودک و نوجوان را به دنیای اطرافش پیوند می‌زند و شوق یادگیری را در او بیشتر می‌کند.

### ۲: طراحی تجربه‌های مسئله محور و کاربردی در آموزش تاریخ

در کنار آموزش عینی و بصری مفاهیم تاریخی مانند هویت فردی و اجتماعی، کشور، ملیت مرزهای جغرافیایی، و نیز فرایند تغییر دستاوردهای تمدنی و فرهنگی، لازم است دانش‌آموزان مباحث دیگری از تاریخ را بیاموزند. به خصوص در پایه‌ها و مقاطع بالاتر، با افزایش سن، و با توجه به اقتضات رشد سنی و ذهنی دانش‌آموزان، محتوای آموزشی و شیوه ارائه آن نیز باید تغییر کند. از نظر دیویی یکی از اصول صحیح آموزش و پرورش این است که اهداف یادگیری باید معطوف به آینده باشد، بدین معنی که آموزش و پرورش باید دانش‌آموزان را برای حل مشکلات حال و آینده خود تربیت

آموزش مفهوم هویت فردی، اجتماعی، ملی و دینی لازم است فرصت یادگیری برای دانش‌آموزان، از طریق اجرای نمایش‌نامه‌های تاریخی فراهم شود. بنابراین، وجود سالن نمایش و امکانات لازم برای صحنه پردازی و لباس یکی از محیط‌های آموزشی مورد نیاز در درس تاریخ است.

از رخداد‌های تاریخ اسلام و ایران رانیزی توان در قالب نمایش‌نامه در کلاس تاریخ بازسازی کرد و فرصت یادگیری تجربی را برای آن‌ها فراهم ساخت. همچنین زندگی و اقدامات بسیاری از شخصیت‌های تاریخی مانند: پهلوانان، سرداران ملی، شاهان، وزیران و دانشمندان را در هر دوره تاریخ می‌توان در قالب نمایش بازسازی کرد. آموزش از راه نمایش، می‌تواند زمینه‌آشنایی دانش‌آموزان با کتاب‌های تاریخی و ادبی را فراهم سازد. دانش‌آموز برای نگارش نمایش‌نامه به اطلاعات تاریخی نیازمند است و با راهنمایی معلم می‌تواند از منابع تاریخی و ادبی بهره‌برند. در تمام مراحل نمایش، معلم نقش راهنما را ایفا خواهد کرد و در کنار دانش‌آموزان حضور فعال خواهد داشت، اما مجریان اصلی کار باید خود دانش‌آموزان باشند.

### ۱-۳: کتابخانه مجهز برای آشنا کردن دانش‌آموزان با منابع تاریخی

یکی از راه‌های آگاهی از گذشته تاریخی، تعمق در منابع مکتوب بر برجای مانده از گذشته؛ اعم از کتاب یا اسناد است. دانش‌آموزان باید با منابع تاریخ‌نگاری به خوبی آشنا شوند و در جست‌وجوی حقایق تاریخی به منابع اصلی مراجعه کنند. معلم باید برای معرفی منابع تاریخی، به جای شیوه سخنرانی، دانش‌آموزان را به طور عملی و از نزدیک با منابع آشنا کند و با تشکیل کلاس درس در کتابخانه محیط یادگیری بهتری برای آنان فراهم سازد. همچنین معلم می‌تواند نحوه گردآوری اطلاعات از منابع و استفاده از فیش را به دانش‌آموزان آموزش دهد و از آنان بخواهد اطلاعات مورد نیاز برای نگارش نمایش‌نامه یا مقاله خودشان را جمع‌آوری کنند و بر اساس اطلاعاتی که گردآورده‌اند، نمایش‌نامه یا مقاله خود را بنویسند.

کند (دیویی، ۱۳۶۹: ۹۰). دیویی راه کار تحقق این هدف را طراحی تجربه‌های یادگیری مسئله محوری می‌داند که کاربرد اجتماعی داشته باشند (همان: ۹۸). بنابراین یکی از راه‌های طراحی تجربه‌های کاربردی در آموزش تاریخ، طرح موضوعات و مسائل روز کشور و جهان است.

به‌تراست آموزش تاریخ سیاسی با مصداق‌هایی از سیاست روز کشور و جهان آغاز شود، سپس با نقب زدن به گذشته، پیشینه تاریخی و عوامل شکل‌گیری آن پدیده بررسی شود. از جمله مسائل مهمی که ذهن دانش‌آموزان دوره متوسطه را به خود مشغول می‌کند بحث انتخابات و احزاب کشور است. معلم هنگام آموزش درس تاریخ می‌تواند با طرح سؤال‌هایی درباره گروه‌ها و جناح‌ها و نقش آن‌ها در انتخابات، نظر دانش‌آموزان را به درس جلب کند، سپس از آن‌ها بخواهد نظرات خود را درباره نقش‌آفرینی هر جناح و گروه بازگو کنند. در پایان بحث، از دانش‌آموزان خواسته شود گزارشی در باره شکل‌گیری حزب در ایران و یا برخی کشورهای جهان تهیه کنند و در کلاس ارائه دهند.

یکی دیگر از مسائل مهم کشور، نهادهای سیاسی و اجتماعی و حدود وظایف آن‌هاست. نظر محصلان را به اهمیت بحث جلب کند. سپس پیشینه شکل‌گیری نهادهای مدنی و اجتماعی و تحولاتی که هریک در طول تاریخ پشت سر گذاشته‌اند را بررسی کند. به کارگیری چنین شیوه‌ای در آموزش موجب پیوند میان تجربیات کنونی دانش‌آموزان و تجربیات تاریخی می‌شود.

نکته مهمی که معلمان باید در نظر داشته باشند، این است که آموزش مراحل پژوهش باید با آموزش محتوا و سرفصل‌های درسی توأم شود و در زمان بندی مناسب صورت گیرد. یعنی در پایان هر پژوهش، دانش‌آموزان محتوای آموزشی پیش‌بینی شده در برنامه درسی را نیز باید فرا گرفته باشند.

در تمام مراحل در واقع دانش‌آموز در حال تجربه کردن است. از زمان نگارش نمایش‌نامه و شخصیت‌پردازی، تا طراحی صحنه و لباس نمایش، دانش‌آموز، گذشته تاریخی را خود تجربه می‌کند. وقتی با راهنمایی معلم برای نمایش خود چند شخصیت زرتشتی از جمله یک موبد خلق می‌کند، یا وقتی در بخشی از سن نمایش،

آتشکده‌ای برپا می‌کند، یا وقتی برای تهیه لباس به مشاهده دقیق تصاویر برجای مانده از آن دوران می‌پردازد و به خصوص در هنگام اجرای نمایش که شخصیت‌های داستان، کتاب اوستا را در دست گرفته و مطالبی از زرتشت بر زبان می‌آورند، در واقع خود را در آن فضا و موقعیت حس می‌کند. دانش‌آموزان می‌توانند با راهنمایی معلم، نمایش‌نامه‌ای درباره چگونگی گرایش ایرانیان به اسلام اجرا کنند و ظلم و تعصب روحانیون زرتشتی و بی‌توجهی آنان به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم را در قالب نمایش ارائه کنند. برای مثال ممانعت فرزندان طبقات پایین جامعه از سوادآموزی را در قالب نمایش اجرا کنند.

تاریخ به عنوان یک منبع شناخت هستی و سنت‌های تاریخی و همچنین عبرت‌های تاریخ می‌تواند در آینده برای چنین موضوعی اختصاص یابد.

هان ای دل عبرت بین از دیده عبرت کن هان  
ایوان مدائن را آینه‌ی عبرت دان

#### منابع

۱. بازارگادی، علاء‌الدین. «چگونه باید تاریخ را تدریس کرد». آموزش و پرورش، سال دهم، ش ۹۰، ۶-۹.
۲. باقری، خسرو، نرگس سجادی. «هدف‌های درس تاریخ بر اساس رویکردی اسلامی در فلسفه‌ی برنامه درسی». مجله پژوهش‌های برنامه درسی، انجمن مطالعات برنامه درسی ایران، دوره اول، شماره اول، (۱۳۸-۱۱۱). بهار و تابستان ۱۳۹۰.
۳. باقری، خسرو. درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
۴. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه با همکاری دکتر علی محمد کاردان. فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۲.
۵. دیویی، جان. مقدمه‌ای بر فلسفه آموزش و پرورش (دموکراسی و آموزش و پرورش)، مترجم: ا.ح. آریان پور، تبریز: کتاب‌فروشی تهران، ۱۳۴۱.
۶. دیویی، جان. تجربه و آموزش و پرورش، مترجم: اکبر میرحسینی، تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹.
۷. دیویی، جان. مدرسه و شاگرد، مترجم: مشفق همدانی، با مقدمه دکتر سیاسی و ادوارد کلاپارد، تهران: شرکت سهامی چاپ کیهان، ۱۳۴۶.
۸. مجد، مصطفی. آموزش تاریخ: رویکردها و چالش‌ها، تهران: رسانش نوین، ۱۳۹۱.
۹. نصرالله‌الحی: راهکارهای آموزش تاریخ، تهران: شورا، ۱۳۸۸.
۱۰. مهرمحمدی، محمود و همکاران. برنامه درسی نظرگاه‌ها، رویکردها و چشم‌اندازها، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) و مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۹۰.



سید اسدالله بال افکن | دبیر تاریخ، شهرکرد

# مناسبات ایران و اعراب در دوره ساسانیان

## اشاره

در این مقاله ابتدا اجمالاً به پیشینه روابط ایران و اعراب قبل از دوره ساسانی پرداخته و سپس چگونگی روابط و مناسبات ساسانیان و اعراب را تا زمان سقوط این سلسله بررسی خواهیم کرد. از آنجا که لازمه تحلیل درست و نزدیک به واقعیت از مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در هر عصر و زمانی، داشتن نگاه تاریخی و اطلاع از گذشته می باشد، امید است این نوشتار بتواند در این زمینه مفید فایده باشد.

کلیدواژه‌ها: دولت ساسانی، اعراب، دولت حیره، واقعه ذوقار.



## پیشینه روابط ایران و اعراب قبل از ساسانیان

سابقه مناسبات اعراب و ایرانیان به دوره هخامنشیان می‌رسد. پس از تصرف بابل به دست کوروش در سال ۵۳۸ ق م و بازگشت یهودیان به فلسطین، علاوه بر فلسطین، سوریه و فنیقیه (لبنان) هم به سهولت این صاحب اختیار تازه را پذیرفتند و بدین ترتیب تمام نواحی غرب آسیا از دریای اژه تا سواحل مصر برای اولین بار تحت اقتدار امپراتوری کوروش متحد شد. (حتی، ۱۳۸۲: ۵۵) کوروش همچنین شهریان نشین ناپایداری به نام «عربایا» در شمال عربستان ایجاد کرد. (بویل، ۱۳۶۸: ۷۰۷)، در جریان لشکرکشی کمبوجیه به مصر روسای اعراب بدوی با هزار شتر، مشک‌های آب برای سپاه ایران حمل می‌کرده‌اند. هرودوت، ۱۳۴۳: ۱۸۸، ۱۹۱ و ۱۹۲) و کمبوجیه به یاری همین اعراب بدوی از صحرای سینا عبور کرده و شهر ممفیس را تصرف کرد. (گیرشمن، ۱۳۶۸: ۱۴۸)

داریوش اول برای رونق بازرگانی در خلیج فارس، مردی به نام «اسکیلاکس»<sup>۱</sup> از مردم «کاریاند»<sup>۲</sup> را جهت شناسایی کرانه‌های شبه جزیره به عربستان فرستاد. (بویل، ۱۳۶۸: ۷۰۷).

در بند ششم کتیبه بزرگ بیستون، از کشوری به نام «آرابایا» (عربایا) هم نام برده شده که آن را همان عربستان شمالی می‌دانند. (گیرشمن، ۱۳۶۸: ۱۶۹؛ سامی (تمدن هخامنشی) ج اول، ۱۳۸۹: ۱۴۴)

در ادبیات یونان و روم نخستین بار که از اعراب سخن به میان می‌آید، در تراژدی «ایسوخولوس»<sup>۳</sup> آن هم ضمن گفت‌وگوز یک افسر مشهور عرب در سپاه خشایارشا است. (حتی، ۱۳۸۰: ۵۸). به گفته هرودوت، اعراب «جمّازه سوارانی» را که با کمان می‌جنگیدند برای سپاه خشایارشا فراهم می‌آوردند (بویل، ۱۳۶۸: ۷۰۷) و بالاخره اینکه در نقوش برجسته تخت جمشید نمایندگان عربایا و نمایندگان سایر ملل را می‌بینیم که هدایایی به حضور شاه هخامنشی می‌برند.

به روایت «پولوبیوس»<sup>۴</sup> پس از فروپاشی امپراتوری هخامنشی، تازیان شمال غربی عربستان و حواشی بیابان شام همچون ایرانیان به زیر فرمان اسکندر مقدونی درآمدند.

## روابط ایران و اعراب در دوره سلوکی و اشکانی

پس از مرگ اسکندر، اعراب به اطاعت سلوکیان درآمدند. در دوره سلوکی، بین النهرین پایگاه کوشش‌های شاهان سلوکی برای گسترش فعالیت‌های سیاسی و بازرگانی در ناحیه خلیج فارس و امتداد کرانه‌های شرق عربستان بود. (همان)

هنگام زوال امپراتوری سلوکی، در «خاراکس» یعنی حاشیه جنوبی دجله یک شاهزاده نشین عربی ایجاد شد. در زمان

اشکانیان، دول کوچکی در شمال عربستان شکل گرفت که تحت نفوذ ایران بودند. در آثار معماری «الحضر»<sup>۵</sup> از سبک پارتی (اشکانی) استقبال شده که خود گویای نفوذ تمدن پارتی در این ناحیه است. از دیگر نشانه‌های روابط اعراب با اشکانیان، همکاری اعراب و پاکر (پاکوروس) پادشاه اشکانی، با یک سردار رومی است که علیه امپراتوری روم یعنی «دومینیان» شورش کرده بود. (تقی‌زاده، ۱۳۴۹: ۳۶)

## تاریخچه مهاجرت اعراب به ایران

مهاجرت اعراب به ایران که بیشتر از راه خشکی انجام می‌گرفت، احتمالاً از اواخر دوره اشکانی و اوایل دوره ساسانی شروع گردید. در این دوران قبایلی از اعراب بدوی مانند قبایل تنوخ و اسد (از اعراب جنوبی یمن) از مرزهای ایران گذشته و در نواحی بین النهرین ساکن شدند، که اگر با ممانعت ساسانیان مواجه نمی‌شدند، شاید تمام نواحی عراق، خوزستان و فارس را هم اشغال می‌کردند.

ظاهراً از ایام پادشاهی اردشیر اول ساسانی است که قبایل «آزد» سکونت در عمان تحت فرمانروایی ایران را اختیار کرده‌اند. (فرای؛ تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ۱۳۶۳: ۱۰)

## اردشیر بابکان و ایجاد دولت حیره<sup>(۷)</sup>

ساسانیان پیوسته مراقب و مانع پیشروی اعراب در ایران بودند. برای همین، اردشیر، بنیانگذار این سلسله، در راستای ایجاد «کشورهای حایل»<sup>۸</sup>، دولت محلی و دست‌نشانده حیره را به وسیله قبایل تنوخ که در مغرب فرات سکونت داشتند) در مرز جنوبی قلمرو خود (عراق) ایجاد کرد. (حتی، ۱۳۸۰: ۱۰۱)

وظیفه مهم این دولت، راندن اعراب مهاجم از مرزهای ایران و به ویژه حفظ بین النهرین از حمله و هجوم بدوی‌های صحرای سوریه بود. (بیات، ۱۳۶۹: ۱۵۳)

دولت ساسانی نه تنها می‌خواست به واسطه دولت حیره، مسیر کاروان‌های بازرگانی از مشرق عربستان به حجاز و یمن را بی‌خطر سازد، بلکه به دنبال گسترش نفوذ سیاسی در مغرب شبه جزیره هم بود. (بویل، ۱۳۶۸: ۷۰۳) بر همین اساس بود که دولت حیره، تا زمان خسرو پرویز، دولت ساسانی را در بیشتر جنگ‌ها علیه بیزانس یاری کرد. (کولسنیکف، ۱۳۵۷: ۱۸۱)

در جریان درگیری اردشیر ساسانی با اردوان پنجم (آخرین پادشاه اشکانی)، اردوان به «نیروف» حاکم اهواز (خوزستان) فرمان داد تا به جنگ اردشیر شتافته و او را در قید و زنجیر کند و به حضور وی بیاورد. (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۴۱۶). اما اردشیر مهلت نداد و متوجه اهواز شد و شهریار اهواز را شکست داد، آن‌گاه ولایت کوچک مسن<sup>۹</sup> (میشان) در مصب رود دجله و ساحل

کرد و حاکمان موصل و بحرین را کشت. (دینوری، ۱۳۷۱: ۶۹)  
از این زمان در بحرین بنی تمیم، عبدالقیس و دسته‌ای از قبیله  
«بکرین وائل» زیر نفوذ مستقیم ایران قرار گرفتند (فرای؛ تاریخ  
ایران از اسلام تا سلاجقه، ۱۳۶۳: ۱۰)  
در هر حال اردشیر با استفاده از تجربیات دریانوردان عرب،  
پایگاه‌های دریایی چند بنانهاد و نیروی دریایی عظیمی تشکیل  
داد و در پرتو قدرت نیروی مزبور که اعراب نقش زیادی در ایجاد آن  
داشتند به رقابت با رومیان و حبشیان پرداخت. (فرای؛ همان) و  
همان‌گونه که اشاره شد برای راندن اعراب مهاجم از مرزهای ایران  
دولت حیره را ایجاد نمود.

خلیج فارس را (که در دست اعرابی بود که از عمان آمده بودند)  
تصرف کرد و امیری محلی به نام «میشون شاه» بر آن گماشت.  
(کریستن سن، ۱۳۷۷: ۱۳۶).

ظاهراً در همین زمان، طوایف «بنوالعم» که از اعراب مهاجر در  
خوزستان بودند، اردشیر را علیه اردوان پنجم یاری کردند و البته  
همین طوایف بودند که در پایان دوره ساسانی و به هنگام حمله  
اعراب به ایران، هم‌نژادان خود را علیه ساسانیان یاری رساندند.  
(مشکور، ۱۳۴۷: ۴۷۰).

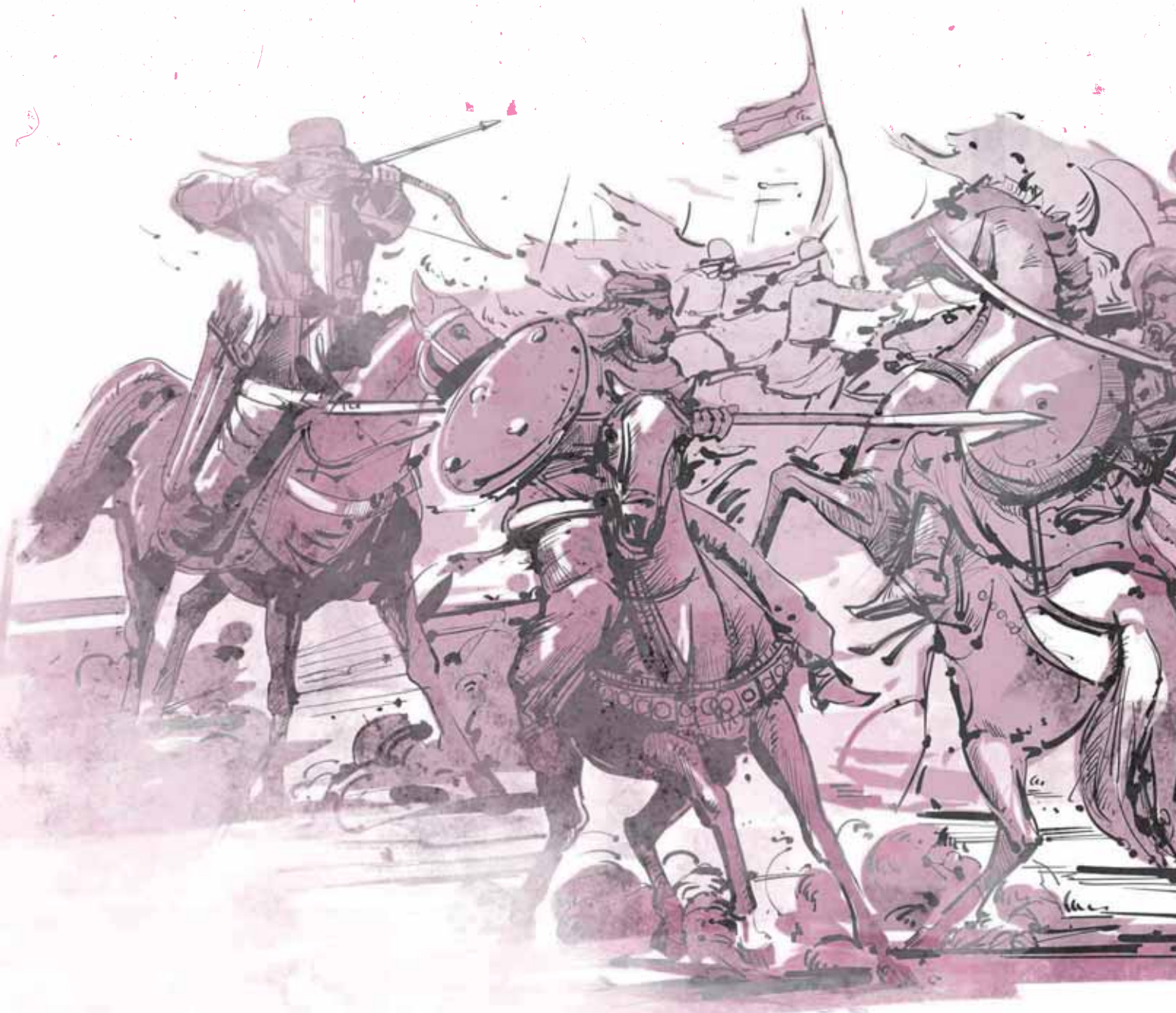
اردشیر پس از اهواز فاتحانه وارد تیسفون شد و در واقع جان‌نشین  
اشکانیان گردید. سپس آهنگ موصل، عمان، بحرین و یمامه



## شاپور اول و اعراب (۲۴۱ تا ۲۷۱ م)

کردند (پیگولوسکایا، ۱۳۸۵: ۱۴۸) تا اینکه اذینه بر اثر خیانت به قتل رسید. همسرا و «زینب» به اتفاق پسرش «وهب اللات» حکومت را به دست گرفتند و چون ادعای استقلال از روم را داشتند، امپراتور روم «اورلین» به پالمور لشکرکشی کرد، (۲ - ۲۷۱ م) و شهر مزبور را ویران نمود. زینب سعی کرد به ایران پناهنده شود ولی موفق نشد و توسط رومی‌ها به اسارت رفت (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۳۱۸) همچنین در زمان شاپور دوم، دولت دست‌نشانده حیره نماینده‌ای از خود با منصب امیر به حکومت بحرین می‌گمارد. البته در دوره‌های متأخر دولت ساسانی، این امیر به طور کلی زیر نظارت یک کارگزار بلند پایه ایرانی، فرمان

به دنبال برخوردهایی که دولت ساسانی با اعراب داشت، شاپور اول هم از درگیری با آن‌ها بی‌نصیب نماند. در سال ۲۶۰ م هنگامی که شاپور اول پس از شکست دادن رومی‌ها و به اسارت درآوردن امپراتور روم، «الارین» عازم بازگشت به ایران بود، مورد هجوم گروهی از اعراب و رومی‌ها به فرماندهی «اذینه» (اودینات) امیر عرب، که حکمران شهر پالمور (تدمر) واقع در صحرای شام بود، قرار گرفت و شکست خورد. (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۳۱۷) ایرانیان تا سال ۲۶۵ م بدون احراز موفقیتی علیه پالمور مبارزه





می‌راند. (فرای؛ تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ۱۰:۱۳۶۳).

شاپور دوم، مشهور به شاپور ذوالاکتاف، برای جلوگیری از شورش اعراب آن‌ها را تبعید و در نواحی دیگر پراکنده می‌کرد. تبعید «بنی حنظله تمیم» به کرمان و اهواز و سایر طوایف به نواحی جنوبی ایران و بادیه‌ها از این جمله بود. (ابن بلخی، ۸۲:۱۳۴۳). ثعالبی نیز در همین زمینه می‌نویسد: «پس از کشتار قبایل شورش‌ی عرب توسط شاپور دوم، اسیران به نواحی مختلف ایران فرستاده شدند، از جمله بکرین وائل به کرمان و بنی حنظله به فارس.»

(ثعالبی، ۵۲۹:۱۳۶۸).

شاپور دوم قبایل تازی را مجبور به اطاعت و فرمانبرداری کرد تا وضع دولت خویش را در کرانه‌های عربی خلیج فارس استوار سازد. (پیگولوسکایا، ۱۳۸۵:۱۵۱)

### بهرام پنجم و اعراب (۴۲۰ تا ۴۴۰ م)

پنجمین پادشاهی که بعد از شاپور دوم به تخت نشست، بهرام پنجم، یا بهرام گور، بود. بهرام از دوران کودکی نزد پادشاه حیره (نعمان اول - اعور) فرستاده شد تا تحت سرپرستی وی رشد کند. پس از مرگ یا به روایتی قتل پدر بهرام، یزدگرد اول، اعیان و بزرگان ساسانی کوشیدند تا پسران وی (بهرام، شاپور و نرسی) را از تاج و تخت محروم سازند و لذا به جای ایشان یکی از افراد منتسب به شاخه فرعی خاندان ساسانی به نام خسرو را پیشنهاد کردند. بهرام پس از شنیدن خبر مرگ پدر، گروهی از مهران عرب را فراخواند و ضمن برشمردن نیکی‌های پدرش به اعراب و سخت‌گیری‌هایش با پارسیان، به آن‌ها گفت: «پدرم مُرده است و ایرانیان کسی جز من را به پادشاهی برگزیده‌اند، اینک از شما یاری می‌خواهم.» (ابن مسکویه رازی، ج اول، ۱۳۶۹:۱۴۳) به دنبال این ماجرا، بهرام پنجم به یاری سپاهیان عرب که فرماندهی آن‌ها را پسر امیر حیره (منذر بن نعمان) یا منذر اول برعهده داشت به طرف تیسفون حرکت کردند. بزرگان و اعیان و موبدان به وحشت افتادند و عاقبت «خسرو» را خلع و «بهرام پنجم» را به تخت نشانند.

تحمیل «کودتا گونه» پادشاهی بهرام به ایرانیان، توسط سپاهی کوچک از اعراب، پیش از آنکه

بیانگر برتری سپاه اعراب باشد، نشان‌دهنده ضعف درونی و تشکیلاتی و اختلاف برسر قدرت بین راهبران سیاسی و مذهبی ساسانیان بوده است (محمود آبادی، ۱۳۸۴:۳۵۱).

می‌توان گفت که دخالت مستقیم اعراب در تشکیلات به ظاهر غیرقابل نفوذ نظام ساسانی، نقطه عطفی بود که مسیر تاریخ این سلسله را تغییر داد و به راستی زنگ خطری بود که در حوادث بعدی از جمله واقعه ذوقار، جنگ قادسیه، حمله نهاوند و نهایتاً سقوط ساسانی بی‌تأثیر نبود.

### قباد اول و اعراب (۴۸۷ تا ۴۹۸ م و ۵۰۳ تا ۵۳۱ م)

از درگذشت بهرام گور تا پادشاهی قباد اول، اوضاع کشور در زمان چهار پادشاه یعنی یزدگرد دوم، هرمزد دوم، فیروز اول و بلاش، نسبتاً آشفته و نابسامان بود. تا اینکه بزرگان، بلاش را به دنبال ناتوانی در سروسامان دادن به اوضاع از سلطنت خلع کردند و به صلاحدید زرمهر، یکی از سرداران صاحب نفوذ، پسر فیروز اول یعنی قباد اول را به سلطنت برداشتند. (بیات، ۱۳۷۷:۵۲).

در زمان قباد اول مزدک ظهور کرد و این پادشاه به آیین وی گروید. اما بزرگان و موبدان بر قباد شوریدند و جاماسب برادرش را به سلطنت رساندند و قباد را در زندان انوش برد (گل‌گرد) - کوهستان شرقی شوشتر زندانی کردند. قباد به همراه همسرش از محسّس فرار کرد و به خان هیاطله پناهنده شد و با کمک وی مجدداً تاج و تخت را به دست آورد. (سامی؛ تمدن ساسانی، ج دوم، ۱۳۸۹: ۲۵۸) از آنجا که امیر دولت حیره، یعنی منذر بن امرؤالقیس، مانند سایر بزرگان ایران با آیین مزدک به مخالفت برخاسته بود، قباد وی را از حکومت حیره عزل کرد و «حارث بن عمر بن المقصور الکندی» پادشاه کنده را به جای وی گمارد و قرار شد حارث بخشی از درآمد دولت حیره را برادر، مشروط بر آنکه از دست‌اندازهای قبایل بکرین وائل و تغلب بر سرحدات ایران جلوگیری کند. (فرای؛ تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ۱۰:۱۳۶۳)

حکومت حارث در حیره بیش از سه سال دوام نیافت، زیرا وقتی انوشیروان به سلطنت رسید،



در حقیقت، تنصرف  
بیمن موجب شد که  
ساسانیان بر راه‌های  
دریایی بحرا حیر  
واقیانوس هند  
تسلط یابند و این  
امراز لحاظ تجارت  
دریایی به نقاط  
دوردست بسیار  
حائز اهمیت بود



باقی مانده مزدکیان را برانداخت و حارث را که کیش مزدکی داشت از حیره راند و منذر را دوباره به حکومت سابق خود برگرداند. منذر نیز، با کشتار رؤسای کنده، حکومت دوباره خود را جشن گرفت. (بویل، ۱۳۶۸: ۵۱۷)

## تسخیر یمن و سلطه ایران بر راه‌های دریایی بحرا حمر و اقیانوس هند

در سال ۵۷۰ م<sup>۱۳</sup>، به دنبال تقاضای «سیف بن ذی‌یزن» شاهزادهٔ حمیری یمن<sup>۱۳</sup> از انوشیروان برای مقابله با حبشی‌ها، شگفت‌انگیزترین لشکرکشی بحری ایران به یمن صورت گرفت (حتی، ۱۳۸۲: ۱۸۹). سپاهیان ایران<sup>۱۴</sup> با شکست دادن نیروهای حبشی وارد صنعا شدند و سیف را به پادشاهی رساندند. ظاهراً پس از بازگشت ایرانیان، سیف در شورش کشته شد و ایرانیان مجدداً بازگشتند و اگر چه «معدبن کرب بن سیف بن ذی‌یزن» را به عنوان حاکم گماشتند، اما در اصل یمن تحت سلطه ایران درآمد. از این رو برخی مورخان معتقدند که قتل سیف نتیجهٔ توطئهٔ ایران بوده است، چون ایرانیان وی را مانع تسلط خود بر یمن می‌دانستند. (سالم، ۱۳۸۰: ۱۱۸)

در حقیقت، تصرف یمن موجب شد که ساسانیان بر راه‌های دریایی بحرا حمر و اقیانوس هند تسلط یابند و این امر از لحاظ تجارت دریایی به نقاط دوردست بسیار حائز اهمیت بود، آن هم در شرایطی که دولت بیزانس می‌خواست با همکاری حبشیان بر راه‌های بازرگانی دریایی و خشکی میان هند و اروپا مسلط شود و دست ایرانیان را به کلی از اقیانوس هند کوتاه کند.

از این پس بخشی از ایرانیان در یمن ماندگار و تا حدودی جذب محیط اعراب شدند و فرزندان آن‌ها که به «ابناء» مشهور شدند تا مدتی از گروه‌های ممتاز یمن بودند. (بویل، ۱۳۶۸: ۷۲۰)

همین ایرانیان بودند که در زمان حیات رسول‌الله (ص)، در حدود سال هفتم هجری (۶۲۹ م) به اسلام گرویدند و در راه تبلیغ و ترویج اسلام و سرکوبی اسود عنسی (یکی از پیامبران دروغین) تلاش کردند و حتی برخی از ایشان مانند «شهر بن باذان» در این راه شهید شدند. (محمدی اشتهدادی، ۱۳۷۱: ۸۰ و ۸۴)

## خسرو دوم؛ پایان روابط دوستانهٔ ساسانیان و دولت حیره

جانشین انوشیروان، فرزندش هرمزد چهارم بود که چون می‌خواست برنجبا و روحانیون نیز سلطه پیدا کند، گروهی از اشراف او را از سلطنت عزل کردند<sup>۱۵</sup> و پسرش خسرو دوم، یا خسرو پرویز، را به سلطنت برداشتند. خسرو پرویز در مقابل طغیان «بهرام چوبین»<sup>۱۶</sup> به موریس امپراتور بیزانس پناه برد و توانست با کمک سپاهیان بیزانسی بهرام چوبین را شکست دهد و سلطنت را باز پس گیرد. گویا در جریان درگیری خسرو پرویز با بهرام چوبین، بخشی از اعراب حیره در سپاه خسرو پرویز، علیه بهرام در کنار نهر روان (چهارفرسنگی بغداد) شرکت داشتند. (کولسنیکف، ۱۳۵۷: ۱۸۱)

ظاهراً تا زمان قدرت یافتن خسرو پرویز حاکمان حیره در بخش‌های عمده‌ای از خاک عربستان مانند بحرین، عمان، یمامه، نجد و حتی بخشی از حجاز تا طائف تا حدودی آزادی عمل داشتند. اما خسرو پرویز از این آزادی عمل جلوگیری کرد. (ویسپوفر، ۱۳۷۷: ۲۴۱)

آورده‌اند هنگامی که خسرو پرویز از مقابل بهرام چوبین می‌گریخت، نعمان سوم، حاکم حیره را نزد خود خواند تا وی را همراهی و کمک کند، اما نعمان اطاعت نکرد. (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۵۸۸)

این عملکرد نعمان و دیگر اقدامات وی از جمله: گرویدن به مسیحیت<sup>۱۷</sup>، کشتن عدی بن زید حمّاد<sup>۱۸</sup> (مترجم عرب زبان دربار ساسانی)، تحریک اعراب علیه ایران<sup>۱۹</sup>، توطئه علیه منافع سلطنت ساسانیان<sup>۲۰</sup>، امتناع از دادن دختر خود<sup>۲۱</sup> به خسرو پرویز و بالاخره بیم خسرو پرویز از قدرت و شهرت نعمان سوم<sup>۲۲</sup>، خشم خسرو پرویز را علیه نعمان برانگیخت و خسرو «ایاس بن قبیصه طایی» را با چهار هزار سپاهی فرستاد تا نعمان سوم را به تیسفون بیاورد. نعمان ابتدا به قبیلهٔ «طی» پناه برد و از آن‌ها کمک خواست، اما آن‌ها گفتند ما را نیروی نبرد با کسری<sup>۲۳</sup> (خسرو پرویز) نیست. دیگر اعراب هم از پذیرفتن وی امتناع داشتند. تا آنکه نعمان در وادی ذوقار (ذی‌قار) میان قبیلهٔ بنی‌شیبان (تیره‌ای از قبیله بکر بن وائل) رفت و سلاح، اموال و دختر و خانواده خود را نزد «هانی

مهاجرت اعراب به ایران که بیشترین از راه خشکی انجام می‌گرفت، احتمالاً از اواخر دوره اشکانی و اوایل دوره ساسانی شروع گردید



بن مسعود» (رئیس قبیله) به امانت گذاشت و ظاهراً برای عذرخواهی نزد خسرو پرویز رفت.

به امر کسری نعمان را در بند کردند و به خانقین بردند و در آنجا او را زیر پای پیلان انداختند، سپس کشته وی را پیش شیرها انداختند تا او را خورند (یعقوبی، ج اول، ۱۳۸۲: ۲۶۶) البته طبری روایت می‌کند که نعمان در زندان دچار طاعون شد و مرد. (طبری، ج ۲، ۱۳۶۲، ۷۵۷).

خسرو پرویز با کشتن نعمان سوم، دودمان لخمی را برانداخت و امارت حیره را به «ایاس بن قبیصه طایی» واگذار کرد و یک نفر بازرس ایرانی برای او گماشت که در تاریخ نام او را «نخویرگان» می‌نویسند. (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۵۸۸ و ۵۸۹)

برانداختن سلطنت عربی ملوک حیره یکی از اشتباهات<sup>۲۴</sup> خسرو پرویز بود، اما این به معنای آن نیست که اگر دولت حیره می‌ماند به تنهایی می‌توانست جلوی تهاجم همه جانبه اعراب مسلمان را بگیرد، بلکه منظور این است که به دنبال برچیده شدن این دولت، اولاً ایران از سمت جنوب غربی بی مدافع شد. ثانیاً اعراب بسیاری به دشمنان ایران افزوده شدند. ثالثاً: وقایع مصیبت باری چون واقعه ذوقار اتفاق افتاد و رابعاً: اسواران سنگین اسلحه ایران در برابر اعراب مهاجم و سبکبار بی حفاظ ماندند.

## واقعه ذوقار، مقدمه فتح ایران

اگر چه جنگ ذوقار (ذی قار) پس از کشته شدن نعمان سوم اتفاق افتاد، ولی می‌توان علت اصلی آن را در پیشروی های ایرانیان در سرزمین های عرب، ایجاد وحشت و خصومت در اعراب و رفتار خشونت بار و تکبر آمیز با قومی که به آزادی خو کرده بودند، جست وجو کرد. چرا که اعراب از این اوضاع و شرایط خسته شده و به تنگ آمده بودند و با توجه به قدرت و نفوذی که نعمان سوم در اعراب ایران و روم داشت قتل وی مانند جرقه انفجاری بود که به انبار باروت عرب<sup>۲۵</sup> افتاد.

در هر صورت پس از کشته شدن نعمان و انقراض سلسله لخمیان در حیره، خسرو پرویز خواهان میراث و ماترک<sup>۲۶</sup> نعمان سوم بود و چون «هانی بن مسعود شیبانی» از پذیرش و اجرای دستور وی امتناع کرد، خسرو پرویز سپاهیانی به فرماندهی «هامرز شوشتری» و «گلایزین» به همراهی اعرابی که پاسدار مرزهای ساسانی در مقرر حاکم عرب در حیره بودند به جنگ هانی فرستاد. (کولسنیکف، ۱۳۵۷: ۱۹۰)

در عرض دو یا سه روز جنگ، هر دو فرمانده ایرانی کشته شدند و سپاه ایران شکست خورد. (سال، ۱۳۸۰: ۲۱۲ به بعد) بدون تردید یکی از علل شکست ایرانیان در جنگ، حضور اعراب در سپاه ایران بود که نه تنها حاضر به نبرد با هم نژادان خود

نشدند بلکه بعضاً به اعراب هم پیوستند. همچنین حضور زنان عرب در کنار مردان و تشویق و ترغیب آن‌ها به جنگ و مقاومت در برابر ایرانیان، از عوامل مؤثر پیروزی اعراب بود. (نولدکه، ۱۳۵۲: ۵۰۹). ظاهراً این شکست برای ایرانیان حادثه کم اهمیتی بود، اما در بین اعراب اثر شگفت آوری داشت. این خبر به سرعت در سراسر عربستان انتشار یافت و شعرا درباره آن اشعار فخرآمیز سرودند و قصه گویان از آن حماسه ها ساختند. در نتیجه این نبرد و عدم اقدام جدی و به موقع از سوی ایران برای جبران آن، بر اعتماد به نفس اعراب افزوده شد و زمینه فتح بعدی آن‌ها را فراهم ساخت، (یعقوبی، ج اول، ۱۳۸۲: ۲۶۷؛ سالم، ۱۳۸۰: ۲۱۹ و ۲۲۰) پس از خسرو پرویز بنیاد دستگاه حکومت ساسانی فروریخت، و عاقبت در زمان یزدگرد سوم، اعراب مسلمان به فتح بخش های زیادی از ایران موفق شدند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. Scylax

۲. Caryanda

۳. Aeschylus

۴. پولوبیوس، مورخ یونانی، چون معاصر اسکندر مقدونی بوده است درباره اسکندر مطالبه کرده و حتی او را مأمور خداوند برای نزدیکی ملل دانسته است. (بیات، ۱۳۶۵: ۲۷)

۵. رومیان آن را «هاترا» می‌نامند. و در شمال عراق و جنوب غرب موصل واقع است.

۶. آزد، از بزرگ‌ترین و مشهورترین قبایل عرب قحطانی (عربیه) بود و نام عمومی مجموعه‌ای از قبایل کهن مانند: اوس، خزرج، خزاعه و غیره نیز بود. (ن. ک. پاکتچی، ۱۳۷۷: ۲۳)

۷. دولت حیره یا ملوک آل لخم (لخمیان) یا آل مُنذر (مناذره) به روایتی شامل ۲۳ حاکم یا امیر بوده که حدود ۳۶۰ سال امارت کردند. عنوان حیره از کلمه سُریانی حرتا (Herta) به معنی خیمه، خیمه‌گاه نظامی یا اردوگاه است. مؤسس اصلی این دولت «عمرو بن عدی بن نصر بن ربیع بن لخم» بوده است (ن. ک. علی، ج ۴، ۱۹۵۵: ۵ و حتی، ۱۳۸۰: ۱۰۱ و ۱۰۲)

۸. کشورهای کوچکی که در حریم امنیتی دو کشور قرار دارند مانند دولت حیره که دست نشانده ساسانی و دولت غسان که دست نشانده روم بودند. Mesene

۱۰. تدمر شهری است در شمال دمشق و پالمور (پالمیرا) نام یونانی آن است که به سبب نخل (پالم) های زیبای آن شهر، به آن نام شهرت یافته است.

۱۱. پس از شاهپور دوم، اردشیر دوم، شاهپور سوم، بهرام چهارم و یزدگرد اول به پادشاهی رسیدند، تا نوبت به بهرام پنجم رسید.

۱۲. سال ولادت پیامبر اسلام حضرت محمد (ص).

۱۳. حکومت حمریان یمن دو دوره بود. دوره اول از ۱۱۵ ق م تا ۳۰۰ م و دوره دوم از ۳۰۰ تا ۵۳۹ م. (ن. ک. حسن، ۱۳۶۰: ۴۱)

۱۴. هشتصد سپاهی با هشت فرزند کشتی به فرماندهی و هزر دیلمی که بیشتر این سپاه، مزدکیان و زندانیان محکوم به مرگ بودند.

۱۵. پس از مدتی وی را کور کرده و کشتند.

۱۶. رئیس خاندان مهران، سردار نامی ایرانی که در زمان هرمزد چهارم، ترکان متجاوز را به سختی شکست داد. حاضر به اطاعت از خسرو پرویز نشد پس از شکست خسرو پرویز به عنوان پادشاه ایران (بهرام ششم) تاج‌گذاری و به نام خود سکه زد. سرانجام پس از شکست خسرو پرویز به ترکان پناهنده شد و

الته ظاهراً به تحریک خسرو پرویز کشته شد.

۱۷. نعمان سوم، اولین و آخرین امیر لخمی بود که مسیحی شد. (ن. ک، بویل، ۱۳۶۸: ۷۱۲)

۱۸. از شاعران پارسی و عربی گوی دربار سه پادشاه ساسانی (انوشیروان، هرمزد چهارم و خسرو پرویز). در سوارکاری و چوگان بازی سرآمد بود. نعمان به او حسادت می کرد، او را به حیره دعوت کرد و در زندان کشت و خشم خسرو پرویز را برانگیخت. (ن. ک، اصفهانی، ج اول، ۱۳۶۸: ۱۸۳)

۱۹. انوشیروان گفته بود: «نعمان و خاندان او با اعراب مربوط شدند و به آنان امید بخشیدند که قدرت حکومت پس از ما به آنان خواهد رسید. (محمود آبادی، ۱۳۸۴: ۴۱۹ به نقل از دینوری) همچنین نعمان به قبایل «معد» که هم پیمانش بودند پیام فرستاد و آن ها را برای غارت به مرزهای ایران روانه ساخت. (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۲۸۰)

۲۰. نعمان به این دلیل کشته شد که علیه منافع سلطنت ساسانیان توطئه می نمود و منتظر بود قدرت از دست آنان خارج شود. (ن. ک، دینوری، ۱۳۷۱: ۱۴۰)

۲۱. پس از قتل عدی بن زید بن حماد، پسرش زید بن حماد، جانشین پدر شد. وی برای گرفتن انتقام پدرش از نعمان سوم، خسرو پرویز را به تصاحب دختر نعمان تشویق می کرد و همواره علیه نعمان سوم دسیسه چینی می کرد. (ن. ک، اصفهانی، ج اول، ۱۳۶۸: ۱۹۸)

۲۲. بلعمی می نویسد: خسرو پرویز به هنگامی که در زندان فرزندش شیرویه (قباد دوم) در انتظار سرنوشت بود گفته بود که «نعمان را نه به خاطر زن نه به خاطر تحریک دبیر، بلکه به این دلیل کشته است که در میان اعراب مردی از او بزرگ تر ندیده بود. به واقع او را از بهر صیانت ملک کشت. (بلعمی، جلد دوم، ۱۳۷۲: ۱۱۸)

۲۳. مُقَرَّب «خسرو»

۲۴. از دیگر اشتباهات خسرو پرویز می توان به جنگ های ۲۵ یا ۲۷ ساله او با روم، که قوای ایران را تحلیل برد، برخورد های زننده و توهین آمیز با سرداران شجاع ایران مانند شاهین و شهر براز و همچنین پاره کردن نامه پیامبر اسلام (ص) اشاره کرد. به واسطه همین اشتباهات اوست که از حیث ظاهر، خسرو پرویز را مسبب انحطاط و انقراض سلسله ساسانی می دانند. اگر چه در زمان وی حدود پادشاهی ایران تقریباً به حدود زمان داریوش کبیر رسید و کمتر پادشاهی مثل او دارای فتوح و ثروت بود.

۲۵. همان طور که در تاریخ جهان و ایران حوادث مهم دیگری چون جنگ جهانی اول یا حمله مغول به ایران ظاهراً بعد از یک حادثه جزئی شروع شدند، اما علت یا علل اصلی غیر از این حوادث بود.

۲۶. غیر از اموال و چیزهای دیگری که جزو این میراث بود تعداد ۸۰۰ تا ۷۰۰ زره، ۴۰۰ پاره جوشن و ۴۰۰ اسب تازی آورده اند. (سالام، ۱۳۸۰: ۲۳۱)

## منابع

۱. اصفهانی، ابوالفرج؛ **گزیده الاغانی**، ترجمه محمد حسین مشایخ فریدنی، جلد اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ش.

۲. ابی عبیده، معمر بن المثنی التمیمی؛ **ایام العرب قبل الاسلام**، جمع و تحقیق عادل جاسم البیانی، عالم الکتب مکتب النهضة العربیه، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۳. ابن بلخی، فارسنامه؛ به کوشش علی نقی بهروزی، اتحادیه مطبوعاتی پارس، شیراز: ۱۳۴۳ ش.

۴. اصفهانی، حمزه بن الحسن؛ **سنی الملوك الارض والانبیاء** (تاریخ پیامبران و پادشاهان)، ترجمه جعفر شعرا، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، چاپ اول، ۱۳۴۶ ش.

۵. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد؛ **گزیده تاریخ بلعمی**، به تصحیح جعفر شعار و طباطبایی، تهران: نشر بینا، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش.

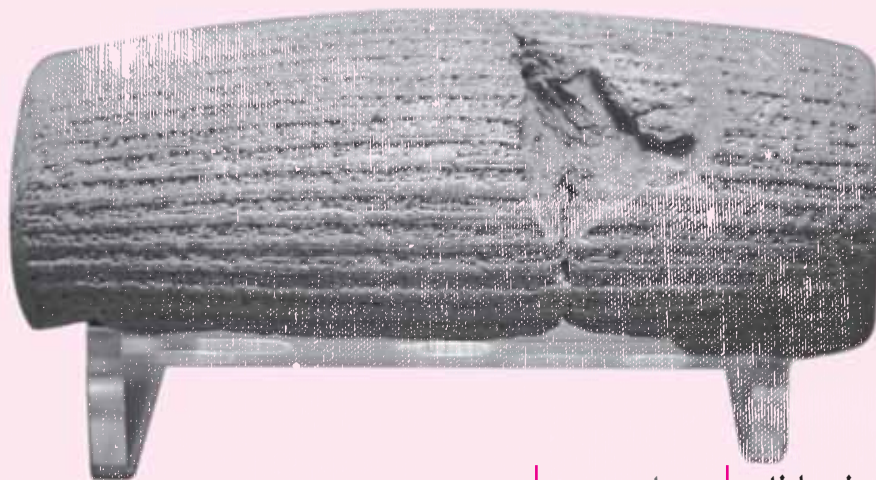
۶. بیات، عزیزالله؛ **شناسایی منابع و مأخذ تاریخ ایران** (از آغاز تا صفوی)، جلد اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.

۷. -----؛ **کلیات تاریخ و تمدن ایران پیش از اسلام**، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ش.

۸. -----؛ **کلیات تاریخ تطبیقی ایران**، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۷ ش.

۹. پاکتیچی، احمد؛ **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**، زیر نظر کاظم موسوی، جنوردی جلد ۸، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷ ش.

۱۰. پیگولوسکایا، ن. و؛ **تاریخ ایران باستان**، ترجمه مهرداد ایزدپناه، تهران:



بتول سلطانی | دبیر تاریخ، زرنند

# آموزش و پرورش در ایران باستان

## مقدمه

آموزش و پرورش از قدیمی‌ترین نهادهای اجتماعی در همهٔ جوامع است. این نهاد پیشینه‌ای درخشان در ایران دارد که گویای وجود تشکیلات آموزشی در جوامع ایران باستان است و به کمک آن علوم و فنون مختلف آموزش داده می‌شد.

در بررسی تعلیم و تربیت دوره‌های باستانی ایران، با کمبود مدارک و اسناد روبه‌رو می‌شویم و تنها با توجه به نوشته‌های مورخان یونانی و اندکی تحلیل و تعمق، می‌توان تا حدی از این موضوع آگاه گردید.

یکی از خلفای اموی می‌گوید: «عجیب است از ایرانیان که صدها سال بدون کمک ما زندگی کردند ولی ما یک روز بدون کمک ایرانیان نتوانستیم فرمانروایی کنیم.» (گرامی، ۲:۱۳۵۵)

آیا این امر جزاینکه حاصل یک تربیت صحیح و برنامه‌ریزی شده بود از عوامل دیگری ناشی می‌شده است؟!

کلیدواژه‌ها: آموزش و پرورش، ایران باستان، جندی شاپور



## اهداف آموزش و پرورش در ایران باستان

مهم ترین اهداف آموزش و پرورش در ایران باستان عبارت بود از:

۱. خدمت به اجتماع و کشور
  ۲. خدمت به خانواده
  ۳. بهبودی و تلاش جهت پیشرفت همه جانبه و رشد کامل (ضمیمه، ۱۳۸۰: ۱۸ و ۱۹)
- در آتش نیایش ۶۲-۵ چنین آمده است: «ای اهورامزدا! فرزندی به من عطا فرما که با تربیت و دانا باشد. در هیئت اجتماعی داخل شود و به وظیفه خود رفتار کند. فرزند رشید و محترمی که احتیاج دیگران را برآورد. فرزندی که بتواند در ترقی و سعادت خانواده و شهر و مملکت خود بکوشد.» (راوندی، ۱۳۸۴: ۷۸۵)
- در راستای این اهداف آموزه‌های «نظامی» و «اخلاقی» حائز اهمیت فراوان بود:

**آموزه‌های نظامی:** از آنجا که ایران در عصر باستان پیوسته مورد تهدید دشمنان بود الزاماً هر ایرانی می‌بایست آموزش‌های نظامی لازم را می‌دید تا توان ایستادگی در برابر دشمن را داشته باشد. به همین دلیل به ایرانیان به ویژه پارسیان، انداختن تیرو زوبین را از کودکی آموزش می‌دادند. (قدیانی، ب: ۱۳۸۷: ۱۸۳)

به روایت یونانیان و مصریان، در میان پارسیان جنگیدن و جنگاوری بزرگ‌ترین حسن یک مرد پارسی بوده است و این فضیلت پیوسته شایسته پاداشی درخور و بزرگ بوده و شاهان به هنگام پیروزی بردشمن به سلحشورترین سربازان خود پاداش می‌دادند. (همان، ۱۸۵) هرودوت معتقد است: «پسران ایشان [پارس‌ها] با کمال دقت از ۵ تا ۲۰ سالگی در سه چیز: اسب سواری، تیراندازی و راستگویی تعلیم می‌یابند» (هرودوت: ۱۰۷)

**آموزه‌های تربیتی و اخلاقی:** پارسیان در آموزش اخلاقیات به فرزندان خود بسیار مصر بودند. به گفته گزنفون «ایرانیان در بهبود سیرت و رفتار شهروندان خود بسیار اهتمام دارند. کودکان به مدرسه می‌روند تا عدالت و پرهیزگاری بیاموزند و این مرام در نزد ایشان همان قدر طبیعی است، که

ما درباره الفبا آموختن اطفال خود حرف می‌زنیم». (گزنفون، ۱۳۷۱: ۱۳)

آموزگاران در تعلیم کودکان، تلقین فضائل به آن‌ها و آماده کردن آنان برای زندگی را مدنظر داشتند. موضوع عدالت یکی از بزرگ‌ترین اصول تربیت به شمار می‌رفت. از اصول دیگر، راستی و راست‌گویی بود، چنانچه کتیبه‌های به جای مانده از پادشاهان آن عصر، حاکی از اهتمام به این موضوع است.

صفت دیگر وفاداری و حق شناسی بود و این حق شناسی نسبت به آموزگار مقدم بر همه بود و نسبت به والدین هم باید رعایت می‌شد. بالاتر از همه نسبت به آفریدگار و خالق روشنی که بر همه حق عظیم آفرینش و راهنمایی دارد.

پیران در تربیت کودکان قبل از همه چیز به فواید اتحاد و اجتماع توجه داشتند. از دیگر قواعد تربیت، اعتدال بود و برای رسوخ این قاعده در اذهان کودکان مثال‌های بسیار می‌آوردند و خود آموزگاران عملاً، میانه‌روی را رعایت می‌کردند و رفتار خود را در معرض قضاوت افکار می‌گذاشتند تا کودکان از همین سن از افراط و تفریط پرهیزند. موضوع دیگر اطاعت و فرمانبرداری بود. همچنین موااسات و قناعت در خوراک از دیگر اصول تربیتی به شمار می‌رفت. (خلیلی، ۱۳۸۹: ۲۲: ۲۰)

کودکان در صورت ارتکاب هر عمل زشتی چون دزدی، زورگیری، فریب و... مجازات می‌شدند و باید از رؤسای خود درس اطاعت می‌آموختند. تا مریدان اجازه نمی‌دادند، کودکان دست به خوردن دراز نمی‌کردند. البته کودکان نزد والدین خود غذا نمی‌خوردند بلکه بعد از کسب اجازه با مریدان خویش صرف طعام می‌کردند (گزنفون، ۱۳۷۱: ۱۴)

بدین ترتیب تربیت جسم و روح به موازات یکدیگر پیش می‌رفت.

## انواع آموزش در ایران باستان

۱. آموزش دینی و اخلاقی
۲. آموزش اداری و کشوری
۳. آموزش نظامی
۴. آموزش سیاسی
۵. آموزش صنعتی و حرفه‌ای (ضمیمه، ۱۳۸۰: ۱۹۲۲)

به گفته گزنفون

«ایرانیان در بهبود

سیرت و رفتار

شهروندان خود بسیار

اهتمام دارند. کودکان

به مدرسه می‌روند تا

عدالت و پرهیزگاری

بیاموزند و این مرام

در نزد ایشان همان قدر

طبیعی است، که ما

درباره الفبا آموختن

اطفال خود حرف

می‌زنیم»



## تعلیم و تربیت مادها و هخامنشیان

در روزگار مادها توجه زیادی به آموزش و پرورش می‌شد و آموزگاران و دانشمندان مادی با به وجود آوردن الفبای ۳۶ حرفی، بزرگ‌ترین خدمت را به جامعه بشری نموده و توانستند زمینه یک فرهنگ و تمدن بزرگ را فراهم آورده و بعداً آن را در خدمت هخامنشیان بگذارند. (قدیانی، الف: ۳۵۰:۱۳۸۴)

به اعتقاد دیاکونوف شواهد نشان می‌دهد که ایرانیان خط میخی را از مادها اخذ کردند و کتیبه‌های هخامنشی حاوی «لغات مادی» فراوان است. (دیاکونوف: ۴۵۲)

در روزگار آنان آموزشگاه‌ها گسترش یافت و آموزگاران مغ‌ها بودند. البته به جز مغ‌ها، آموزگاران دیگری نیز به این وظیفه مشغول بودند و آموزش جنبه همگانی داشت. آموزگاران را «دانشمند» می‌گفتند. هر آموزگار ۵۰ دانش‌آموز داشت که سن آن‌ها بین ۷ تا ۱۵ سال بود و باید از صبح تا ظهر درس می‌خواندند. جایگاه آموزگار به اندازه‌ای بود که در اوستا، زردشت آموزگار خوانده شده است. (قدیانی، الف: ۳۵۱:۱۳۸۴)

باید مدت زمان معینی را هم برای رواج و اشاعه تعلیمات زردشت توسط مغان و نفوذ آن در دربار شاهان ماد در نظر گرفت (دیاکونوف: ۴۸۰) تعالیم مغان مورد پشتیبانی جدی شاهان ماد قرار گرفته بود و آنان در مبارزه خویش علیه تجزیه‌طلبی بزرگان محلی از آن استفاده می‌کردند. تعالیم مزبور محتملاً تا حدی به مردم تحمیل می‌شده است. (همان: ۴۹۶)

شیوه تربیت پارسیان در بسیاری از سرزمین‌های دیگرچندان جدی نبود ولی هخامنشیان لحظه‌ای از تربیت فرزندان خود غفلت نمی‌کردند. (قدیانی، ب: ۱۸۰:۱۳۸۷)

راه و رسم اصلی و آیین و عادات پارس‌ها به مراتب برتر از رسوم و قواعدی بود که سایر اقوام داشتند. بیشتر دولت‌ها افراد خود را در تربیت اولاد خویش مختار می‌گذاشتند اما در آیین پارسیان تلاش بر این بود که از ابتدا عاقبت‌اندیشی کنند تا افراد از ابتدا دل به تاهی و هیچ‌گونه رفتار شرم‌آور ندهند. (گرنفون، ۱۲:۱۳۷۱) آنان در تربیت کودکان



## مراحل آموزش در عصر باستان

الف. آموزش خانوادگی: قبل از ۷ سالگی و به عهده مادر بود. در صورت غیاب او این امر به خواهر یا عمه کودک واگذار می‌شد.

ب. آموزش عمومی: از ۷ تا ۱۵ سالگی

ج. آموزش اختصاصی: که مصادف با زمان بلوغ بود (الماسی، ۱۳۷۸: ۳۸)

**محل آموزش:** اولین و ابتدایی‌ترین محل دانش‌آموزی خانه بود و سپس مکتب‌خانه‌ها؛ و با رواج و رسمی شدن دین زردشتی، آتشکده‌ها محل تعلیم بود. البته مدارس ویژه برای آموزش فنون نظامی نیز موجود بوده است. (همان: ۳۸)

در زمان هخامنشیان به علت توسعه صنایع و حرفه‌های گوناگون و سازمان و تشکیلات وسیع درباری به‌طور رسمی مدارس دایر شدند که ابتدایی‌ترین مدارس به تربیت شاهدگان و اشراف اختصاص داشته است. (صفوی، ۱۳۸۳: ۲۶)

دانشگاه به

معنی واقعی از

جندی‌شاپور آغاز

گردید. در این دانشگاه

طب، فلسفه، نجوم،

ریاضیات و الهیات

و مقدمات هر یک از

علوم مذکور تدریس

می‌شد

به اندازه‌ای مراقبت می‌کردند که تعلیم آنان را بزرگ‌ترین آرزوی قوم خود و حیات جامعه را وابسته به استعداد و لیاقت آنان می‌دانستند. کمتر ملتی به اندازه پارسیان تا این حد به موضوع تعلیم و تربیت اهمیت داده است. آن‌ها روح جامعه و نیروی ایمان و شرف و عدالت و جوانمردی و عفت را در فرزندان خود ایجاد و تقویت می‌کردند تا یک نسل قوی و شریف و عادل به وجود آورند. (خلیلی، ۲۰:۱۳۸۹)

در زمان هخامنشیان برای تربیت فرزندان مکان خاصی در نظر می‌گرفتند که نزدیک بناهای دولتی قرار داشت (قدیانی، ب: ۱۳۸۹: ۱۷۹). بنابراین شاه هم می‌توانست در آنجا حضور یابد و شاهزادگان نیز همگی به اجبار مانند سایر متعلمان در آن مدرسه نظامی شرکت می‌کردند. این مکان دور از ازدحام و غوغا بود (خلیلی، ۲۰:۱۳۸۹). در این محل عرضه کردن کالا و یا رفت و آمد خرده‌فروشان و یا داد و فریاد ایشان و هرگونه کار سبک، سخت ممنوع بود تا نظم و برابری محیط مختل نشود. ارگ مزبور به چهار بخش تقسیم می‌شد که یک بخش آن خاص کودکان، بخش دیگر برای نوجوانان، سومی برای ارشدها و آخری مختص افرادی بود که زمان خدمت نظامی خود را به پایان رسانده بودند. (گزنفون، ۱۲:۱۳۷۱). دور بودن مراکز تعلیم از بازار و مراکز تجمع سوداگران به این دلیل بود که تربیت شوندگان از دروغ، دشنام و تزویری که در میان سوداگران رایج است به دور باشند و محیط بازار سبب تباهی کودکان نشود؛ زیرا پارسیان دروغ‌گویی و سوگند دروغ را بزرگ‌ترین عامل گمراهی انسان می‌دانستند و ننگین‌ترین عیب در میان آنان بود. (قدیانی، ب: ۱۳۸۷: ۱۸۵، ۱۸۶)

تربیت کودکان تا ۷ سالگی بر عهده مادر بود و در این مدت پدران به ندرت با فرزندان ملاقات می‌کردند. اشراف‌زادگان و شاهزادگان تحت تعلیم مربیان با تجربه قرار می‌گرفتند تا بدون تأثیر از علاقه و عاطفه مادری، با احساس مسئولیت و کسب شجاعت و شهامت پرورش یابند. (همان: ۱۸۲)

سپس به مدت ۱۰ سال یعنی تا سن ۱۷ سالگی در صف جوانان داخل می‌شدند و وظایف سربازی را انجام می‌دادند و فنون جنگی می‌آموختند. در ۲۷ سالگی داخل گروه مردان می‌شدند و در

این وقت افرادی مجرب و پخته و دلیر و کارداران بودند. تا کسی مکتب کودکان و صف جوانان را نمی‌دید مرد محسوب نمی‌شد. از سن ۵۲ سالگی نیز سالخورده محسوب می‌شد و به میل و رغبت تعلیم کودکان و سایر طبقات را بر عهده می‌گرفت. (خلیلی، ۲۴:۱۳۸۹-۲۲)

کودکی که در مدرسه عمومی تعلیم می‌یافت حق ورود به طبقه نوجوانان را داشت و جوانی که تکالیف طبقه خود را انجام می‌داد در صف سالمنندان وارد می‌شد و در کسب افتخارات شرکت می‌جست. این دسته باید اوقات خود را میان نوجوانان می‌گذراندند. سرانجام افراد بالغی که زندگی پاک و منزهی داشتند قادر به ورود به ردیف ارشدها بودند. (گزنفون، ۱۷:۱۳۷۱)

مطابق قانون همه دست‌ها باید در ساعت معین در جاهای مخصوص حضور می‌یافتند. کودکان و نونهالان سرطلوع آفتاب در محل مقرر حاضر می‌شدند. ارشدها بنا بر قاعده هر وقت که دلخواه آنان بود می‌توانستند به آنجا بروند مگر در روزهای خاص. جوانان باید شبانگاه در اطراف ساختمان‌های دولتی در حالی که اسلحه خود را آماده کرده بودند بخوابند مگر افراد عیالوار. (همان: ۱۲ و ۱۳)

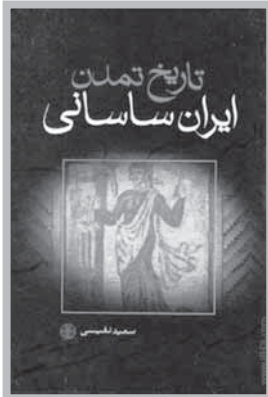
نوجوانان پیش از طلوع آفتاب با نوای یک شیپور برنزی از خواب بیدار شده و به گروه‌های ۵۰ نفره تقسیم می‌شدند، سپس از آنان درس پرسیده می‌شد و آنان باید با صدای بلند پاسخ می‌دادند. (قدیانی، ب: ۱۳۸۷: ۱۷۹)

تعلیم توسط استادان مجرب و خردمند یاد داده می‌شد. آنان پیران و ریش سفیدان بودند که جز هدایت و تبلیغ و تربیت و آنگاه تعلیم فنون جنگ و نشر فضیلت و عدالت و عفت و جوانمردی به کار دیگری نمی‌پرداختند. (خلیلی، ۱۹:۱۳۸۹)

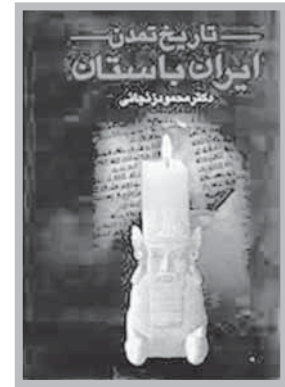
سالخورده‌گان در تربیت خردسالان مانند فرزندان خود می‌کوشیدند، زیرا همه را فرزند جامعه و جامعه را یک خانواده می‌دانستند. (همان: ۲۲)

به آنان آموخته می‌شد که چگونه بر سرما و گرما و گرسنگی و حوادث فائق آیند. افزون بر این به آنان سوارکاری می‌آموختند و اینکه با قامتی راست و استوار بر اسب بنشینند. به آنان می‌آموختند که پاک‌دامن باشند. آموزش و پرورش جوانان در آن

**آموزگاران و دانشمندان  
مادی با به وجود  
آوردن الفبای ۳۱ حرفی،  
بزرگ‌ترین خدمت را  
به جامعه بشری نموده  
و توانستند زمین  
یک فرهنگ و تمدن  
بزرگ را فراهم آورده  
و بعد از آن رادر خدمت  
هخامنشیان بگذارند**



۲۰  
۲۱



۲۲  
۲۵

عصر شامل علوم دینی، دروس علمی، حساب و فراگیری دقت بوده است. آموزش پاره‌ای دروس هم به صورت تئوری یا نظری همراه با آموزش عملی بوده است. به نوجوانان سوارکاری، تیراندازی، کوهنوردی، پرورش اسب، چوگان‌بازی، کشتی، هنر، درخت‌کاری و آماده کردن و صیقل دادن سلاح برای شکار را می‌آموختند. می‌کوشیدند آنان را از سوداگری یا معاملات بازاری دور و بر حذر دارند، زیرا خرید و فروش را پیشه مناسبی برای فرزندان خود نمی‌دانستند. (قدیانی، ب: ۱۳۸۷: ۱۸۶-۱۸۰)

تناول خوراک هم وقت معین داشت و اجازه لازم بود و این قاعده نه در محل تربیت بلکه در خانه و در همه جای امر حیاتی بود. (خلیلی، ۱۳۸۹: ۲۲) بعد از ظهرها به درختکاری می‌پرداختند. آنان همچنین به شکار می‌رفتند ولی اجازه نداشتند آنچه را شکار کرده‌اند خودشان بردارند، بلکه شکار بین همه تقسیم می‌شد تا یاد بگیرند در میدان جنگ از غارت خودداری کنند و نبرد را تا پایان ادامه دهند و غنایم را به صورت مساوی بین خود تقسیم کنند. (خلیلی، ۱۳۸۹: ۲۳) و قدیانی ب: ۱۳۸۷: ۱۸۲) آنان هر روز پس از تمرین‌های زیاد و تعلیمات وسیع ورزشی، نان و شیرینی و عسل می‌خوردند. (قدیانی، ب: ۱۳۸۷: ۱۸۳)

احترام به پیران و معلمان در نظر تمام طبقات رعایت می‌شد و حتی شاه هم نهایت تجلیل و تکریم را در مورد آنان به جای می‌آورد. (خلیلی، ۱۳۸۹: ۲۵)

هر طایفه که از جهات مهارت و دلوری و وفاداری جوانان بیشتری تربیت می‌کرد مفتخر به دریافت پاداش از طرف اهالی می‌گردید و تمام مریدان این جوانان، شایسته مباحثات بودند. (گزنفون، ۱۳۷۱: ۱۶)

پارسیان بعدها برای نوشتن پارسی، نوشتار میخی را بسیار ساده کردند. این کار انقلابی بسیار پراهمیت بود. (هوار، ۱۳۷۹: ۱۱۵)

جای تأسف است که چرا پارسیان باستان همانند یونانیان اهل ادب مکتوب نبودند. اگر چنین بودند ادب جهان قطعاً خصوصیات منحصر به فردی را بروز می‌داد. اطمینان داریم که پارسیان تشنه دانش بوده‌اند. این نکته را به‌طور ضمنی از یکی

از اقدامات خشایارشا درمی‌یابیم که وقتی آنان را تصرف کرد تندیس‌های بی‌نظیر آکروپولیس را با خود به کشورش نبرد، بلکه گنجینه‌های کتاب پیسیستراتوس، بنیانگذار نخستین کتابخانه عمومی آنان را با خود برد. (هینتس، ۱۳۸۸: ۳۲۰)

### تعلیم و تربیت در عصر سلوکی و اشکانی

در زمان حمله اسکندر و سپس دوره سلطه سلوکیان بر ایران، که دانش و علم رو به ضعف نهاد، طبعاً نظام آموزشی و مقررات حاکم بر آن نیز مختل گردید اما در زمان اشکانیان حیات علمی و آموزشی کشور از نورونق گرفت. (الماسی، ۱۳۷۸: ۳۷)

از علوم دوره اشکانی چیز زیادی نمی‌توان گفت زیرا اسناد چندانی به‌جا نمانده است، ولی چون چیزهای بسیاری که در زمان اشکانیان معمول بوده در دوره ساسانیان نیز محفوظ مانده، از این نکته می‌توان استنباط کرد که این دوره هم مانند دوره ساسانیان مغ‌ها خواندن و نوشتن و حساب کردن را می‌آموختند. (قدیانی، ج: ۱۳۸۷: ۱۸۵) در دوره اشکانی سن و طول مدت تحصیل تقریباً از دوره هخامنشیان تبعیت می‌کند که از ۷ سالگی شروع و تا ۱۵ سالگی ادامه داشت و آموزش‌های اختصاصی نیز از ۱۵ سالگی آغاز می‌شد. (الماسی، ۱۳۷۸: ۳۷)

### تعلیم و تربیت عصر ساسانی

در عصر ساسانی به واسطه احتیاج بیشتر به دبیران، کارگزاران و مأموران وصول مالیات، تعلیم و تربیت تا حدی بیش از دوره‌های قبل گسترش یافت. (همان، ۳۷)

تعلیم و تربیت پسران جوان به عهده مادر بود. اگر مادر از جهان می‌رفت این وظیفه به عهده عمه یا دختر بزرگ خانواده بود. (هوار، ۱۳۷۹: ۱۸۵)

۱۵ سالگی، سن ختم تربیت بدنی و اخلاقی بود و هر جوانی باید در این سن اصول دیانت را از روی اوستا و زند بدانند و تکالیف آدمی را بشناسند. جوان در ۲۰ سالگی مورد امتحان دانشمندان و هیربدان قرار می‌گرفت. (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۲۹۸)



**جای تأسف است که  
چرا پارسیان باستان  
همانند یونانیان  
اهل ادب مکتوب  
نبودند. اگر چنین  
بودند ادب جهان  
قطباً خصوصیات  
منحصراً فردی را  
بروز می داد**



دانشکده‌هایی برای آموختن علوم مختلف نظری و عملی در میهن ما وجود داشته است. (الماسی، ۱۳۷۸: ۴۰) از جمله این مراکز آموزشی می‌توان از مراکزها، نصیبین و به‌ویژه آکادمی جندی شاپور نام برد. (ضمیری، ۱۳۸۰: ۴۰)

**مدرسه عالی و آکادمی نصیبین:** این امر مربوط به زمان ساسانی است. به دلایل مذهبی، این مدرسه مورد مخالفت موبدان زردشتی قرار داشت ولی شاهان ساسانی آن را زیر نظر خود قرار دادند و اداره آن را به عهده مدرسین و دانشمندان سپردند. در این مدرسه دانشجو برحسب انتخاب هیئت مدرسان و امنای آن انتخاب می‌شد. مدت تحصیل ۳ سال بود و هر سال به دو نیم سال تقسیم می‌شد. علوم مختلف از قبیل صرف و نحو و قرائت و خوش‌نویسی توسط استادان تعلیم داده می‌شد و معلم نقش ربان «هدایتگر» داشت. مدرسه علاوه بر دریافت شهریه، موقوفه‌هایی هم در اختیار داشت که از عواید آن برای مدرسه استفاده می‌شد. این مدرسه شباهت زیادی به مدارس علوم دینی داشت و شاگردان از تمام نقاط دور و نزدیک می‌توانستند در آن ثبت‌نام کنند. بعد از تعطیلی مدرسه اُدس، مدرسان و دانشجویان آن به نصیبین روی آوردند.

از نظر ظاهری هر دانشجو باید تمیز و مرتب با موهای کوتاه و لباس متحدالشکل با نظم و متین و موقرباشد و تراشیدن ریش ممنوع بود. دانشجویان باید دروس را مرتب می‌خواندند و همیشه برای آزمون آماده بودند. (زنجانی، ۱۳۸۰: ۴۰۸، ۴۰۹)

جندی شاپور، شهر دانش و دانشمندان جهان باستان بود. در عصری که قانون شمشیر معتبرترین قانون جهان بود، در این شهر ساسانی، بزرگ‌ترین مدرسه طب و یکی از بزرگ‌ترین بیمارستان‌های دنیای کهن فعالیت داشت و بزرگ‌ترین پزشکان و علما از ملیت‌های مختلف در این آکادمی به تحقیق و تدریس و مکاشفه مشغول بودند. (دبیری نژاد، ۱۳۵۱: ۷)

دانشگاه به معنی واقعی از جندی شاپور آغاز گردید. در این دانشگاه طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات و الهیات و مقدمات هر یک از علوم مذکور تدریس می‌شد. (الماسی، ۱۳۷۸: ۴۰)

این دانشگاه در جنوب غربی ایران واقع بود و

اشراف و نجیب‌زادگان باید به تحصیل برخی آموزش‌های اساسی در جایی به نام «فرهنگستان» می‌پرداختند که شاید هم‌ردیف دبیرستان کنونی بوده باشد. در این مدارس علوم دینی و ادبیات تدریس می‌شد. (زنجانی، ۱۳۸۰: ۴۹۹) همچنین خوش‌نویسی، سوارکاری، جنگ با نیزه بر پشت اسب، چوگان بازی، شاعری، اختگویی و استاد شدن در بازی شطرنج و تخته نرد به آنان آموزش داده می‌شد. (دریایی، ۱۳۸۳: ۲۱۲)

بر اثر افزایش ارتباط در دوره ساسانی، علوم مختلف چون پزشکی، هیئت، ادبیات و فلسفه به‌طور محسوسه در ایران پیشرفت کرد و حتی به علت پیدایش مذاهب تازه، بحث درباره علوم اجتماعی و حکومتی و تکامل انسانی بیش از پیش معمول گردید. (الماسی، ۱۳۷۸: ۳۷)

دبیران یگانه کسانی بودند که درباره امور مختلف خواندن و نوشتن می‌دانستند. آن‌ها را برای آموختن به «دبیرستان» می‌فرستادند و سپس در دربار و ادارات ایالتی مشغول به کار می‌شدند. به کسانی که معلومات کمتری داشتند «کاردان» می‌گفتند که می‌بایست دانش خود را بیفزایند. (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۳۹ و ۱۴۰) در دبیرستان به دبیران دست‌خط‌های گوناگون، خوش‌نویسی، تندنویسی... آموخته می‌شد. ظاهراً آن‌ها باید با خط آشنا می‌شدند. (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۶۳)

دولت سهم مهمی در آموزش و پرورش داشت و آموزگاران از دولت حقوق دریافت می‌کردند. صنعتگران و طبقات پایین جامعه دوره تعلیمات عمومی را می‌توانستند فراگیرند. جهت فراگیری هنر موسیقی هم هنرستان وجود داشت. (زنجانی، ۱۳۸۰: ۴۹۹ و ۵۰۰) وظیفه تعلیم به عهده مغان اندرزید بود که ظاهراً مأموریت داشتند طبقات مختلف را تعلیم دهند. (نفیسی، ۱۳۸۳: ۳۱۲)

## آموزش عالی در ایران باستان

غالباً تصور می‌شود که آغاز آموزش عالی در ایران مربوط به قرن بیستم است ولی جای بسی شگفت است که بدانیم در ۲۵۰۰ سال قبل و در زمان هخامنشیان به دستور داریوش آموزش عالی و

در زمان داریوش و خشایارشا بود و می‌تواند نشان‌دهنده وجود مهندسان کارآزموده و ماهر باشد (برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به قدیانی، د: ۱۳۸۹: ۹۹۱۰۶)

همچنین باید به ساخت بناها و آثاری چون تخت جمشید اشاره کرد که با محاسبات دقیق ریاضی و فنی و مهندسی انجام شده بود و هزاران نمونه دیگر که همگی دال بر ارزش و اعتبار بالایی علم و دانش آموزی در ایران باستان می‌باشد.

## آموزش دختران در عصر ایران باستان

«زن و فرزند را از فرهنگ باز مدار، که تیمار و اندوه گران به تورد و پیشمانی بری»

از این جمله، که از یک متن پهلوی مربوط به پیش از اسلام است، چنین استنباط می‌شود که در ایران باستان به زنان و کودکان نیز حرفه و تعلیمات و آموزش‌های لازم داده می‌شده است. (راوندی، ۱۳۸۴: ۳۱)

در آن ادوار دختران هم مانند پسران آموزش‌های ویژه‌ای کسب می‌کردند و این بدان معنی نبود که دختر نباید ادب و شعرو علوم دینی را یاد بگیرد و بلکه زنان هم می‌توانستند حقوقدان و شاعر و ادیب شوند. دختر باید فنون خانه‌داری را فرا گیرد و از هنرهای دستی نیز بهره‌مند شود. در طبقات بالایی اجتماع زنان شکار، تیراندازی و سوارکاری می‌آموختند. (زنجانی، ۱۳۸۰: ۴۵)

در دینکرت هم به نقل از اوستا آمده است که: به دختران باید خانه‌داری آموخت. (ضمیری، ۱۳۸۰: ۲۵)

آیا کسب علم و سوادآموزی در ایران باستان طبقاتی بوده است؟

بسیاری معتقدند آموزش و پرورش در ایران باستان از امتیازات طبقه اشراف بوده است اما این امر در مورد همه برهه‌های زمانی صدق نمی‌کند، چنانچه گزنفون معتقد است: «هر فرد پارسی حق دارد فرزندان خود را به آموزشگاهی که در آنجا فضیلت، عدالت و پرهیزگاری تعلیم می‌دهند بفرستد و در واقع فرزندان همه پارسیان که احتیاج به کار کردن نداشته باشند می‌توانند به این مدارس داخل شوند و کسانی که قادر نباشند ناچار باید از این مزایا صرف نظر کنند. (گزنفون، ۱۳۷۱: ۱۷)

بنابراین اساس و پایه تعلیم و تربیت در جامعه هخامنشی کاملاً الزامی بود تنها تفاوتی که افلاطون گزارش کرده است ابزار و امکانات این کار در مورد فرزندان خاندان سلطنتی و به ویژه شاهزادگان با تربیت شوندگان دیگر متفاوت بوده است. چنین شیوه و عادتی در میان خانواده‌های غیرسلطنتی نیز متداول بود. (قدیانی، ب: ۱۳۸۷: ۱۸۰) فرزندان طبقات پایین نیز اسب سواری، تیراندازی و راستگویی می‌آموختند



نسطوریان آن را "بیت البط"، یعنی خانه آموزش، می‌نامیدند. شاپور اول شهر جندی شاپور را بنیان گذاشت و آن را به یک مرکز علوم پزشکی مبدل ساخت. (نخستین، ۱۳۶۷: ۳۵)

این آکادمی در عهد انوشیروان به اوج پیشرفت رسید و دانشمندان دانش‌های هندی، یونانی، سریانی، مسیحی و ایرانی را به منظور مقایسه و انطباق گردآوری نمودند. شاید از طریق این مکان آثار ادبی-اخلاقی هند به زبان پهلوی برگردانده شد. (همان: ۳۶) از جمله کتاب کلیله و دمنه که برزویه طبیب به حکم انوشیروان از هند آورد و به پهلوی ترجمه کرد (پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۲۸۱)

یک تقویم نو که سال را به ۱۲ ماه ۳۰ روزه و هر ماه را به دو هفته ۷ روزه و دو هفته ۸ روزه تقسیم می‌کرد نیز از شمار آثار نجومی جندی شاپور است که ۵ روز کبیسه به پایان سال افزوده می‌شد. (نخستین، ۱۳۶۷: ۳۷) دانشگاه جندی شاپور مهد علم و علما شده بود و معروف است که بر سردر آن چنین نوشته بودند: «دانش و فضیلت برتر از بازو و شمشیر است.» (الماسی، ۱۳۷۸: ۴۱)

این دانشگاه چند قرن دوام داشت و بعد از اسلام نیز تا چند سال از بزرگ‌ترین مراکز علمی و فرهنگی جهان بود و تا اواخر قرن سوم هجری همچنان درخشندگی و تابندگی‌اش را حفظ کرده بود. (دبیری نژاد، ۱۳۵۱: ۹)

علاوه بر آنچه گفته شد شواهد بسیار دیگری نیز به طور غیرمستقیم بر پیشرفته بودن روند تعلیم و تربیت در عصر ایران باستان دلالت دارد که از آن جمله می‌توان به حفر کانال سوئز اشاره کرد که دریای سرخ را از راه رود نیل به دریای مغرب متصل می‌ساخت و باز کردن این راه مهم دریایی. همچنین حفر کانالی در دامنه کوه اتوس (attos) در کرانه بحرالجزایر که از کارهای برجسته و مهم مهندسی قرن پنجم پیش از میلاد

### منابع

۱. الماسی، محمدعلی؛ تاریخ مختصر تحول تعلیم و تربیت در اسلام و ایران، تهران: انتشارات رشد، چاپ اول. ۱۳۷۸.
۲. پیرنیا، حسن و اقبال آشتیانی، عباس؛ تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه، تهران: نشر علم، چاپ اول. ۱۳۸۴.
۳. خلیلی، عباس؛ کوروش نامه، تهران: نشر پازینه، چاپ دوم. ۱۳۸۹.
۴. دبیری نژاد، بدیع الله؛ مقاله جندی شاپور، مجله هنر و مردم، شماره های ۱۱۹، ۱۲۰، صص ۷۹، ۱۳۵۱.
۵. دریایی، تورج؛ شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ اول. ۱۳۸۳.
۶. دیاکونوف، ا. م.؛ تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۵.
۷. راوندی، مرتضی؛ تاریخ اجتماعی ایران و کهن ترین ملل باستانی از آغاز تا اسلام، جلد اول، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ پنجم. ۱۳۸۴.
۸. راوندی، مرتضی؛ سیر فرهنگ و تاریخ تعلیم و تربیت در ایران و اروپا. بی جا، بی نا، چاپخانه نویهار، بی تا.
۹. زرین کوب، عبدالحسین؛ روزگاران، تهران: انتشارات سخن، چاپ دوم. ۱۳۸۸.
۱۰. زنجانی، محمود؛ تاریخ تمدن ایران باستان، جلد دوم، تهران: انتشارات آشیانه کتاب، چاپ اول. ۱۳۸۰.
۱۱. صفوی، امان الله؛ تاریخ آموزش و پرورش ایران از ایران باستان تا ۱۳۸۰ ه. ش با تأکید بر دوره معاصر، تهران: انتشارات رشد، چاپ اول. ۱۳۸۳.
۱۲. ضمیری، محمدعلی؛ تاریخ آموزش و پرورش ایران و اسلام، شیراز: نشر ساسان، چاپ هشتم. ۱۳۸۰.
۱۳. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، به تصحیح ژول مول، تهران: انتشارات بهزاد، چاپ دهم. ۱۳۸۶.
۱۴. قدیانی (الف)، عباس؛ تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره آریاها و مادها، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب، چاپ دوم. ۱۳۸۴.
۱۵. قدیانی (ب)، عباس؛ تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره هخامنشیان، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب، چاپ چهارم. ۱۳۸۷.
۱۶. قدیانی (ج)، عباس؛ تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره سلوکیان و اشکانیان، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب، چاپ چهارم. ۱۳۸۷.
۱۷. قدیانی (د)، عباس؛ داریوش بزرگ پادشاه هخامنشی، تهران: انتشارات فرهنگ مکتوب، چاپ اول. ۱۳۸۹.
۱۸. کریستن سن، آرتور؛ ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران: انتشارات صدای معاصر. ۱۳۷۸.
۱۹. کلبعلی، امیر؛ پژوهشی درباره ضرورت های مطالعه تاریخ، قم: انتشارات ولی، چاپ اول. ۱۳۸۸.
۲۰. گزنفون، سیرت کوروش کبیر، ترجمه وحید مازندرانی، بی جا: انتشارات دنیای کتاب، چاپ سوم. ۱۳۷۱.
۲۱. گبرشمن، رومن؛ ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، تهران: انتشارات معین، چاپ اول. ۱۳۸۳.
۲۲. محمودی بختیاری، علیقلی؛ شاهنامه آبخشور عرفان، تهران: انتشارات علم، چاپ اول. ۱۳۷۷.
۲۳. نخستین، مهدی؛ تاریخ سرچشمه های اسلامی آموزش و پرورش غرب، ترجمه عبدالله ظهیری، مؤسسه چاپ و نشر آستان قدس رضوی. ۱۳۷۶.
۲۴. نفیسی، سعید؛ تاریخ تمدن ایران ساسانی، بی جا: انتشارات اساطیر، چاپ اول. ۱۳۸۳.
۲۵. هرودوت، تواریخ، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، بی تا.
۲۶. هوار، کلمان؛ ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم. ۱۳۷۹.
۲۷. هیتس، والتر؛ داریوش و ایرانیان، ترجمه پرویز رجی، تهران: انتشارات ماهی، چاپ دوم. ۱۳۸۸.

و آموزش های ویژه به فرزندان برخی نجبای جامعه برای این بود تا بعداً بتوانند تصدی مقام فرماندهی در ارتش و مشاغل مهم دولتی را به عهده گیرند فراگیری فنون رزمی و دفاعی نیز برای تمامی جوانان یکسان و الزامی بود. (همان: ۱۸۶) این مسئله در عصر ساسانی تا حدی متفاوت است به طوری که برخی معتقدند سوادآموزی در این دوره امتیاز اشراف بوده است. از جمله کریستن سن می گوید: قسمت اعظم کشاورزان بی سواد بودند و دهقانان [زمین داران] عموماً مختصر سوادی داشته اند. جماعت بسیاری از تجار شهرها لاقلاً قرائت و کتابت و حساب می دانسته اند ولی عامه مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشته اند. (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۲۹۷ و ۲۹۸) و راوندی که معتقد است: «به طبقات پایین جامعه اجازه دانش آموزی نمی دادند و معتقد بودند که فرومایه زادگان چون علم و ادب و کتابت بیاموزند طلب کارهای بزرگ کنند و چون بیابند در رنجاندن خاطر و وضع مرتبه بزرگان بکوشند...» و برای اثبات مدعای خود متوسل به شاهنامه می شود که در داستان انوشیروان و مرد کفشگر، زمانی که سپاه ایران برای جنگ با روم به پول نیاز داشت کفاشی پیدا شد و حاضر شد ۴۰۰ هزار درهم به سپاه وام دهد با این شرط که شاه هم اجازه دهد فرزندش تحت تعلیم و تربیت فرهیختگان قرار گیرد و به رتبه دبیری رسد. اما شاه این خواسته را نپذیرفت. (راوندی، بی تا: ۳۱۳۲)

برای سوادآموزی هیچ گاه منعی در کار نبوده به ویژه که در روزگار ساسانیان سفارش شده که نخستین وظیفه پدر و مادر باسواد کردن فرزندان خویش است.

سپردن به «فرهنگ» فرزند خرد

که گیتی به نادان نباید سپرد  
بوذرجمهر که به بالاترین پایگاه اجتماعی روزگار ساسانی رسید  
خود از طبقه پایین اجتماع بود.

دبیری در دوره ساسانی از حساس ترین کارها بود و طبقه دبیران از طبقات ممتاز و از ارکان مملکت به شمار می رفت؛ به همین جهت شغل دبیری به خاندان اشراف اختصاص داشت. پس هرگز مکتب رفتن ممنوع نبود، بلکه آنچه ممنوع بوده ارتقا به مقام دبیری بوده است. پس در داستان کفشگر شاهنامه، انوشیروان با سوادآموزی فرزند کفشگر مشکلی نداشت بلکه از درخواست او برای ارتقا به مقام دبیری ناخرسند بود. (محمودی، ۱۳۷۷: ۸۶۹، ۸۵)

اگر شاه باشد بدین دستگیر

که این پاک فرزند گردد  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۶۹۳)

# اسلام‌پذیری ایلخانان با تکیه بر دوران سلطنت غازان

## مقدمه

چه تأثیری در اسلام‌پذیری ایلخانان داشت؟ در پاسخ می‌توان گفت که ایلخانان وارث مشکلات اقتصادی ناشی از تهاجم اولیه قوم مغول و مشکلات نوظهور بعدی شدند و حفظ این وضعیت در درازمدت چندان امکان‌پذیر نبود. لذا ضرورت‌های اقتصادی در کنار علل دیگر، ایلخانان را بر آن داشت که رویکردی متناسب با وضعیت خود در جامعه ایران آن زمان اتخاذ کنند. در این نوشتار سعی بر آن است به بررسی یکی از علل و زمینه‌ها یعنی نقش مشکلات اقتصادی در اسلام‌پذیری ایلخانان پرداخته شود.

**کلیدواژه‌ها:** ایلخانان، اسلام‌پذیری، مغول، غازان

می‌دانیم که مغول‌ها به هنگام ورود به ایران، برخلاف دیگر مهاجمان خطه شرقی دوران اسلامی، قومی نامسلمان بودند. ملائک کسب قدرت نزد آن‌ها، نه مشروعیت و مقبولیت دینی، بلکه زور، شمشیر و تحمیل بود. ورود آن‌ها به ایران با چنان نگرش و چنان واقعیاتی از هر نظر امری غیرطبیعی و از دیدگاه مردم ایران تحمل‌ناپذیر می‌نمود. نسل دوم مغولان ایلخانان بودند و مشکلات اقتصادی که بر سر راه حکومت آن‌ها قرار گرفت، آنان را با چالش‌هایی روبه‌رو کرد. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که «مشکلات اقتصادی

## خسارات اقتصادی حمله مغول

حمله مغول به ایران باعث انحطاط اقتصاد ایران شد. حمله این قوم بیابانگرد به ایران با قتل و غارت و تاراج همراه بود. جمعیت زیادی از ساکنان شهرها و روستاها قتل عام شدند. در بخارا شهر به آتش کشیده شد و فقط مسجد جامع و خانه‌های خشتی آن سالم ماند. (جوینی، ۱۳۸۵: ۹۶) شهر سمرقند به کلی خراب شد. (میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۴۷؛ جوینی، ۱۳۸۵: ۹۶) شهر مرو به خاطر شورش مردم چندین بار مورد حمله واقع شد و مغولان بعد از کشتن مردم، به تخریب خانه‌ها و کاخ‌ها پرداختند

و از در و دیوار شهر هم اثری نگذاشتند (میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۵۳) به گونه‌ای که در شهر و روستا صد کس نمانده بود (جوینی، ۱۳۸۵: ۱۳۲) شهر بلخ را که در نهایت آبادانی و عمران بود، قتل عام و غارت کردند. (میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۵۲؛ جوینی، ۱۳۸۵: ۱۰۳) شهرهای بلخ و مرو آن چنان ویران شدند که وقتی صد سال بعد، ابن بطوطه، در اوایل قرن هشتم، به خراسان سفر کرد آثار این ویرانی را به چشم دید. (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۳-۴) در نیشابور مغولان به تاوان کشته شدن یک شحنة مغولی، قتل عام وسیعی کردند و «بدان یک سر، سر خلقی عظیم بریدند و شری بزرگ را



از خواب برانگیختند» (جویی، ۱۳۸۵: ۱۴۷) و یا شهر بامیان را آنچنان ویران کردند و ساکنان آنجا را کشتند که به گفته جویی «تاکنون (زمان تألیف جهانگشای) هیچ آفریده در آنجا ساکن نشده» بود. (همان: ۱۰۵)

مغولان تنها به قتل و غارت بسنده نمی‌کردند. آن‌ها مردان جوان و توانمند را جهت حشر با خود می‌بردند (همان: ۸۳، ۹۶) همچنین پیشه‌وران و صنعتگران را جدا کرده (میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۴۵، ۸۴۷) و به مغولستان می‌فرستادند، چنان‌که به گفته جویی سی هزار پیشه‌ور و صنعتگر را از سمرقند و صد هزار پیشه‌ور را از خوارزم با خود بردند. (جویی، ۱۳۸۵: ۹۵، ۱۰۰) جویی به نقل از شخصی در چند کلمه پیامدهای ایلغار مغول را چنین وصف کرده است: «آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.» (همان: ۸۳) به این ترتیب تهاجم اولیه مغول نه تنها باعث ویرانی عظیم ایران بلکه موجب سقوط جمعیت در شهرها و روستاها نیز شد. رشیدالدین در مورد ایلغار مغول می‌گوید: «هرگز ممالک خراب‌تر از آنکه در این سال‌ها بوده، نبوده خصوصاً مواضعی که لشکر مغول آنجا رسیده... و چندان خلقی که ایشان کشته‌اند کس نکشته.» (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۱۰۳).

تاخت و تاز مغول بر کشاورزی نیز تأثیر جدی برجای گذاشت. در گذشته و به خصوص در عهد سلجوقیان، کشاورزی سنگ بنای ثروت طبقات حاکمه و معیشت اکثر مردم ایران به شمار می‌رفت و دولت و جامعه بر کشاورزی اتکا داشت. (لمبتن، ۱۳۷۲: ۶-۱۷۴) فراوانی محصولات کشاورزی هم در اکثر نواحی مملکت، متکی بر نظام و سیستم آبیاری بود که این آبیاری خود بر قنات‌ها استوار بود. اما در جریان حمله مغول بسیاری از این قنات‌ها ویران شد. مشکل دیگری که در درازمدت خود را نشان داد این بود که قنات‌هایی هم که ویران نشده بودند چون دائماً از آن‌ها نگهداری و لای روبی نمی‌شد، غیرقابل بهره‌برداری شدند. به این ترتیب در اثر ویرانی شهرها و روستاها و همچنین کاهش جمعیت فعال و خراب شدن قنات‌ها و کانال‌های آبیاری، کشاورزی و زراعت از رونق افتاد و بسیاری از اراضی به مرتع تبدیل شدند.

تهاجم مغول به گونه‌ای دیگر نیز باعث انحطاط کشاورزی در ایران شد و آن تفاوت در روش‌های تولید اقتصادی بود. زیربنای اقتصاد تولیدی مغولان مبتنی بر گله‌داری بود، در حالی که تولید اقتصادی در ایران بر کشاورزی تکیه داشت. وجود این تضاد بین روش‌های تولید اقتصادی قوم غالب و مغلوب باعث شد تا در ایران مبانی تولید اقتصادی، به شدت آسیب ببیند یا نابود شود. (قاسم‌لو، ۱۳۷۹: ۸۹۵) ورود انبوه عشایر ترک و مغول، اقتصاد ایران را به کلی دگرگون کرد. لشکریان صحراگرد مغول که همراه دام‌هایشان حرکت می‌کردند، مزارع را پایمال

می‌ساختند و یا گله‌های خود را در کشت‌زارها می‌چرانیدند و چندان توجهی به زراعت و کشاورزی نداشتند. نوع زندگی صحراگردان نه تنها باعث زوال کشاورزی شد بلکه بر شهرسازی نیز اثر منفی گذاشت. آن‌ها به خاطر معیشت چادرنشینی خود از درک اهمیت شهر و شهرنشینی عاجز بودند. به علاوه انحطاط کشاورزی موجب رکود در رشد شهرها نیز شد، از جمله تجارت نیز روزه انحطاط نهاد و چون مغول‌ها پیشه‌وران و صنعتگران زیادی را به مغولستان منتقل کردند، کار و پیشه نیز از رونق افتاد.

### جنگ‌های خارجی ایلخانان

حکومت ایلخانان که چهار دهه بعد از تهاجم چنگیزخان شکل گرفت، وارث این همه مشکلات اقتصادی در زمینه کشاورزی، صنعت و تجارت شد. از طرفی هدف هلاک‌آز آمدن به ایران که به تشکیل سلسله ایلخانان انجامید در جهت سرکوب خیزش‌های اسماعیلیان و تأمین منافع اقتصادی بود. او به انگیزه جنگ در جهت منافع اقتصادی آمده بود تا «بیلاق و قشلاق آن‌ها بسیار گردد». (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۶۸۷) جنگ‌های وی با اسماعیلیان و برانداختن آن‌ها و همچنین براندازی خلافت عباسی و حمله به شام پیش از استقرار حکومتش در آذربایجان، غنایم و منافع اقتصادی زیادی را در پی داشت. از جمله، وی با حمله به بغداد و قتل و غارت آنجا بر گنج‌های خلفای عباسی دست یافت. (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۱۹۵؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۹۵) هلاک‌وجت دست‌یابی به مدیترانه که از لحاظ تجاری بسیار مهم بود، به شام نیز حمله کرد چرا که عمده‌ترین راه‌هایی که به مدیترانه ختم می‌شدند از شام می‌گذشت. وی شهرهای آنجا را قتل و غارت کرد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۹۸؛ آیتی، ۱۳۷۲: ۳۳؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۹۸) و غنایم زیادی به دست آورد. سپس تمام غنایمی را که از اسماعیلیان، خلفای عباسی و شام به دست آورده بود به آذربایجان منتقل کرد. البته هلاک‌وپس از آن همه فتوحات سرانجام در نبرد «عین جالوت» از مملوکان شکست خورد (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۲۰۴؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۹۷؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۹۰-۵۸۹؛ رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۷۲۳) این شکست، کینه و خصومتی را در درون مغول‌ها ایجاد کرد و سبب شد مدام در پی جبران باشند؛ لذا از هر سیاستی در این راه استفاده می‌کردند. جنگ‌های معروف آن‌ها با مملوکان ناشی از همین امر بود. حتی ایلخانان بعدی نیز این جنگ‌ها را ادامه دادند ولی همواره با شکست مواجه می‌شدند. (ابن عبری، ۱۳۶۴: ۳-۳۸۲؛ ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۲۴۸؛ رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۸-۷۷۷؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۹۱۶؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۹۲؛ خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۰۹) این جنگ‌ها، ویرانی و کشتارهای فراوانی را در پی داشت. از آن رو این جنگ‌ها نه تنها غنیمت و درآمدی را



تصویرگر: وحید خانمی

### جنگ‌های داخلی

تنها جنگ‌های خارج از قلمرو ایلخانان نبود که آن‌ها را از نظر مالی و اقتصادی با مشکل مواجه می‌کرد بلکه تاخت و تازها و حملاتی هم در درون خود قلمرو توسط «نکودریان» صورت می‌گرفت که ویرانی‌هایی را به بار آورده بود (پطروشفسکی، ۱۳۸۵: ۴۶۱). به گفته سیفی هروی «عادت نکودریان از عهد قدیم دزدی بود». (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۵-۴۵۴) آنان تاخت و تازهایی به ولایات قهستان و فراه و سجستان و اطراف خراسان داشتند. (پطروشفسکی، ۱۳۸۵: ۶۱-۴۵۹) لذا علاوه بر ویرانی‌هایی که آن‌ها به بار می‌آوردند، فرستادن نیرو در جهت سرکوب آن‌ها نیز هزینه بردار بود. علاوه بر این‌ها سرکوب شورش‌های داخلی چون یاغی شدن شاهزادگان (بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۴۸؛ فصیحی، ۱۳۳۹: ۳۶۱؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۹۳۱؛ آیتی، ۱۳۷۲: ۱۵۸) و امرای ایرانی هم (آیتی، ۱۳۷۲: ۱۳۲)، خرابی‌ها و هزینه‌هایی را در پی داشت. به این ترتیب تاخت و تازهای داخلی و خارجی به اندازه تهاجم اولیه مغولان برای ایران مخرب و ویرانگر بود. این جنگ‌ها، نه تنها

به دنبال نداشتند، بلکه هزینه آور نیز بودند.

ایلخانان در مرزهای شرقی از طرف اولوس جغتای، و در مرزهای شمال و شمال غربی از طرف اولوس جوجی، که خود از مغول‌ها بودند، مورد تهاجم قرار گرفتند. هریک از این اولوس‌ها مدعی ایران بودند چرا که ایران در تقسیمات چهارگانه اولوس‌ها، جزء تصرفات هیچ‌کدام از آن‌ها محسوب نشده بود. طبعاً ایلخانان نیز جهت حفظ موجودیت خود مجبور به دفع حملات آن‌ها بودند. هلاکو جهت دفع حملات سپاه برکه خان، دستور داد در سراسر مملکت به جمع‌آوری سپاه و سلاح مشغول شوند. (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۷۳۲؛ میرخواند، ۱۳۷۳: ۹۰۳) در عهد اباقا ایران برای نخستین بار از طرف اولوس جغتای مورد تهاجم قرار گرفت. براق که از نظر تهیه آذوقه برای لشکریانش در مضیقه بود، از آب آمویه گذشت و به طرف مرغزارهای ایران آمد. وی بسیاری از شهرهای خراسان را تصرف کرد و تا نزدیکی نیشابور آمد. (سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۳۳۲) حملات اولوس‌ها تا پایان عهد ایلخانان ادامه یافت.

شیوه‌ای برای کسب درآمد نبود، بلکه هزینه بردار نیز بود و بار مالی زیادی بر دولت ایلخانی تحمیل می‌کرد.

## ساختار ایللی مغولان

عامل مهم دیگری که باعث مشکلات اقتصادی در عهد ایلخانان، به خصوص ایلخانان نامسلمان، شده بود سیاست‌های مالی آن‌ها و دست‌نشانندگان‌شان و همچنین نوع معیشت و ساختار ایللی آن‌ها بود. ساختار حکومت ایلخانان متکی بر اشراف نظامی صحرانشین ترک و مغول بود. این گروه، طرفدار آداب و رسوم زندگی قبیله‌ای مغول و شیوه معیشت اقتصاد صحرانشینی و خانه به دوشی بودند و با زندگی متمرکز شهرنشینی و کشاورزی سرسازش نداشتند و خواهان بهره‌کشی غیر محدود از روستاییان و مردم شهرنشین بودند. شیوه معیشت آن‌ها بر رویکرد اقتصادی گریز از مرکز استوار بود که از طریق دامپروری و جنگ و غارت تأمین می‌شد و مغایر اصول یکجانشینی و معیشت کشاورزی و تجاری بود. به همین دلیل اهمیت بیشتری به اهل شمشیر داده می‌شد. که این امر در ذات خود نظم‌ناپذیری و گرایش گریز از مرکز را در پی داشت. اما از آنجا که این نوع نگاه اقتصادی و معیشت ایلخانان نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای قلمرو آن‌ها باشد از همان آغاز شکل‌گیری حکومت خود با مشکلاتی مواجه شدند. آن‌ها متوجه این واقعیت شدند که کارکردهای نظامی صرف، نمی‌تواند پاسخگوی موجودیت و بقای سیاسی - اقتصادی آن‌ها باشد. بنابراین در یافتند که باید سنن ایرانی را ارج نهاده و در عمل آن را به کار گیرند. به این ترتیب حتی در عهد نامسلمانی ایلخانان، سنن و قوانین ایرانی - اسلامی اجرا می‌شد.

## مالیات و مشکلات مردم

اگر چه از همان آغاز، امور مالی قلمرو ایلخانان بر اساس شیوه‌های اجرایی ایرانی اداره می‌شد اما نوع نگاه به زندگی مغولان ساکن ایران و گرایش سیاسی اشرافی آن‌ها مانع آن بود که امور اقتصادی مملکت نظم و نسق کامل به خود بگیرد. به خصوص در عهد نامسلمانی ایلخانان که گرایش‌های ایللی برتری نسبی داشت، نابسامانی‌ها نیز شدیدتر بود و سیاست مالی ایلخانان نیز این نابسامانی‌ها را تشدید می‌کرد. در عهد نامسلمانی ایلخانان، ولایات به صورت مقاطعه یا اقطاع به حکام داده می‌شد. حکام که اغلب از خاندان‌گان و نوبیانان و امرای مغول بودند، هیچ نوع رابطه و سنخیتی عمومی با مردم محل نداشتند. مهم‌ترین علقه آن‌ها گردآوری ثروت و انقیاد هر چه بیشتر مردم محل و اتباع‌شان بود. حکام مسئول جمع‌آوری مالیات بودند. مالیات‌ها دقیقاً تقویم نشده بود و وضع مالیات دلبخواهی بود،

در نتیجه دست‌حکام در گرفتن مالیات‌ها گشاده بود. آن‌ها که «اخراجات مقرری» (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۰۲۴) را به عهده گرفته بودند، سالی دو قوپچور و در بعضی مواقع بیست تا سی قوپچور از رعیت می‌گرفتند. (همان) از طرفی حکام موظف بودند برات‌هایی را که از دیوان، بابت حقوق کارکنان و سایر هزینه‌ها، حواله می‌شد از محل عواید مالیات‌ها پرداخت کنند. به این ترتیب هر وقت ایلچی جهت مطالبه مالی و یا مایحتاجی به ولایت می‌آمد، حاکم قوپچوری را بر رعایا تحمیل می‌کرد، «نوبتی به اسم وجه مهمات و نوبتی به اسم علوفه و اخراجات و نوبتی به اسم تعهد و ملتسمات، قسمت می‌کردی» (همان) اما با وجود مالی که به عناوین مختلف از رعایا گرفته شده بود، از پرداخت برات‌ها به بهانه‌های مختلف خودداری می‌کرد. ایلچیان نیز که حواله در دست داشتند، به دیوان می‌آمدند و «از دیوان جواب آن بودی که مال برو لایت باقی است». (همان) ایلچیان و حواله‌داران هم پی‌درپی میان ولایات درآمد و شد بودند و مبالغ‌گزافی در راه نگهداری آنان خرج می‌شد و این خود بهانه تازه‌ای برای وصول مالیات‌های مکرر از رعایا بود. اگر کسی هم از حواله‌داران به دیوان بزرگ شکایت می‌برد حاکم بهانه می‌آورد که برقیایا برات صادر شود. اما حاکم که به بهانه‌های مختلف مال زیادی را از رعایا گرفته بود «بقایا چگونه داشته باشد». (همان: ۱۰۲۷) این بقایا مالیاتی اضافی بود که حکام مطالبه می‌کردند (رجب‌زاده، ۱۳۷۷: ۲۳۱).

سپاهیان از جمله گروه‌هایی بودند که جیره و وظیفه آن‌ها به صورت برات برو لایات حواله می‌شد، اما چون بیشترین حواله‌ها وصول نمی‌شد، سپاهان بهانه‌ای برای تعدی به رعایا پیدا می‌کردند. رشیدالدین، تعدی‌هایی را که سپاهیان مغول در راه عزیمت به محلی به رعایای آبادی‌ها و دیه‌های سرراه روا می‌داشتند چنین بیان کرده است: «ممالک و ولایاتی بر راه گذر لشکر یا بیلاق و قشلاق ایشان افتاده و دائماً در آن ولایات بی‌راهی می‌کنند و به تغلب دیه‌ها و رعایا به دست فرو می‌گیرند» (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۰۶۹؛ رشیدالدین، ۱۳۵۸: ۳۰۲)

تهاجم مغول قنات‌ها و نهادهای آبرسانی را نیز ویران کرد در نتیجه اراضی کمتری زیر کشت می‌رفت و مردمان کمتری هم به کشاورزی و زراعت می‌پرداختند و به تبع آن محصولات کمتری تولید می‌شد. در عین حال سیاست‌های مالی بار رعایا را بیشتر می‌کرد و چون آن‌ها توان پرداخت مالیات تحمیل شده را نداشتند «جلای وطن کرده و شهرها و دیه‌ها خالی ماند» (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۰۲۷) رشیدالدین در مورد خالی ماندن ولایت یزد از سکنه، ذکر می‌کند که در سال ۶۱۹ هـ. ق. یکی از ملاکین به دیه‌ی به نام «فیروزآباد» رفت «که از ارتفاع [درآمد] ملکی که داشت چیزی ستاند، هر چند سعی نمود، در سه شبانه روز، هیچ آفریده



**ایلخانان در آغاز، قومی نام‌سلمان بودند که هیچ پیوند دینی و فرهنگی با جامعه ایران نداشتند. حکومت آن‌ها که ماهیتی نظامی داشت، نشأت گرفته از حیات ایللی و کوچ‌نشینی بود**



[احدی] از کدخدایان را به دست نتوانست آورد و هفده محصل [طلبکار] صاحب برات و حوالت در میان دیه نشسته بودند و دشت بانی و دورعیت را از صحرا گرفته بودند و به دیه آورده و به ریسمان درآویخته، می‌زدند تا دیگران را به دست آورند و مأکولی جهت ایشان حاصل کنند و قطعاً میسر نشد» (همان) وی سپس می‌گوید: «از این معانی قیاس توان کرد که دیگرانواع ظلم چگونه بوده باشد.» (همان) در اثر این سیاست‌های مالی و تحمیلی مالیات‌های سنگین و ظلم و تعدی عمال دیوانی، غالب قرا و قصبات ویران و مزارع بایر شده بود. به گفته رشیدالدین «ممالک از ده، یکی آبادان نباشد و باقی تمامت خراب. در این عهدها هرگز کسی در بند آبادان کردن آن نبوده و اگر به نادر از روی هوس آغاز عمارت موضعی کردند، مانند آنکه هولاکوخان و اباق‌خان و ارغون‌خان و گیخاتو خواستند که سربایی چند... سازند و یا بازاری و شهری بنا کنند و آبادان گردانند، بسیار ولایات بدان واسطه خراب‌تر شد و اموال بی حساب خرج رفت... و یکی از آن مواضع آبادان نشد.» (همان: ۱۱۰۳)

عامل دیگری که باعث انحطاط اقتصاد مملکت شد، خرابی شهرها بر اثر بستن مالیات قبح‌چور بود. (مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۰۳) بستن مالیات‌های کمرشکن بر حرف و تجارت بود که این به خودی خود باعث ویران شدن شهرها و تبدیل بسیاری از آن‌ها به روستا گردید. ناامنی راه‌ها و افزایش دزدان و راهزنان و در نتیجه کاهش تجارت (همان) نیز از دیگر عوامل انحطاط اقتصاد کشور بود. عدم درک ایلخانان از اهمیت مقوله شهرنشینی نیز باعث ویرانی شهرها شد. دستور تخریب و ویران کردن شهرهایی چون هرات و ولایت روم توسط اباقا (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۷۶۹؛ سیفی هروی، ۱۳۸۳: ۳۵۳) از همین امر ناشی می‌شد. به این ترتیب زندگی شهرنشینی به سرایشی زوال افتاد.

در اثر انحطاط کشاورزی و فروپاشی اقتصاد و سنگینی بار مالیات‌ها، مملکت در فقر و پریشان حالی عمومی فرورفت. این وضع هر روز تعداد زیادی از مردم را گرفتار بی‌نوبی و آوارگی می‌ساخت. به عقیده پطروشفسکی یکی از شکل‌های مبارزه روستاییان علیه فئودال‌ها، فرار از محلی بود که به آنجا وابسته بودند و غالباً این فرار

جنبه دسته‌جمعی پیدا می‌کرد. (پطروشفسکی، ۱۳۴۴: ۳۰۶) در این احوال فعالیت دسته‌های شورشی که مرکب از روستاییان آواره و مردم فقیر شهرها بود به تدریج به صورت قیام عمومی مردم بینوا، علیه حکومت مهاجمان نمود پیدا کرد. نابسامانی اقتصادی و گرانی بار مالیات‌ها و فقر و بی‌نوبی روستائیان، به منتهی درجه رسید و تعداد شورشیان افزایش یافت. (رجب‌زاده، ۱۳۷۷: ۲۵۵)

به عقیده پطروشفسکی رشیدالدین چون خودش مأمور دولت ایلخان بوده از گروه‌های یاد شده با عنوان دزدان و راهزنان یاد می‌کند (پطروشفسکی، ۱۳۴۴: ۷-۳۰۶) و می‌گوید: «با آنکه انواع ایشان از مغول، تازی، کرد، لور [لُر] و شول و شامی هر چه تمام‌تر بودند، غلامان گریخته نیز با ایشان می‌پیوستند و زنود و اوباش شهرها پیش ایشان می‌رفتند و بعضی روستاییان و اطراف‌نشینان با ایشان یکی می‌شدند و قلاووزی می‌کردند؛ و به جایی انجامیده بود که دزدان را میان هر قومی، از صحرانشینان و دیه‌نشینان، دوستان و شریکان بودند و بسیاری مردم بر آن واقف؛ [ولی] اظهار نکردند به سبب آنکه به حمایت ایشان خلاص می‌شدند.» (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۰۵۰؛ رشیدالدین، ۱۳۵۸: ۲۷۷) به عقیده پطروشفسکی ورود افراد عادی و بینوای مغول در صف روستاییان و شهریان عاصی ایرانی نشان می‌دهد که اختلاف سطح میزان مال و منال در میان قبایل صحرانشین مغول هم شدت یافته بود. وضع بینوایان مغول به هیچ‌وجه از وضع رعایای مطیع سرزمین‌های مفتوح بهتر نبود. (پطروشفسکی، ۱۳۴۴: ۳۰۷)

پطروشفسکی علت حمایت مردم از شورشیان را این چنین بیان می‌کند: «شورشیان هرگز دست به غارت اموال بینوایان و مردم متوسط‌الحال نمی‌زدند. آن‌ها به بزرگان و امرا و عمال حکومت مغول که با ایلخان و فئودال‌ها رابطه ناگسستنی داشتند حمله می‌کردند. مردم عادی نیز چون می‌دیدند آن‌ها ستمگران را غارت می‌کنند... و آنچه را ظالمان از رعایا غارت کرده‌اند از ایشان بازپس می‌گیرند، این عمل در نظر آنان شایسته نکوهش نبود.» (همان: ۱۱-۳۱۰)

در دوران چهار ساله گیخاتو، بحران مالی و نابسامانی اقتصادی و گرانی بار مالیات‌ها و

فقر و بینوایی روستاییان به منتهی درجه رسید. بی‌کفایتی شخص گیخاتوو بذل و بخشش‌های او و وزیرش صدر جهان (آیتی، ۱۳۷۲: ۱۵۰؛ مستوفی، ۱۳۶۲: ۶۰۱) و همچنین شورش ترکمانان خطه روم، خزانه مملکت را تهی کرد و نابسامانی اقتصادی را تشدید نمود. جهت فائق آمدن بر این مشکلات پیشنهاد انتشار پول کاغذی (چاو) در دستور کار قرار گرفت که البته از این ابتکار نیز نتیجه‌ای عاید نشد. (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۳۸) در عهد بایدو نیز سیاست گریز از مرکز، علی‌رغم تلاش‌های دیوانسالاران پیشین جهت سوق دادن ایلخانان به سیاست مرکزیت، قوت گرفت و «مملکت را همچون عهد اباقا به چند بخش کرد و هر یک از امیران را به بخشی فرستاد». (وصاف، ۱۳۶۴: ۲۸۴)

### اسلام‌پذیری ایلخانان

تهاجم اولیه مغولان، و در عهد ایلخانان نیز عوامل خارجی چون تاخت و تاز اولوس‌های جغتای و جوجی و جنگ‌های دائمی با ممالیک و عوامل داخلی چون تاخت و تاز مغولان نیکودری، لشکرکشی‌های تنبیهی خود ایلخانان بر ضد دست‌نشانندگان، سرکوب قیام‌های داخلی، افزایش شمار صحراگردان کوچ‌نشین و از همه مهم‌تر سیاست گریز از مرکز آن‌ها و سیاست‌های ایلخانان نخستین، سبب انحطاط کشاورزی و نابسامانی اقتصادی در ایران و ایجاد مشکلات اقتصادی برای ایلخانان شد. به بن‌بست رسیدن دوره فتوحات و پایان یافتن مثنی اقتصاد غارتی نیز مزید بر علت شد. به این ترتیب ایلخانان به لحاظ اقتصادی خود را در تنگنا می‌دیدند و لزوم تکیه بر مردم و توجه به اقتصاد کشاورزی، تجارت و اقتصاد صنعتی تنها راه، جهت فائق آمدن بر مشکلات اقتصادی بود. تنها رونق یافتن کشاورزی می‌توانست به حسن اداره حکومت مرکزی و ثبات آن، کمک کند. در واقع تشکیلات سیاسی برجسته و چشمگیر تنها در سایه انجام و اجرای درست کشاورزی حاصل می‌شد. امنیت وسیله و رکن اساسی کشاورزی بود و این امنیت را هم فقط یک قدرت مقتدر حکومتی می‌توانست برقرار سازد و گرایش‌های گریز از مرکز مغولان را مهار کند. مغولان که قومی صحراگرد و خانه به دوش بودند

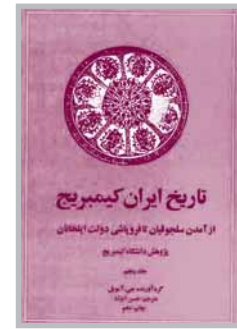
و با فنون کشاورزی آشنا نبودند. تنها راه را، نزدیک شدن به رعایای مسلمان و کمک خواستن از آن‌ها دیدند. اما رعایای مسلمان حاضر نبودند با مغولان کافر همکاری کنند و برای آن‌ها کاری انجام دهند. به علاوه در جامعه اسلامی، اقتصاد و مالیات نیز مبنای فقهی داشت و به صورت وجوهات شرعی، زکات و خمس، پرداخت می‌شد که مسلمانان هم دادن آن به حکام کافر را جایز نمی‌دانستند.

این مشکل به علاوه مشکلات اقتصادی که بر سر راه ایلخانان قرار داشت و موجودیت آن‌ها را به خطر انداخته بود، باعث شد رویکردی متناسب با وضعیت خود در جامعه ایران اتخاذ کنند. این امر غازان را بر آن داشت تا با پذیرش دین اسلام بتواند حکومت خود را مشروعیت بخشیده و رابطه بین خود و مردم را در قالب دین همواره سازد و از مقبولیت عمومی و حمایت مسلمانان برخوردار شود. وی در سایه پذیرش اسلام و جلب همراهی و همکاری مردم و توجه به اندیشه‌های ایرانی‌شهری به خصوص اندیشه حکومت متمرکز می‌توانست بر مشکلات اقتصادی که حکومت وی با آن روبه‌رو بود، فائق آید. این گفته غازان به امیران خود شاهدهی بر این مدعاست که: «من جانب تازیک [ایرانی] روا نمی‌دارم. اگر مصلحت است تا همه را غارت کنیم، بر این کار از من قادرتر کسی نیست. به اتفاق به غارتیم [همگی غارت‌گیریم] لیکن اگر من بعد، تغار و آش توقع دارید و التماس نمایید، با شما خطاب عنیف کنم؛ و باید که شما اندیشه کنید [بترسید] که چون بر رعایا زیادتی کنید و گاو و تخم ایشان و غله‌ها بخورانید من بعد چه خواهید کرد.» (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۱۰۴۴)

لذا ملاحظات اقتصادی در کنار علل دیگری چون ملاحظات سیاسی، مدارای دینی مغول‌ها و نقش بزرگان ایرانی، غازان را بر آن داشت که به دین اتباع خود در آید و مسلمان شود تا بتواند همراهی و همکاری رعایا را جلب کرده و تمایلات گریز از مرکز مغولان و زیاده‌خواهی آن‌ها را تحدید کند و زمینه را برای بهبود اوضاع اقتصادی فراهم کند. پذیرش اسلام توسط غازان رابطه حکومت و ملت را هموار می‌کرد و در سایه این رابطه و پذیرش اندیشه‌های ایرانی‌شهری، اجرای اصلاحات را در ابعاد وسیع جهت غلبه بر مشکلات اقتصادی عملی می‌نمود.

پذیرش اسلام توسط  
غازان رابطه حکومت  
و ملت را هموار می‌کرد  
و در سایه این رابطه و  
پذیرش اندیشه‌های  
ایرانشهری، اجرای  
اصلاحات را در ابعاد  
وسیع جهت غلبه بر  
مشکلات اقتصادی  
عملی می‌نمود





**هدف هلاکو از آمدن  
به ایران که به  
تشکیل سلسله  
ایلخانان انجامید  
در جهت سرکوب  
خیزش‌های  
اسماعیلیان و  
تأمین منافع  
اقتصادی بود**

## نتیجه

ایلخانان در آغاز، قومی نامسلمان بودند که هیچ پیوند دینی و فرهنگی با جامعه ایران نداشتند. حکومت آن‌ها که ماهیتی نظامی داشت، نشأت گرفته از حیات ایلی و کوچ‌نشینی بود. این نوع حکومت گرایش به گریز از مرکز داشت و سیاست و اقتصاد را از این منظر می‌نگریست و با گرایش ایجاد حکومت متمرکز و اقتصاد مبتنی بر کشاورزی و یکجانشینی ایرانی، در تضاد بود. تداوم گرایش به گریز از مرکز در درازمدت نمی‌توانست متناسب با مصالح حکومت ایلخانان باشد.

تهاجم اولیه مغولان و تداوم این گرایش‌ها در بلندمدت و همچنین سیاست‌های مالیاتی ایلخانان باعث انحطاط کشاورزی، بحران مالی، گرانی بار مالیات‌ها و نابسامانی اقتصادی شد و مملکت را به فقر و پریشانی سوق داده و حکومت ایلخانان را با چالش روبه‌رو کرد. از طرفی حاکمیت ایلخانان نامسلمان در ایران امری تحمل‌ناپذیر بود. در جامعه دین‌محور ایران، حاکمان مغول غاصبان کافری بودند که حکومت آن‌ها مشروعیت دینی نداشت. این مشکلات موجودیت آن‌ها را به خطر انداخته بود، لذا جهت حفظ موجودیت سیاسی، حل مشکلات و تأمین منافع اقتصادی خودشان مصلحت را در اسلام‌پذیری دیدند. اسلام‌پذیری ایلخانان، به حکومت آن‌ها در اذهان مسلمانان مشروعیت بخشیده و رابطه حکومت و مردم را در قالب دین همواره نمود.

## منابع

۱. آیتی، عبدالمحمد؛ **تحریر تاریخ و صاف**، چاپ دوم، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
۲. ابن بطوطه، محمدبن عبدا...؛ **سفرنامه**، ترجمه محمدعلی موحد، جلد اول، چاپ ششم، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۷۶.
۳. ابن عبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن؛ **تاریخ مختصرالدول**، ترجمه محمدعلی تاج‌پور و حشمت‌آبادی، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۶۴.
۴. ابن فوطی، کمال‌الدین ابی‌الفضل عبدالرزاق؛ **الحوادث الجامعه**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ اول، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
۵. بناکتی، ابوسلیمان داودبن محمد؛ **روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب** (تاریخ بناکتی)، به کوشش جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
۶. پطروشفسکی، ایلیا پولوویچ؛ **کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول**، ترجمه کریم کشاورز، جلد دوم، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴.
۷. -----؛ **«اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در دوره ایلخانان»**، در: تاریخ ایران کیمبرلیج، ترجمه حسن انوشه، جلد پنجم، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵.
۸. جوینی، محمد؛ **تاریخ جهانگشا**، تصحیح محمد قزوینی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۸۵.
۹. خواند میر، غیاث‌الدین همادالدین حسینی؛ **حبیب‌السیر**، مقدمه جلال‌الدین همایی، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۵۲.
۱۰. رجب‌زاده، هاشم؛ **خواجه رشیدالدین فضل‌الله**، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۷.
۱۱. رشیدالدین، فضل‌الله؛ **تاریخ مبارک‌غازانی**، به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان، هرتفورد انگلستان، انتشارات ستفن اوستین، ۱۳۵۸.
۱۲. -----؛ **جامع‌التواریخ**، به کوشش بهمن کریمی، دو جلد، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۲۸.
۱۳. سیفی هروی، سیف‌بن محمدبن یعقوب؛ **تاریخ‌نامه هرات**، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳.
۱۴. فصیحی خوافی، احمدبن جلال‌الدین محمد؛ **مجممل فصیحی**، تصحیح و تحشیه، محمود فرخ، جلد سوم، مشهد: انتشارات کتابفروشی باستان، ۱۳۳۹.
۱۵. قاسم‌لو، فردی، «نگرشی بر اثر حمله مغول و تغییر مبادی علمی ایران»، در: **مجموعه مقالات اولین سمینار تاریخی هجوم مغول به ایران**، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۹.
۱۶. لمبتون، آن. کی. اس؛ **تداوم و تحول در تاریخ میانه امیران**، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات نشر نی، ۱۳۷۲.
۱۷. مستوفی، حمدا...؛ **تاریخ گزیده**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.
۱۸. میرخواند، محمدبن خاوندشاه بلخی؛ **تحریرروضه الصفا**، تهذیب و تلخیص عباس زریاب، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
۱۹. وصاف‌الحضره، فضل‌الله بن عبدالله؛ **تاریخ وصاف‌الحضره**، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه ابن‌سینا، و کتابخانه جعفری تبریز، ۱۳۶۴.

زهرا مروتی | دانشجوی دکترای تاریخ ایران  
مسعود نیک فطرت | دانشجوی دکترای تاریخ اسلام

# قاجاریه و طوایف جنوب

مرکزی در جنوب ایران به شمار می‌آید. در این دوره دولت مردان ایران توانستند در بخش‌های مختلف تغییرات چشمگیری را اعمال نمایند که خود سبب افزایش حاکمیت ایران در نواحی جنوب گردید و به عمر قدرت‌های محلی در منطقه پایان داد و توانست امور ایالات و ولایات جنوبی را به طور مستقیم و با انتصاب نمایندگان از مرکز اداره نماید.

**کلیدواژه‌ها: طوایف جنوب، آل مذکور، قاجاریه، بنی‌کعب**

## اشاره

یکی از دغدغه‌های اصلی حکومت مرکزی در دوره قاجاریه نحوه تعامل با شیوخ محلی مناطق جنوب کشور بود که پس از مرگ نادرشاه افشار و هرج و مرج ناشی از آن توانسته بودند، در فقدان یک حکومت مرکزی قدرتمند، برای افزایش قدرت خویش استفاده نمایند. مهم‌ترین این قدرت‌ها که به ویژه در عصر ناصری عناصری مؤثر در سیاست‌گذاری‌های حکومت مرکزی به شمار می‌آمدند آل مذکور، بنی‌کعب، عتوبی‌ها و قواسم بودند. حکومت ناصری یکی از فعال‌ترین ادوار قاجاریه در زمینه اعمال سیاست‌های حکومت

## آل مذکور

یکی از خاندان‌های محلی که تا اوایل حکومت ناصری قدرت قابل توجهی در منطقه به شمار می‌آمدند شیوخ آل مذکور بودند که در اوایل قرن ۱۲ هـ-ق از عربستان به بوشهر مهاجرت کرده بودند. محمد ابراهیم کازرونی درباره‌ی خاستگاه آل مذکور آورده است.

«شیخ مذکور نامی، از طریقه اوبوئهییری، از بَر [خشکی] عربستان به کنار خلیج فارس آمده و در قریه‌ای که اکنون از قرای ابوشهر محسوب و مستمی به ریشهر است توقف اختیار می‌نماید و [چون] به جهتی از جهات از ساکنین قریه مذکور رنجش حاصل کرده، در این محل، که حال به ابوشهر مشهور است، چند خانه از چوب نخل و بوریا برپا داشته و به صیادی ماهی مشغول می‌گردد؛ و آن عرب را چند برادرزاده کارآگاه رشید بوده، خاصه در امور کشتی‌بانی و ناخدایی سفاین، و بدین دستاویز جهازات نادری سپرده آن‌ها می‌شود و ناخدایی غراب‌ها منشاء برپا شدن آل مذکور می‌گردد و پا به درجه رشد و ترقی می‌گذارند» (کازرونی، ۱۳۶۷: ۴۷)

نیبور نیز در سفرنامه خود می‌نویسد که: «افراد این قبیله از ماهیگیران ساکن عمان بودند». همچنین «میرزا حسن حسینی فسایی» درباره‌ی منشاء این خاندان می‌گوید: ایشان از اعراب بَر نجد بودند که در نیمه اول قرن دوازدهم هـ-ق در نواحی بوشهر استقرار یافتند و رئیس ایشان «شیخ ناصر» در سال ۱۱۵۰ هـ-ق از ریشهر به بوشهر نقل مکان کرده؛ و بخش عمده ساکنین آن شغل ماهیگیری داشته‌اند. (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱۴۲۱)

آل مذکور زمانی توانستند به عنوان یک قدرت در منطقه مطرح شوند که نادرشاه بوشهر را به عنوان پایگاه نیروی دریایی خویش برگزید. «شیخ منصور» رئیس خاندان آل مذکور در تأسیس ناوگان دریایی کمک شایانی به نادرشاه نمود و فرزند او «شیخ ناصر» فرمانده یکی از کشتی‌های ناوگان دریایی او شد و پس از مرگ نادر بخشی از ناوگان وی را در اختیار گرفت. از این زمان به بعد است که شاهد حضور شیوخ آل مذکور در زمینه فعالیت‌های سیاسی در منطقه هستیم. اولین نشانه‌های حضور ایشان در فتح بحرین بود که نیروهای دولتی را در فتح این جزیره یاری نمودند و پس از تصرف آنجا نادر حکومت بحرین را به شیخ ناصر تفویض نمود.

با مرگ نادرشاه شیخ ناصر سعی در گسترش قلمرو و تثبیت قدرت خویش در منطقه نمود، تا آنجا که در سال ۱۱۶۴-۱۱۶۵ هـ/ ۱۷۵۱ م وی به عنوان قدرت برجسته و ممتاز این بندر به شمار می‌آمد. قدرت شیخ ناصر تا حدی بود که در مقابل حکومت مرکزی ایستاد و فرستادگان «شاه اسماعیل سوم»، آخرین

بازمانده سلسله صفویه را که برای اخذ مالیات به بوشهر رفته بودند بازداشت کرد و از پرداخت مالیات سرباز زد. با روی کار آمدن «کریم خان زند»، شیوخ آل مذکور روابطی دوستانه با دربار شیراز برقرار نمودند، تا آنجا که خان زند تلاش زیادی برای جلب توجه تجار اروپایی و منتقل نمودن نمایندگی‌های تجاریشان از بصره به بوشهر و رونق تجارت در آنجا نمود. در مقابل، شیوخ آل مذکور هم در جنگ‌های دریایی، «کریم خان» را یاری می‌نمودند، چرا که منافع خویش را در گرو وجود حکومت مرکزی قدرتمند او جست‌وجو می‌کردند. (استفان رای، ۱۳۶۵: ۵۳)

با روی کار آمدن قاجارها این معادلات برهم ریخت، زیرا حکومت قاجار به ویژه در زمان «آقا محمدخان» و «فتحعلی‌شاه» توجهی به مسائل جنوب نداشتند بنابراین قدرت دریایی خاندان آل مذکور و نفوذشان در نواحی پس‌کرانه‌ای ایران امتیازی محسوب نمی‌شد تا بتوانند براساس آن روابط خود را با خاندان قاجار پایه‌ریزی نمایند. تنها عامل وابستگی پادشاهان قاجار به این منطقه، کسب عواید مالیاتی بود که این امر هم ارتباطی با حضور آل مذکور یا خاندان دیگری در بوشهر نداشت و بنابراین ایشان تفاوتی میان آل مذکور و هر کس دیگری که حکمران بوشهر باشد قائل نبودند و براساس همان قاعده کلی که بر نظام اداری قاجارها حاکم بود، یعنی هر کس که قادر به پرداخت مالیات و پیشکش بیشتری باشد برای حکومت شایسته‌تر است، رفتار می‌نمودند. (همان: ۹۲).

این وضعیت سبب شد مهم‌ترین امتیازی که خاندان آل مذکور از حکومت مرکزی در زمان زندیه کسب می‌نمودند از میان برود و نامی در راه‌های تجاری، منجر به رکود تجارت و کاهش درآمدها گردد. چنان که در سال ۱۲۱۷ هـ/ ۱۸۰۲ م «مهدی علی‌خان» نماینده کمپانی هند شرقی گزارش داده است: «تمام راه‌های کشور ناامن است و در واقع کاروان‌هایی که بین اینجا (بوشهر) و شیراز رفت و آمد می‌کنند به کرات مورد دستبرد و غارت قرار می‌گیرند.» حاکم بوشهر که از برقراری ارتباط با شیراز هیچ نفعی حاصل نمی‌کرد سعی داشت کمترین روابط دوستانه را با آنجا برقرار نماید و تا آنجا که می‌توانست با پرداخت مالیات و ارسال پیشکش از دخالت فرمانفرمای فارس در بوشهر جلوگیری می‌کرد. این عوامل سبب پیدایش دسته‌بندی‌هایی در میان قدرت‌های محلی گردید که از آن جمله روابط نزدیک میان آل مذکور و عتوبی‌ها بود. این دو قدرت محلی هر یک منافع خود را در گرو منافع دیگری جست‌وجو می‌کرد. آل مذکور که پیش از این چندین بار به بحرین و زبارة (از بندار قطر) لشکرکشی نموده بود اینک اختلافات خود را با ایشان کنار گذاشته و روابط نزدیکی با یکدیگر برقرار نموده بودند. عتوبی‌ها می‌دانستند که بوشهر بندرگاه فارس است و تنها بندری است که حکومت مرکزی می‌تواند از آن



به عنوان پایگاه نظامی برای لشکرکشی به بحرین استفاده کند، به همین دلیل سعی در همکاری نزدیک با آل مذکور نمودند، چنان که در سال ۱۲۱۳هـ-ق زمانی که «حسین قلی خان» حکمران فارس علیه «فتحعلی شاه» دست به شورش زد و رهسپار بوشهر گردید و شیخ «نصیر ثانی» را از حکومت مرکزی خلع کرد، «شیخ نصیر» برای به دست آوردن مجدد قدرت به مقابله با او پرداخت و در این نبرد از حمایت بنی عتوب برخوردار گردید. از طرفی ضابط بوشهر نیز نمی خواست اجازه دهد تا این بندر به عنوان پایگاه نظامی برای شیراز مورد استفاده قشون ایران برای حمله به بحرین قرار گیرد، چرا که از اوضاع نابسامان نظامی ایران آگاهی داشت و می دانست که دولت ایران قادر به پرداخت جیره و مواجب سربازان نیست و بنابراین لشکرکشی به بوشهر هزینه های هنگفتی را بردوش ضابط بوشهر می نهاد؛ همان طور که در لشکرکشی سال ۱۲۲۰هـ-ق که به اجبار حکومت شیراز، به بندر نخیلو (از توابع بندر لنگه) صورت گرفت، ضابط بوشهر حدود ۱۰۰۰۰۰ پیاستر (واحد پول عثمانی) متضرر شد بدون اینکه از این لشکرکشی منافعی عاید وی شود. بنابراین تا آنجا که ممکن بود سعی می کرد از اجرای تصمیم حاکم فارس مبنی بر لشکرکشی به بحرین، که با تحریک امام مسقط صورت گرفته بود، جلوگیری نماید. (همان: ۹۸)

تا زمانی که «شیخ نصیر دوم» ضابط بوشهر بود، خاندان آل مذکور توانستند موقعیت خود را در منطقه حفظ نمایند، اما با مرگ وی در سال ۱۲۲۲ هـ/ ۱۸۰۷ م و دخالت های مستقیم حاکم شیراز برای انتخاب حکمران بوشهر اوضاع بیش از پیش آشفته گردید. گفته شده که مهم ترین هدف حکومت قاجارها در ایالات کسب درآمدهای مالیاتی بود و هر کس قبول می کرد مالیات بیشتری روانه دربار نماید می توانست حکومت را به دست بگیرد. بر این اساس با مرگ «شیخ نصیر» پسر وی «عبدالرسول خان» به عنوان حکمران بوشهر منصوب و از سوی حکومت فارس مورد تأیید واقع گردید، اما چون از عهده اجرای تعهدات مالی خود بر نیامد سبب شد حاکم فارس در سال ۱۲۲۳ هـ/ ۱۸۰۸ م حکومت بوشهر را به «محمد نبی خان» وزیر ایالت فارس واگذار کند که حاضر به پرداخت رشوه به او شده بود. از سال ۱۲۲۳ تا ۱۲۳۰هـ-ق در مدت شش سال سه نفر به ضابطی بوشهر منصوب شدند اما هر سه به دلیل مسائل مالی و سختگیری های مالیاتی از ضابطی عزل شدند. بدین ترتیب «جعفرخان» برادر «محمد نبی خان» که از جانب برادرش اداره بوشهر را در دست داشت تا سال ۱۲۲۶هـ-ق، «محمد جعفرخان» از ۱۲۲۶ تا ۱۲۲۸هـ-ق «مهدی قلی خان» قاجار از سال ۱۲۲۸ تا ۱۲۳۰هـ-ق بوشهر را در دست داشتند. سرانجام به دلیل عدم موفقیت نمایندگان حاکم فارس در اداره بوشهر و پرداخت مالیات های مقرر، حاکم فارس ضابطی بوشهر را به «شیخ عبدالرسول» واگذار نمود، و او

توانست، توان مالی خاندان آل مذکور را افزایش دهد و نیز روابط نزدیکی با حکومت فارس برقرار نماید. (همان: ۹۱)

مشکل اصلی «شیخ عبدالرسول» در این زمان در برقراری رابطه با حکومت فارس، وجود امام مسقط بود. رقابت میان «عبدالرسول خان» و «سید سعید»، امام مسقط، برای جلب حمایت فرمانفرمای فارس جهت رسیدن به اهدافشان در منطقه به حرمسرای فرمانفرما نیز کشیده شد و هر یک در صدد جلب نظر یکی از همسران با نفوذ «حسین علی میرزا» و فرزندان ایشان برای دستیابی به اهداف توسعه طلبانه خود برآمدند. در جریان این رقابت ها امام مسقط سعی در برقراری روابط نزدیک با حکومت فارس از طریق ازدواج با دختر فرمانفرما نمود. به دنبال این ازدواج سیاسی دشمنی میان «شیخ عبدالرسول» و امام مسقط و نیز دسته بندی های سیاسی افزایش یافت و «رضاقلی خان»، نایب الایاله فارس و «حسام الدوله» که اینک از خویشاوندان «سید سعید» بودند با همراهی خوانین تنگستانی، دشتی و بزرگان خورموج و دشتستان، بندر بوشهر را محاصره نمودند. این امر سبب برانگیخته شدن دشمنی میان «شیخ عبدالرسول» و خوانین مذکور شد. این رقابت ها و دسته بندی های سیاسی میان خوانین منطقه از جمله تنگستانی ها و خوانین دشتی و دشتستان در حمایت از شاهزادگان دربار فارس سرانجام سبب کشته شدن «شیخ عبدالرسول خان» و بحران در خاندان آل مذکور گردید. (حسینی فسایی، همان: ۷۵)

پس از کشته شدن «شیخ عبدالرسول»، «رضاقلی میرزا» پسر فرمانفرما به بوشهر لشکر کشید و «شیخ نصیر سوم»، جانشین شیخ عبدالرسول خان، که از سوی خشکی حامی نداشت به دریا پناه برد و موفق به جلب حمایت طوایف عتوبی بحرین، قواسم رأس الخیمه و اعراب بزنجد شد و بوشهر را محاصره نمود. در آغاز پیروزی با «شیخ نصیر» بود، اما کشته شدن «شیخ عبدالله»، فرمانده قشون وی سبب عقب نشینی شیخ نصیر شد. (همان: ۷۵۳) در این زمان شاهد دسته بندی هایی کم دوام و بی ثباتی سیاسی در میان خاندان های محلی هستیم. خوانین «دشتی» و «تنگستان» که طی لشکرکشی های حاکم فارس به بوشهر وی را یاری می نمودند، آخرین ضربه خود را با کشتن شیخ عبدالرسول بر این خاندان وارد آوردند، اما همین خوانین در سال ۱۲۴۹ هـ/ ۱۸۳۳ م از شورشی که از جانب یکی از مشاوران سیاسی نزدیک آل مذکور به نام «آقا جمال خان»، علیه «رضاقلی خان»، حاکم منصوب در بوشهر، صورت گرفت حمایت نمودند، چرا که منافع مشترکی در این شورش داشتند. رضاقلی خان سیاست های مالی سختی را در منطقه اعمال نمود، این امر و نیز سیاست های توسعه طلبانه وی سبب نزدیکی دشمنان دیرینه به یکدیگر شد. اما این اتحاد به دلیل کشته شدن خان

**عتوبی‌ها از قبایل  
عرب ساکن در شبه  
جزیره عربستان  
و سرزمین نجد  
بودند که در اواخر  
عصر صفوی به  
کویت مهاجرت  
کرده بودند  
و توانستند قدرت  
سیاسی و اقتصادی  
را در جزیره  
بحرین به دست  
بگیرند**



تنگستان توسط «حیدرخان»، خان دشتی، از هم‌گسیخت و موجب تسلط مجدد «رضاقلی خان» بر بوشهر شد. در پی آن، خوانین دشتی و تنگستان مجدداً متحد خود را تغییر دادند و این بار با «رضاقلی خان» هم‌پیمان شدند. (استفان رای، همان: ۱۱۶) در سال ۱۲۵۰ هـ/ ۱۸۳۴ م مرگ فتحعلی‌شاه و به دنبال آن جنگ‌های جان‌شینی میان فرزندان وی سبب آشفتگی اوضاع داخلی ایران گشت که تأثیر مستقیمی بر حوادث بوشهر بر جای نهاد. خاندان آل مذکور که همواره از تغییراتی که در سلسله‌های حاکم در ایران رخ می‌داد برای تثبیت قدرت خود استفاده می‌نمودند، این بار هم از آشفتگی‌های سیاسی حاکم، برای به دست آوردن مجدد قدرت استفاده نمودند. «شیخ نصیر سوم» توانست با حمایت‌های عمومی خود «شیخ سعدون»، به مدت دو سال مجدداً قدرت را در بوشهر به دست آورد؛ با وجود این چون «شیخ نصیر سوم» قادر به اجرای تعهدات مالی‌اش نشد، در سال ۱۲۵۳ هـ- ق از حکومت عزل شد و شخصی به نام «میرزا عباس» از سوی حکومت فارس به حکمرانی بوشهر منصوب گردید. «میرزا عباس» هم به دلیل اختلافاتی که با تجار بوشهر بر سر عوارض گمرکی و ممنوعیت صدور برنج و غلات پیدا کرد در همان سال عزل شد و فردی به نام «میرزا اسد» جانشین وی گردید. مدت تصدی ضابطی بوشهر توسط «میرزا اسد» بیش از شش ماه به طول نینجامید و پس از عزل او «میرزا محمدحسین» برادر میرزا احمدخان وزیرایالت فارس به حکومت منصوب شد. یک ماه بعد به دلیل مورد غضب واقع شدن «احمدخان»، وزیرایالت فارس، «میرزا محمدحسین» نیز توسط «شیخ حسین» عمومی شیخ نصیر سوم، از بوشهر رانده شد، اما تا سال ۱۲۶۰ هـ/ ۱۸۴۴ م ضابط بوشهر همچنان توسط فرمانفرمای فارس انتخاب می‌شد. در سال ۱۲۶۱ هـ/ ۱۹۴۵ م «شیخ نصیر سوم» به عنوان ضابط بوشهر منصوب شد که تا زمان به سلطنت رسیدن ناصرالدین‌شاه همچنان در بوشهر برمسند قدرت باقی ماند. در سال ۱۲۶۴ هـ با روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه تحولات عمده‌ای در اداره منطقه جنوبی ایران روی داد که سبب تغییراتی در اداره بوشهر سرنوشت خاندان آل مذکور شد.

آل مذکور تا زمان سلطنت «ناصرالدین‌شاه» همچنان برمسند قدرت بودند. در این دوره دو حادثه مهم در سیاست و اقتصاد منطقه روی داد که سبب افول قدرت این خاندان در بوشهر گردید. از طرف دیگر در همین دوره شاهد تغییرات عمده‌ای در ماهیت اقتصادی و جایگاه بوشهر هستیم و آن اینکه بندر بوشهر که تا این زمان بندری واقع در مسیر کشتی‌رانی بود به بندر ترانزیتی تبدیل شد. توضیح اینکه در نوع اول، بندر به عنوان مرکزی برای بازاریابی و توزیع کالاهای مناطق دوردست و نیز به عنوان محلی که در آن دو گروه از تجار با یکدیگر دیدار و مبادرت به مبادله کالا می‌کردند، مورد استفاده قرار می‌گرفت. حضور تجار فروشنده و خریدار، در این بندر سبب گرم شدن بازار تجارت و جابه‌جایی حجم عظیمی از کالا می‌شد که خود عاملی در رونق بخشیدن به اقتصاد منطقه به شمار می‌آمد. در اوایل قرن سیزدهم بندر بوشهر به بندر ترانزیتی تبدیل شد که در آن کالا تنها از یک وسیله نقلیه به وسیله دیگر منتقل می‌شد و تجار اغلب کالاهای مورد نیاز خود را مستقیماً از مبدأ خریداری می‌کردند و دیگر نیازی به طی مسافت‌های طولانی و رسیدن به بندر برای خرید کالا نبود و نمایندگان تجار در هند به خرید و ارسال کالا به مقصد مبادرت می‌کردند. (استفان رای، ۱۳۶۵: ۱۶۵-۱۶۶)

این امر در کنار اجحافات مالیاتی خاندان آل مذکور و مهاجرت گسترده تجار از این بندر باعث رکود تجارت و کاهش توان مالی خاندان آل مذکور در نیمه دوم قرن سیزدهم شد. علاوه بر تغییراتی که در زمینه اقتصاد منطقه روی داد، آنچه علت نهایی سقوط خاندان آل مذکور به شمار می‌آید تصمیم حکومت ناصری برای از میان برداشتن قدرت‌های محلی و تثبیت حاکمیت حکومت مرکزی در منطقه بود. این امر سبب شد که دو عنصر سیاسی و اقتصادی منطقه که از حضور خاندان آل مذکور ناراضی بودند به یکدیگر نزدیک شوند.

تجار بوشهری که خواهان رهایی از سلطه خاندان آل مذکور بودند، سعی در برقراری روابط نزدیک با مرکز قدرت در فارس نمودند. در همین راستا روابط نزدیکی با خاندان قوام‌الملک شیرازی

یکی از خاندان‌های  
محلی که تا اوایل  
حکومت ناصری  
قدرت قابل توجهی  
در منطقه به شمار  
می‌آمدند شیوخ  
آل مذکور بودند که  
در اوایل قرن ۱۲ هـ-ق از  
عربستان به بوشهر  
مهاجرت کرده بودند



تدریج ده‌نشین شدند. (ضرابی، بی تا: ۲۸۲ و ۲۸۳) در سال ۱۱۰۶ هجری در بصره بیماری طاعون همه‌گیر شد و بسیاری از کعبیان از بین رفتند. در سال ۱۱۴۵ هجری نادر شاه افشار محمد حسین خان قاجار را مأمور سرکوبی شورش کعبیان کرد و این سردار ایرانی دژ کعبیان را محاصره کرد که آن‌ها تسلیم شدند. از این زمان پس از ۱۴۰ سال که گبان به وسیله والیان بصره اداره می‌شد بار دیگر به دست ایرانیان افتاد.

بامرگ نادر و بروز آشفتگی سیاسی در کشور طایفه بنی کعب فرصت را غنیمت شمردند و دست افشار را از آن حدود بیرون کردند و تحت ریاست شیخ سلمان دوروق را تصرف کردند و قلمرو خود را از هندوچان در شرق تا اورندرود در غرب توسعه دادند و به آبادی و رونق این منطقه پرداختند.

در سال ۱۲۷۰ گروهی از مردم منطقه از تجاوز و دست‌اندازی بنی کعب به کریم خان شکایت نمودند و کریم خان وعده داد آن‌ها را تنبیه کند. در این میان طایفه بنی کعب اظهار اطاعت نمودند. چون طایفه بنی کعب در حوالی دوروق به کشت و زرع می‌پرداختند، نام آن را به فلاحی تغییر دادند که مأخوذ از فلاح و زراعت است. (حسینی فسایی، همان: ۱۴۱۳)

در سال ۱۷۵۷ م ۱۱۹۰ هـ. کریم خان به قصد سرکوبی بنی کعب به خاک آن‌ها سپاهی فرستاد ولی به واسطه حوادث و مشکلاتی که در سایر نقاط کشور رخ داده بود مجبور شد اقدام خود را نیمه‌تمام بگذارد و بدون آنکه کار مهمی از پیش ببرد مراجعت نماید. این رویداد بر ترمرد و جسارت شیخ سلمان افزوده و او بلافاصله به تقویت نیروی دریایی خود پرداخت و اولین کشتی‌اش وارد آب‌های خلیج فارس گردید. (ویلسون: ۲۱۷)

در سال ۱۷۶۵ م ۱۱۹۸ هـ. کریم خان مجدداً سپاهی به جنگ بنی کعب فرستاد و این دفعه عثمانی‌ها نیز وعده دادند که به او کمک نمایند. شیخ سلمان همین‌که از حمله قشون ایران مطلع شد از شط‌العرب گذشت و وارد خاک عثمانی شد. عثمانی‌ها هم چون منتظر این اقدام نبودند نتوانستند از او جلوگیری کنند. کریم خان شهر دوروق مرکز آن‌ها را خراب کرد و از آن به بعد عثمانی‌ها دچار مزاحمت‌های آن‌ها شدند.

برقرار کردند و در صدد طرح اقداماتی علیه شیخ نصر برآمدند. سرانجام با تلاش تجار بوشهر و «علی اکبر قوام‌الملک» در سال ۱۲۶۶ هـ/ ۱۸۵۰ م «نصرت‌الدوله»، فرمانفرمای فارس، «شیخ نصرخان» را به شیراز فراخواند و او را به روانه تهران نمود، (حسینی فسایی: ۷۹۴) سپس حکومت بندر بوشهر را به «میرزا حسن علی خان» فرزند «میرزا علی اکبر قوام‌الملک» تفویض کرد و او را به لقب «دریابگی» ملقب نمود. دریابگی در بدو ورود به بوشهر با آخرین نشانه‌های مقاومت خاندان آل مذکور، که توسط «شیخ حسین خان» عمومی «شیخ نصر» رهبری می‌شد و از حمایت مردمی برخوردار نبود، روبه‌رو شد. این مقاومت محدود، بدون درگیری سرکوب شد و آخرین روزنه‌های امید برای حفظ قدرت در خاندان آل مذکور نیز خاموش شد. از آن پس بندر بوشهر مستقیماً از فارس اداره می‌شد. به این ترتیب حکومت مرکزی موفق شد به عمر یکی از خاندان‌های محلی که قریب به ۱۲۰ سال بوشهر را تحت سیطره خود داشتند، برای همیشه پایان دهد. (همان: ۷۹۵)

## بنی کعب

طایفه بنی کعب اصلاً از سواحل غربی خلیج فارس بودند که به نواحی با تلافی مصب دجله و فرات آمده و بعدها تبعه عثمانی شده بودند. آن‌ها سال‌ها بعد راه خوزستان را در پیش گرفتند و قرارگاه تازه‌ای در حوالی کارون برای خود فراهم ساختند. عشایر کعب تیره‌ای از بنی خفاجه‌اند، بنی خفاجه قبل از ظهور اسلام از عربستان به عراق و بصره کوچ نمودند. تا اواخر قرن ششم هجری بنی خفاجه مرکب از دو تیره بنوکعب و بنوحزن بودند.

عشیره بنی کعب با شریف مکه نسبتی داشتند. آن‌ها بر سر تقسیم عواید حاصله از حج با هم اختلاف پیدا کردند و چون دولت عثمانی از شریف جانبداری می‌کرد در زمان سلطنت شاه عباس به خوزستان مهاجرت کردند و در قبال یا گبان که آبادی کوچکی بین بندر معشور و دهانه بهممشیر است ساکن شدند. این عشیره، از بدو ورود به خوزستان به واسطه اختلاط با مشعشعیان و نزدیکی به فارس رسم پیشه‌وری آموختند و به



**عشایر کعب تیره‌ای  
از بنی خفاجه‌اند  
بنی خفاجه قبیل  
از ظههور اسلام از  
عربستان به عراق و  
بصره کوچ نمودند  
و همواره به دزدی  
و راهزنی مشغول  
بودند. تا اواخر  
قرن ششم هجری  
بنی خفاجه مرکب از  
دو تیره بنو کعب و  
بنو حزن بودند**



دولت عثمانی با کمک انگلیسی‌ها چندین مرتبه با شیخ سلمان جنگیدند ولی هر دفعه مجبور به عقب‌نشینی شدند و نتوانستند نتیجه‌ای از حملات خود حاصل کنند.

در این زمان طایفه بنی کعب سه فرزند از جهازات انگلیسی‌ها را در شط‌العرب تصرف نمود. در پی آن حکومت بمبئی (از هند) بلافاصله قسمتی از نیروی دریایی خود را روانه خلیج فارس کرد. در نتیجه انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها با یکدیگر همدست شده متفقاً به طایفه بنی کعب حمله ور شدند. قصد آن‌ها این بود که کشتی‌های انگلیسی را که بنی کعب تصرف کرده بود از دست آن‌ها بگیرند. اما شیخ سلمان کشتی‌ها را آتش زد و انگلیسی‌ها در نزدیکی خور موسی شکست بسیار سختی خوردند. (کازرونی، ۱۳۶۷: ۴۵)

در دوره قاجاریه کعبیان همواره یاغی بودند و اطاعتی از حکومت مرکزی نداشتند. در سال ۱۲۲۷ شیخ تامرریس طایفه بنی کعب بندر محمّره (خرمشهر کنونی) را بندر آزاد تجاری اعلام نمود و این امر سبب توسعه و رونق تجارت در محمّره گردید. حاکم بصره که از رونق تجاری این بندر در مقابل بندر بصره احساس نگرانی می‌کرد از درگیری حکومت قاجار در شمال شرق ایران (مسئله هرات) و اغتشاشات داخلی ایران استفاده نمود و به بندر محمّره حمله و این شهر را غارت کرد. به دنبال این حمله شیخ جابر خان رییس طایفه مُحیسن که قلمرو او از خرمشهر تا اهواز بود از دولت مرکزی درخواست کمک کرد.

در این زمان ناصرالدین شاه نیرویی به فرماندهی خانلر میرزا احتشام‌الدوله، عموی خود، برای دفاع از محمّره اعزام کرد ولی شاهزاده خانلر میرزا کاری از پیش نبرد و حتی محمّره را با انبارهای آذوقه و مهمات و سرپرده خود به دشمن واگذار کرد، و لذا او بیشتر از هر کس دیگر سزاوار نکوهش و مجازات است. در این ماجرا خانلر میرزا که فرماندهی قوا را در خوزستان بر عهده داشت قبل از اینکه با دشمن رودر رو شود فرار کرد و آنگاه مبلغ هشت هزار لیره به صدر اعظم تقدیم داشت. این مبلغ آنچنان در پادشاه تأثیر نهاد که به جای آنکه خانلر میرزا سرزنش و مجازات شود از شاه به دریافت شمشیر و خلعت مفتخر گردید.

با توجه به اینکه از سال ۱۲۶۵ قبایل خوزستان دچار تفرقه شده و آل کثیر (محدوده دزفول و شوشتر) و بنی طُرّف (محدوده دشت میشان با سوسنگرد امروز) اعلام استقلال نمودند ناصرالدین شاه بر آن شد که به موجب فرمانی حکومت عربستان (خوزستان) را به حاج جابر خان تفویض کند، لذا به او اختیار داد تا عشایر مهم‌تر را مطیع سازد. محتوای حکم ناصرالدین شاه شامل موارد زیر بود:

۱. حکم راندن بر خوزستان توسط جابر بن مراد و پس از او فرزندش
۲. گمرکات خرمشهر در دست دولت مرکزی ایران
۳. گماردن مأمور دولت جهت اخذ عوارض گمرکی در خرمشهر
۴. متعهد شدن حاکم خوزستان مبنی بر اینکه در برابر هر حمله برضد حکومت مرکزی ایران حمایت خود را اعلام نماید.

شیخ جابر که در طول زمامداری خود مورد توجه ناصرالدین شاه قرار داشت پس از ۳۵ سال حکومت در سال ۱۳۰۰ هـ ق درگذشت و پس از او فرزندش به نام محمد مزعل جانشین او شد. قبیله مُحیسن مزعل را که کوچک‌تر از محمد بود به شیخی خود پذیرفت. محمد به تهران نزد ناصرالدین شاه رفت، سپس به بصره عراق بازگشت. شیخ مزعل بن جابر حاکم خوزستان شد و لقب خان و نصرت‌الملک و در سال ۱۸۸۹ م لقب معزالسلطان را از ناصرالدین شاه گرفت.

سرپرسی سایکس در این باره می‌نویسد: «یازدهم ژوئن از خرمشهر با کشتی حرکت نمودیم. کشتی از مقابل کوشک شیخ مزعل رییس طایفه کعب رد شد و با شلیک توپ سلام داد و ادای احترام کرد. کشتی‌های هندوستان هنوز به مناسبت مساعدتی که پدر مزعل در موقع محاربه با دزدان دریایی نسبت به آن‌ها به عمل آورده است در موقع عبور از مقابل کوشک فیلیه با شلیک توپ سلام می‌دهند و از قصر نیز جواب داده می‌شود.» (سیادت، ۱۳۷۴: ۶۱ و ۶۰)

قابل ذکر است که حاج جابر و فرزندان او در زمان قاجاریه از دولت وقت درخواست می‌کردند که خود مستقیماً بر تمام عشایر خوزستان مسلط شوند. در



شیخ مزعل رییس طایفه کعب (از سفرنامه دیولافوا)

طایفه عتوبی شد. وی چون توان مقاومت در برابر دخالت‌های بریتانیا در امور داخلی خود را نداشت سعی در برقراری روابط نزدیک با دربارهای ایران و عثمانی نمود. اما چون در این زمان عثمانی و ایران هر دو درگیر مشکلات داخلی خود بودند و توان یاری رساندن به شیخ محمدبن خلیفه را نداشتند شیخ محمد ناچار به دولت بریتانیا نزدیک شد. در پی آن قراردادی که در سال ۱۲۶۳ به بهانه منع تجارت برده میان بحرین و دولت بریتانیا منعقد شد وابستگی بحرین بر بریتانیا را بیشتر کرد. این معاهده به کشتی‌های بریتانیا اجازه می‌داد که تمامی کشتی‌ها و تجهیزات را که متعلق به شیخ بحرین یا مردم این جزیره است تفتیش یا ضبط نمایند.

اقدام شیخ بحرین در انعقاد قرارداد با انگلیس با اعتراض دربار ایران مواجه شد، اما ایران به دلیل نداشتن توان و نیروی دریایی قادر به جلوگیری از ملاحظات بریتانیا در امور داخلی بحرین نبود. بنابراین دربار قاجار در صدد یافتن متحدی برای خود برآمد تا بتواند با استفاده از توان دریایی آن حاکمیت خویش را در خلیج فارس تثبیت نماید. برای دستیابی به این هدف بود که ایران وارد مذاکره سیاسی با دولت فرانسه شد.

در سال ۱۲۸۴ شیخ محمدبن خلیفه قطر را تصرف کرد. انگلیسی‌ها طی نامه‌اشدیدی‌اللحنی به حاکم بحرین، و هم پیمان او شیخ ابوظبی، از آنان خواست که درباره اقدامات خود توضیح دهند. محمدبن خلیفه در این موقع حساس برادر خود را به بوشهر فرستاد و از والی فارس تقاضای کمک کرد. اما نیروهای کمکی فارس وقتی به بحرین رسیدند که نیروهای انگلیسی آنجا را تصرف کرده بودند، محمدبن خلیفه نیز گریخته بود و بیرق‌های ایران و عثمانی از فراز قلعه ابوماهد به زیر کشیده شده بود. (وثوقی، ۱۳۸۴: ۴۵۴)

علی بن خلیفه پس از عزل برادرش کسانی را نزد حسام‌السلطنه و شیخ لنگه فرستاد و تقاضای کمک و سرباز کرد و گفت چون سپاهیان ایران به بحرین برسند آنجا را به تصرف امنای دولت ایران خواهد سپرد. نیروهای ایران از بندر لنگه عازم بحرین شدند و در مقابل انگلیسی‌ها هم کشتی‌های جنگی خود را به آن نواحی فرستادند

سال ۱۳۰۵ ناصرالدین شاه حکومت خوزستان را که ضمیمه حکومت اصفهان بود مستقل اعلام کرد و آن را به **نظام السلطنه مافی** واگذار نمود. وی از لایق‌ترین و کارآمدترین حکامی بود که در دوره قاجاریه به خوزستان فرستاده شده بود. (افشار سیستانی، ۱۳۷۳: ۲۶۴)

از جمله اقداماتی که نظام السلطنه در خوزستان انجام داد سهم کردن ایل بختیاری در امور حکومتی به منظور جلوگیری از ایجاد اغتشاش توسط ایشان، و از جمله سپردن وظیفه حفاظت از راه‌ها به ایل بختیاری به ریاست شهاب السلطنه بود. از این طریق ایل بختیاری که تا آن زمان خود باعث ناامنی در منطقه بودند مسئول حفظ امنیت در راه‌های ایالت خوزستان شدند. شهاب السلطنه در اجرای فرامین شاه در زمینه عمرانی و آبادی و نیز برقراری امنیت در منطقه موفق عمل کرد و توانست در طول دوره حکمرانی خود قدرت حکومت مرکزی را در منطقه تثبیت نماید. دوره حکومت نظام السلطنه در خوزستان فقط ۳ سال بود و به تهران احضار شد ولی بار دیگر در سال ۱۳۱۲ هـ-ق به حکمرانی خوزستان و بختیاری منصوب گشت و تا سال ۱۳۱۴ هـ-ق در آن منصب باقی ماند.

یکی دیگر از اقدامات ناصرالدین شاه به منظور افزایش قدرت مرکزی خود در خوزستان افتتاح کشتی‌رانی در رودخانه کارون بسط تجارت خارجی و ضرورت حضور مأموران جدید گمرکی و نمایندگان وزارت امور خارجه در این ناحیه بود. شیخ مزعل اولین ناظر ورود کشتی لنج به رودخانه کارون بود، با این وصف همواره مأمورانی از طرف دولت مرکزی در منطقه حضور داشتند.

## عتوبی‌ها

قبلاً اشاره کردیم که عتوبی‌ها از قبایل عرب ساکن در شبه جزیره عربستان و سرزمین نجد بودند که در اواخر عصر صفوی به کویت مهاجرت کرده بودند. آن‌ها به دلیل درگیر شدن با بنی کعب، ساکنین این منطقه، ناچار به زبانه در ساحل جنوبی بحرین مهاجرت کردند و خیلی زود توانستند قدرت سیاسی و اقتصادی را در جزیره بحرین به دست بگیرند.

در سال ۱۲۸۵ شیخ محمد بن خلیفه رییس



زنان خوزستانی (از سفرنامه دیولافوا)

در نتیجه علی بن خلیفه از حمایت ایران ناامید شد و ناگزیر در سال ۱۲۸۵ با کلنل پلی قراردادی بست که امتیازات پیشین را تأیید می‌کرد. (اقبال آشتیانی، ۱۳۲۸:۱۳۸)

حکومت شیخ عیسی بن علی در بحرین از ۱۲۸۶ هـ-ق در واقع در دوره تثبیت قدرت انگلستان، در این ناحیه بود. او یک بار در ۱۲۹۷ و بار دیگر در ۱۳۰۹ در دو معاهده جداگانه ملزم شد که بدون اجازه انگلیس با هیچ یک از دول دیگر قراردادی ننهد، به هیچ دولت دیگری حق فرستادن نماینده سیاسی ندهد و حق واگذاری یا فروش بخشی از خاک خود را به دیگران جز به انگلستان نداشته باشد. به این ترتیب این قدرت استعماری عملاً حاکمیت این ناحیه مهم را بر عهده گرفت. با یک نگاه کلی به روند حوادث می‌توان دریافت که مسئله بحرین در دوره ناصری تا اواخر دوره قاجاری یکی از مسائل مورد اختلاف بین ایران و انگلیس بود و به عنوان ابزار مهمی در اعمال فشار علیه ایران به کار گرفته می‌شد، در حالی که حکومت قاجار هیچ ابزاری برای مقابله با فشارهای انگلیس در دست نداشت. نداشتن ناوگان دریایی، نبود حاکمیت تثبیت شده ایرانی در بحرین، عدم آشنایی دولت مردان ایران با وضعیت اجتماعی بحرین و مشکلات عدیده در روابط خارجی از جمله ناتوانی‌های ایران در این زمینه محسوب می‌شد. در این وضعیت، دیپلماسی انگلستان شرایط پیچیده‌ای را برای حکومتگران قاجاری به وجود آورد و آنان نتوانستند به طور مؤثری در این جنگ دیپلماسی شرکت نمایند. البته ذکر این نکته ضروری است که قاجارها با همه فشارها و تهدیدات هیچ‌گاه حق حاکمیت خود را بر بحرین نادیده نگرفتند و از کلیه ابزارهای خود برای احقاق حقوق ایران استفاده کردند و به این ترتیب مسئله بحرین به عنوان یک مشکل لاینحل و ناتمام از دوره قاجار به عصر پهلوی منتقل گردید. به عبارت دیگر قاجارها با تمام توان خود و با استفاده از یک دیپلماسی منطقه‌ای ضعیف و کم‌اثر توانستند ضمن برخورد با دخالت‌های مستقیم انگلستان در بحرین مسئله حق حاکمیت ایران بر این منطقه را تا پایان حیات سیاسی خود همچنان در دستور کار دیپلماسی خود قرار دهند و آن را به صورت

مسئله‌ای ناتمام برای حکومت پهلوی به ارث بگذارند. (همان: ۲۵۴ و ۲۵۵)

### قواسم

قواسم گروهی از طوایف عرب هستند که در منطقه بین رأس مسندم در شمال و ابوظبی در جنوب سکونت دارند. درباره اصل و منشأ قواسم اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند طایفه قواسم پس از سقوط سیراف (بندر طاهری امروز) در قرن پنجم هـ-ق از این بندر به نواحی جنوبی و مسقط مهاجرت کرده‌اند. رؤسای قواسم معتقدند که قواسم از ایران به سواحل عمان مهاجرت کرده‌اند و برخی دیگر معتقدند قواسم "اعراب هوله" هستند.

قواسم در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم به علی، از جمله درگیری بریتانیا در هند، کشمکش‌های قدرت میان ناپلئون و بریتانیا و نیز جنگ‌های طولانی میان ایران و روسیه توانستند خود را به یکی از قدرت‌های مطرح در منطقه تبدیل نمایند. ایشان توانستند یک ناوگان حمل و نقل وسیع ایجاد کنند و در اوایل قرن سیزدهم نقش عمده‌ای را در تجارت منطقه ایفا نمایند. این در حالی بود که تجارت بریتانیا، به علت ناامنی در ایران و عثمانی، افول اهمیت تجاری بصره و درگیری این کشور در هند و اروپا رو به افول نهاده بود. در سال ۱۲۳۴ هـ. دولت بریتانیا با جلب موافقت عثمانی و امام مسقط به بنادر قواسم هجوم آورد و پس از یک سال جنگ توانست ناوگان قواسم را منهدم کند و بندر رأس الخیمه را که مقر اصلی ایشان بود فتح نماید این اقدام بریتانیا به معنای انهدام یکی از نیروهای قدرتمند در منطقه بود، چرا که ایران از نظر نیروی دریایی بسیار ضعیف بود و عثمانی هم به دلیل نداشتن ناوگان دریایی قدرتمند در تحولات منطقه چندان تأثیرگذار نبود. حملات دریایی ناوگان بریتانیا به بنادر قواسم از جمله رأس الخیمه و شارجه در جنوب خلیج فارس از سال ۱۲۳۴ هـ. آغاز شد و به مدت یک سال ادامه یافت.

با شکست قواسم یکی از محدود ناوگان‌های قدرتمند محلی در خلیج فارس از میان رفت. بریتانیا هم از این فرصت استفاده کرد و معاهده‌ای

با رؤسای طوایف عرب منعقد نمود که به «معاهده صلح عمومی» معروف شد. طراح این معاهده سروان «برونت تامسون» بود.

براساس این قرارداد شیوخ عرب امضاکننده قرارداد موافقت کردند که به دزدی دریایی و غارت در خشکی خاتمه دهند و رسماً اعلام کردند هر عربی که به یک کشتی در دریا یا کاروانی در خشکی حمله نماید دشمن بشریت محسوب می شود.

نکته قابل توجه در این معاهده این است که در آن، برای اولین بار، ممنوعیت حمل برده و نیز حمله اسلحه رسماً مطرح شد؛ و این امر بعدها به عنوان یکی از سیاست های اجرایی بریتانیا در خلیج فارس بر روابط این کشور با قدرت های منطقه تأثیرگذار شد. طبق این قرارداد، طوایف عرب بریتانیا را به عنوان میانجی در اختلافات داخلی خود پذیرفتند. به این ترتیب بریتانیا توانست موقعیت خود را در منطقه و در میان اعراب تثبیت نماید. قرارداد صلح عمومی برای سیاست ایران نیز حائز اهمیت بود، چرا که قواسم تابع ایران نیز مورد تجاوز بریتانیا قرار گرفتند. بریتانیا در این زمان به مقر قواسم در رأس الخیمه حمله نمود و خسارت زیادی به کشتی ها و قایق ها و نیز منازل ایشان وارد آورد. این حادثه و امضای معاهده صلح عمومی توسط بحرین که جزء قلمرو ایران بود سبب واکنش دولت ایران گردید. (القاسمی، ۱۳۸۳: ۷۴ و ۷۵)

## نتیجه گیری

اوضاع سیاسی حاکم بر خلیج فارس در آغاز قرن سیزدهم به گونه ای مخالف با منافع ایران در منطقه بود. ناامنی و آشفتگی سیاسی حاکم بر منطقه به دلیل فقدان یک حکومت مرکزی قدرتمند در ایران، جنگ های داخلی و نیز درگیری حکومت مرکزی در مرزهای کشور، افزایش نفوذ قدرت های محلی در منطقه و گسترش حضور و قدرت بریتانیا در خلیج فارس شرایط را به گونه ای کاملاً مغایر با اهداف و منافع ایران در منطقه رقم زد.

لذا تمام سیاست های حکومت مرکزی در نیمه دوم این قرن که مقارن با حکومت ناصری بود در

راستای مقابله با افزایش نفوذ قدرت های محلی و نیز تثبیت حکومت مرکزی در منطقه بود.

از جمله این سیاست ها اجرای طرح هایی جهت آبادانی منطقه توسط نمایندگان حکومت بود. این اقدامات با نظارت نماینده ای که به صورت مستقیم از طرف ناصرالدین شاه اعزام شده بود صورت می پذیرفت. اقدامات اصلاحی حکومت مرکزی با مخالفت ها و کارشکنی های حکام محلی روبه رو شد. آن ها می دانستند که با حضور نیروهای دولتی و ارتباط مستقیم ایشان با مرکز از قدرتشان در منطقه کاسته خواهد شد. به همین دلیل سعی نمودند موانعی بر سر راه ایشان قرار دهند. اقدامات عمرانی دولت سبب حضور نیروهای دولتی و افزایش نفوذ حکومت مرکزی در منطقه گردید.

## پی نوشت

1. Niebuhr carsten. Travels through Arabia and other countries in the Eadt bay Robert Heron Beirut P 145. 1998.

## منابع

- استفان رای، گرمون؛ اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی، به اهتمام، غلامحسین میرزا صالح، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۵.
- افشار سیستانی، ایرج؛ خوزستان و تمدن دیرینه آن، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی جلد اول، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳.
- اقبال، عباس؛ مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، تهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۲۸.
- القاسمی، شیخ سلطان بن محمد؛ دزدان دریایی در خلیج فارس، ترجمه محمد باقر وثوقی، تهران: همسایه، ۱۳۸۳.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن؛ فارسنامه ناصری، صحیح منصور، رستگار فسایی، تهران: ۱۳۸۲.
- موسی، سیادت؛ تاریخ جغرافیایی عرب خوزستان، چاپ آژان، ۱۳۷۴.
- ضرابی، منوچهر؛ کعب شادگان، فرهنگ ایران زمین، ج ۱۱ و ۱۲، بی تا.
- کازرونی، محمدابراهیم؛ تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، مصحح منوچهر ستوده، تهران: مؤسسه فرهنگی جهانگیری، ۱۳۶۷.
- وثوقی، محمدباقر؛ تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار آن، تهران: سمت، ۱۳۸۴.
- ویلسون، آرنولد؛ خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۸.

# دوران زندان الرشید چه گذشت؟!

اکرم علیخانی  
دبیر علوم اجتماعی منطقه ۹ شهر تهران

**اشاره**  
کتاب زندان الرشید، خاطرات دوران اسارت سردار آزاده علی اصغر گرجی زاده رئیس ستاد سپاه ششم نیروی زمینی سپاه است. این کتاب به همت همکلاسی دوران ابتدایی او در اندیمشک و دوست روزهای جنگ وی، محمد مهدی بهداروند، پس از سه سال تلاش گروهی در سال ۱۳۹۲ به رشته تحریر در آمده و توسط انتشارات سوره مهر منتشر شده است. نوشته حاضر گزیده ای خواندنی از این کتاب است.

کلیدواژه‌ها: زندان الرشید، علی اصغر گرجی زاده، جزیره مجنون، حمله شیمیایی



## اسارت

«تیرماه ۱۳۶۷ از سخت‌ترین روزهای جنگ بود. عراق جزیره مجنون را شیمیایی کرده بود. علی حرف‌هایی عجیبی می‌زد. گویی در چند قدمی حادثه‌ای بزرگ ایستاده‌ایم» (ص ۱۶)

علی هاشمی فرمانده سپاه ششم از من خواست همه بچه‌ها را، با اسناد و مدارک موجود در قرارگاه، به عقب برگردانم. با هر سختی که بود بچه‌ها را متقاعد کردم. برای عقب رفتن. دوازده نفر در قرارگاه ماندیم. [حاج عباس هاشمی] دائم تماس می‌گرفت و می‌گفت قرارگاه لورفته، سریع از آنجا بروید! هلی کوپترهای عراقی بالای سرمان و در فاصله ۵۰۰ متری روی جاده در حال پرواز بودند. بعد از اقامه نماز ظهر دو تا ماشین شدید. [که حرکت کنیم]. به محض حرکت، هلی کوپترها ۳ موشک به طرف ما پرتاب کردند. پیاده شده و به طرف نیزار پشت سرمان دویدیم. تیراندازی و گلوله باران عراقی‌ها به شدت ادامه داشت. در نیزار علی هاشمی را گم کردم. (ص ۳۵-۳۱) پس از ناامیدی از پیدا کردنش، به گمان آنکه به قرارگاه رفته است برگشتم، که ناگهان با عراقی‌ها روبه‌رو شده و مجبور به فرار گشتم. «شب را در نیزار با شرایط سخت جسمی، تشنگی و گرمای ۵۵ درجه سپری کردم فردا صبح در مسیر اوریب جاده شهید جولایی قرار گرفتم تا خودم را به بچه‌های عقب برسانم.» (ص ۴۳) و در همان جا بود که «در پنجم تیرماه ۱۳۶۷ به اسارت نیروهای عراقی در جزیره مجنون درآمد.» (ص ۷۳)

در مقرران‌ها درجه دار عراقی به طرفم آمد. چون شلوار سپاهی داشتم به شدت من را مورد ضرب و شتم قرار داد. می‌گفت: «اگر آب می‌خواهی تا از تشنگی نمیری باید به خمینی فحش بدهی.» (ص ۸۲) آن قدر وحشیانه می‌زد که هر کس دیگری جای من بود نمی‌توانست جان سالم بدر ببرد. شاید هیکل درشت من در اینجا کارگشا بود. آن قدر دستانم را سفت بسته بودند که انگشتان دست‌هایم به شدت سیاه شده بودند. به اندازه چندین سال کتک خوردم. ۳ نفر آن چنان مرا می‌زدند که چند اسیر غواص که همراهم بودند از دیدن این صحنه و اینکه نمی‌توانستند کاری بکنند بسیار ناراحت شدند. سرانجام من و ۷ اسیر دیگر را سوار بر ماشین کرده از مقربیرون بردند. به کجا؟ نمی‌دانستیم. در جایی توقف شد و تعدادی سربازان مرده عراقی را مانند گونی‌های پیاز بدون احترام داخل ماشین ریختند. چون از مقصدمان خبر نداشتند و نمی‌دانستیم آنجا با ما چه می‌کنند به بچه‌ها گفتم در ماشین نمازمان را بخوانیم. وارد شهر «تنومه» شدیم. معلوم نبود چه سرنوشتی در انتظار ما بود. از صبح تا بعد از ظهر آن روز صحنه‌هایی دیدم که یک بار هم در عمرم تجربه نکرده بودم. به اردوگاه تنومه وارد شدیم.

سمت راست اردوگاه تعدادی اسیر را با مشت و لگد می‌زدند. نوبت ما شد. فحش می‌دادند و کتک می‌زدند. یکی از عراقی‌ها گفت: این غواص‌ها تکاورند محکم بزیندشان؛ به این ایرانی‌ها نباید رحم کرد. ضربات کابل چنان سخت و طاقت فرسا بود که صدای من را که تاکنون با آن همه کتک دم زده بودم در آورد. آن قدر ما را زدند که عرق از سرو صورت خودشان جاری شده بود. کابل‌ها را به زمین انداختند و با مشت و لگد شروع کردند. بی حسی عجیبی به من دست داده بود. آن‌ها یک موجود زنده را می‌زدند ولی دیگر یک مرده متحرک شده بودم. سپس ما را وارد سوله‌ای شبیه به طویله کردند [به طول] حدود ۴۰ متر. و در آنجا ۵۰ نفر زندانی بودند. تعداد زیاد جمعیت، گرمای هوا و بوی عرق، هوای داخل را تهوع‌آور کرده بود. (صص ۹۶-۱۰۶)

بچه‌های داخل که از قبل آنجا بودند دور ما آمدند. قیافه آن‌ها بهتر از ما نبود. سعی کردند به ما روحیه بدهند. پرسیدند. کجا اسیر شدید؟ از کدام یگان هستید؟ و... من جواب نمی‌دادم یکی از آن‌ها مرا شناخته بود ولی اسمم را نمی‌دانست.

با احترام آمد و آرام در گوشم گفت: «شما پاسدارید؟» گفتم: «نمی‌توانم صحبت کنم. مجبورم سکوت کنم. توهم سعی کن سؤال از من نپرسی. این، هم به نفع توست هم به نفع من است.» (ص ۱۰۷)

## فاو

در ماه‌های آخر سال ۱۳۶۶ [بودیم] مشکلاتی به وجود آمده بود. عراق قدرت پیدا کرده و به قول علی هاشمی دنیا فهمیده بود اگر صدام به زمین بخورد هر چه کرده‌اند باد هوا می‌شود. با وضعیت مالی [بد] دولت، امکانات به ما نمی‌رسید. وضعیت سختی بود. عراق به کمک ماهواره‌های غربی و ستون پنجم از فعالیت‌های ما با خبر می‌شد و می‌فهمید چه کار داریم می‌کنیم. این بود که با رفتن ما به غرب عراق شروع به باز پس‌گیری مناطق خودش در جنوب کرد. (ص ۱۱۰ و ۱۱۱) آن روزها اولین محوری که عراق روی آن تمرکز کرده بود شهر بندری فاو بود. [فاو را] وحشیانه بمباران و گلوله باران شیمیایی کردند. اکثر بچه‌های فاو در اثر حمله شیمیایی زمین‌گیر شده بودند و عده زیادی از بچه‌ها در لحظات اول حمله عراق با گاز سیانور به شهادت رسیدند. بعد از حمله شیمیایی، عراق شروع به پس‌گیری شهر کرد و به راحتی وارد فاو شد. عراقی‌ها به هیچ‌کس رحم نمی‌کردند. عده‌ای از رزمندگان در عقب نشینی از روی پل با هواپیماهای عراقی روبه‌رو [شدند] و هدف رگبار توپخانه عراق قرار گرفتند و به داخل آب پرتاب شدند [که] در آب شهید شده و جنازه آن‌ها به دریا برده شد.

## علی هاشمی

همه می دانستیم هدف بعدی عراق جزیرهٔ مجنون است. (ص ۱۲۷) طبق طرح علی هاشمی، هنگامی که عراق حمله می کرد هر کس می دانست چه وظیفه ای دارد و باید چه کند و چطور مقاومت و دفاع کند. در جلساتی که با فرماندهان در قرارگاه داشتیم علی، غیر از امید و روحیه دادن، هیچ حرفی نمی زد. او با کمال آرامش می گفت: «سعی کنید همه نیروهایتان را برای یک جنگ تمام عیار آماده نگه دارید. آخرین خط شهادت است!» (همان) فعالیت های دفاعی ما بیشتر می شد ولی یقین داشتیم عراق رو در رو به ما حمله نمی کند. جرئت مقابله تن به تن را نداشت. به جلسات جزیره با حاج علی و آقا محسن (رضایی) فکر می کردم. وقتی به خودم آمدم در همان سوله بودم. مدام به خودم می گفتم. حتماً علی [هاشمی] اسیر شده.

## مظلوم و شهید!

صبح که شد عراقی ها در طویله (سوله) را باز کردند و بعد از سرشماری رفتند. ساعت یازده یک پیت حلبی آب آوردند و فقط به عده ای آب دادند. من جزو تشنگان ماندم. ظهر بعد از نماز از شدت گرسنگی و ضعف گوشه ای دراز کشیدم. صدای بچه های زخمی تا شب آزارمان می داد. لنگ لنگان پشت در رفتم و با مشت محکم به آن کوبیدم و فریاد زدم: «نگهبان... این بچه ها حالشان خوب نیست فکری کنید» خبری نشد. ساعت ده و نیم شب با فریاد یکی از بچه ها که گفت: «این بچه ها شهید شدند» ولوله ای به پا گشت. گریه و فریاد محوطه را گرفت. به گریه افتادم. بچه هایی کم سن و سال، نورانی و با ادب، چه راحت به سبب سهل انگاری عراقی ها به شهادت رسیدند... آخر شب کریم، که از نیروهای اسیر خود فروخته به عراقی ها بود، نگهبان را صدا کرد و رفت بیرون و با کمک چند تا از بچه ها ۳ شهید را بیرون بردند. وقتی برگشتند فقط گریه می کردند. گفتند: جنازه ها را که بیرون بردیم، حدود پنجاه متر از سوله که فاصله گرفتیم درجه دار عراقی گفت اینجا ماسه است. کنار بزنید تا اندازه یک نفر جا بشود. با دست حفره درست کردیم و هر یک از شهدا را در یکی از

گودال ها دفن کردیم. تا توانستیم ماسه جمع کردیم و روی بدن هایشان ریختیم مبادا حیوانی در محوطه بوی آن ها را حس کند و به سراغشان بیاید. دفن جنازه ها در شب مرایاد دفن مظلومانه حضرت زهرا (س) انداخت. (صص ۱۳۶-۱۳۹) فردا از پشت طویله که دارای پنجره های ۴۰×۴۰ سانتی متر بود ظرف های آب گرم آوردند. هر کس برای آب خوردن باید سرش را از پنجره بیرون می برد. عراقی ها اول چند ضربه با کابل به سر او می زدند و بعد به او آب می دادند. پنج نفری که سرشان را برای خوردن آب بیرون بردند ضربات کابل به سرشان خورد و آب زهر مارشان می شد و با سرخون آلود باز می گشتند. بچه هایی که در صف بودند با دیدن این صحنه که (تحقیر اسیران بود) قید آب خوردن را زدند. گفتند «مگر آب نمی خواهید؟» پیرمردی از بین اسرا گفت: «نه، آب با ذلت نمی خواهیم. حاضریم از تشنگی بمیریم ولی این طور تحقیر نشویم!» (ص ۱۴۹)

## کریم

یک نگهبان عراقی آمد و در را باز کرد. در حالی که صورت و گردنش را پاک می کرد به من گفت: «تو بیا بیرون» بدنم از کتک هایی که خورده بودم درد می کرد. به حضرت زهرا (س) توسل کردم و رفتم. وارد اتاقی شدم. افسر عراقی پشت میزی نشسته بود. در گوشه ای از اتاق روی یک صندلی، کریم نشسته بود و مرا نگاه می کرد و می خندید و با کابلی که در دست داشت بازی می کرد. فهمیدم فرا خواندم به او مربوط است. افسر گفت: خب کریم! قصه را تعریف کن تا این آقا هم بشنود. کریم با خوشحالی گفت: «این اسیر پاسدار و یکی از فرماندهان بزرگ سپاه است. در جزیره او را با باترول فرماندهی جا به جا می کردند. روزی که شما به جزیره حمله کردید دیدم این اسیر با ماشین آمد. یکی از نیروهای ایرانی زیر دستش به او گفت: فرمانده! این اسیران [عراقی] که دست هایشان بسته است در این اوضاع با آن ها چه کار کنیم؟» این آقا گفت: همین الان آن ها را تیرباران کنید. آن ها را تیرباران کردند و در گودالی ریختند. این فرمانده ایستاده [بود] و می خندید. من مانده بودم چقدر راحت دروغ می گوید. افسر عراقی چند نفر را از بیرون صدا زد

درجه دار عراقی به طرفم آمد. چون شلوار سپاهی داشتتم به شدت من را مورد ضرب و شتم قرار داد. می گفت: اگر آب می خواهی تا از تشنگی نمیری باید به خمپهنی (ره) فحش بدهی





**فاو را وحشیانه بمباران  
و گلوله باران شیمیایی  
کردند. اکثر بچه‌های فاو  
در اثر حمله شیمیایی  
زمین گیر شده بودند و  
عده زیادی از بچه‌ها در  
لحظات اول حمله عراق  
با گاز سیانور به شهادت  
رسیدند**



بصره به بغداد حرکت کردند. نیم ساعتی در شهر بغداد حرکت کردیم. با عبور از يك پل بزرگ وارد محوطه‌ای شدیم که جایی غیر از زندان بزرگ و معروف عراق به نام «الرشید» نبود. گفتند پرده‌های ماشین را بکشیم تا نبینیم از کجا وارد [می شویم] و به کجا می رویم. ماشین جلوی ساختمان بزرگی ایستاد. افسر عراقی گفت: «اینجا زندان الرشید است. اگر مرتکب اشتباهی شوید بدرفتاری می شود» پیاده شدیم. دو صف از سربازان عراق با کابل و شلنگ و باتوم در دست منتظر بودند. ما باید از وسطشان رد می شدیم و کتک می خوردیم. مسیرونل مرگ ده متر بود. نوبتم که شد هوشنگ جووند را دیدم دارد وارد تونل می شود. با هم رابطه خوبی داشتیم. او در یکی از عملیات‌ها یک پایش را از دست داده بود. چون هلش دادند پای مصنوعی اش در آمد. سربازان با دیدن این صحنه می خندیدند و مسخره اش می کردند. بی رحمانه او را زدند. با اینکه پایش در آمده بود خودش را جلومی کشید تا از تونل بگذرد. نوبت من بود. از قبلی ها یاد گرفتم با سرعت عبور کنم. با سرو صدا ۲-۳ قدم رفتم. گفتند: «این فرد را نگه دارید. تند رفتن قرار نیست» حمله کردند و حسابی زدم. وارد سالن بزرگی شدیم. هوشنگ و من خیلی عادی سلام علیک کردیم. او سؤالاتی پرسید و من جواب‌های مورد نظر را دادم. در باز شد. دو ظرف بزرگ وسط سالن گذاشتند و مقداری نان کنار آن. گرسنگی آن چند روز حسابی اذیتمان کرده بود. در قابلمه را باز کردم. دیدم مقداری شلغم و آب گوجه بود؛ اما از بس گرسنه بودیم حمله کردیم. (صص ۱۷۸-۱۶۱)

فردای آن روز بازجویی شروع شد. من هوشنگ و در کل نه نفر را کنار گذاشتند. سؤالات افسر عراقی و تیمش از بچه‌ها یکسان بود: «از فرماندهان چه کسی را می شناسی؟ آیا از آن‌ها در بین اسیران کسی هست؟ در بین شما پاسدار کسی هست؟ از علی هاشمی خبر داری؟» (صص ۱۸۶)

چشم‌هایمان را بستند و سوار ماشین‌مان کردند. با برداشتن چشم‌بندها دیدیم در اتاقی بزرگ چند افسر عراقی مقابلمان اند. وقتی برگشتیم ما را پیش بچه‌ها نبردند؛ احتمالاً به ما نه نفر مشکوک بودند. دو روز در اتاقی بودیم. روز سوم چند اتوبوس برای

و آن‌ها تا توانستند مرا وحشیانه زدند. نگاهی به کریم کردم و گفتم: «این طور نمی ماند». خندید و گفت: «بهتر می شود اما بدتر نمی شود. مطمئن باش» گفتم: «به توهم رحم نمی کنند؛ به هر حال هر کار کنی اول ایرانی [هستی]، دوم اسیری، سوم به تو اعتماد ندارند» کریم با خنده معنی داری خواست به من ضربه دومی بزند. از کتک‌ها داشتیم از پا در می آمدم که يك مرتبه افسر عراقی گفت: «زنید». خون روی چشم چپم را با آستین پیراهنم پاک کردم. افسر گفت: «کریم تو گفتی کجا اسیر شدی؟» - در لشکر ۹۲ زرهی اهواز- این پاسدار را کجا دیدی که با ماشین فرماندهی بود؟ «در قرارگاه فرماندهی سپاه ایران بودی، این یگان با نیروهای سپاه در جزیره خیلی فاصله داشته است. چطور این اسیر را سوار ماشین فرماندهی دیدی؟» معلوم بود افسر، جزیره را خوب می شناخت. [به کریم گفت:] «بالایی سرت می آورم که عبرت باقی اسیران شود.»

وقتی با سرو صورت خونی وسط سوله افتادم بچه‌ها دورم جمع شدند، گفتند: «کریم خدا لعنتت کند» آن‌ها گریه می کردند و من می خندیدم. گفتم: «دیوانه نشدم. خنده‌ام از کار خداست که جواب کریم را زود داد. او بین عراقی‌ها رسوا شد» و قصه را تعریف کردم. (صص ۱۵۶-۱۵۱)

به ما گفتند آماده انتقال به بصره باشیم. به صف پشت کامیون می رفتیم و کف ماشین‌ها می نشستیم. پرده عقب ماشین‌ها را پوشاندند و حرکت کردند. وقتی رسیدیم خبرنگاران زیادی آمده بودند. گفتند: «بروید دست و صورتتان را بشوئید.» افسری آمد و من و ۳ نفر را جدا کرد و گفت: «شما چهار تا لازم نیست بروید.» بچه‌ها طرف تانکرهای آب رفتند و دلی از عزا در آوردند. سهم من فقط نگاه به آب بود. بعد از رفتن خبرنگاران سربازان ما را به طرف آب بردند و گفتند: «سریع خودتان را تمیز کنید.» بعد از ۳ شبانه روز اولین بار بود که سرو صورت و دست‌هایم را می شستم و آب می خوردم. الحمدلله گفتم ولی اجازه رفتن به سرویس بهداشتی را ندادند. سوار اتوبوس شدیم. ده دقیقه بعد به خیابان‌های اصلی شهر بصره رسیدیم. مردم بصره با دیدن ماشین اسرا به ما و علیه ایران فحش می دادند. اتوبوس‌ها از

بردن اسرا به اردوگاه وارد محوطه شدند. دوباره تونل مرگ؛ صدای آه و ناله بلند شد. سربازان می خندیدند. انگار تفریح می کردند. خواستم وارد تونل شوم که یک افسر عراقی با خنده گفت: «شما کجا؟ اینجا مهمان هستید.»

روز سوم نگهبان عراقی در را باز کرد در حالی که قدری ناراحت به نظر می رسید گفت: «آماده رفتن باشید» چشم بندها را زدند و دست هایمان را از پشت محکم بستند. ما را به یک صف پشت سرهم قرار دادند حدود پانصد متری که رفتیم چشم بندهایمان را برداشتند. وارد ساختمان متفاوتی شدیم. در مقایسه با زندان قبلی یک هتل پنج ستاره بود. سوراخی در بالای دیوار اتاق بود که نگاه کردن از آن بهترین بهانه برای کسب خبر از محوطه بود. بعضی شب ها صدای رگبار گلوله می آمد. منتظر جنازه ای بودیم ولی می دیدم که این کار را برای ترساندن اسیران و یا سایر زندانیان انجام می دادند که فرار نکنند. (صص ۱۹۵-۱۹۳)

کم کم متوجه شدم عراقی ها قصد دارند ما را به شکل سری در زندان نگه دارند تا کسی از وجودمان خبردار نشود صلیب سرخ سراغمان نیاید. انگار ما جزء فراموش شدگان تاریخ بودیم. (ص ۱۹۷)

## بیماری زونا

ما بچه ها با همدیگر صمیمی شده بودیم. چند نفر علناً پاسدار بودنشان را [به ما] اعلام کردند و می گفتند [قبلاً] از ترس عراقی ها افشا نکرده اند؛ اما من همچنان اعلام پاسدار بودنم را خط قرمز ارتباطم می دانستم. روز چهاردهم حضورمان افسری آمد به من اشاره کرد و گفت: «این را بیاورید اتاق من» سوالات تکراری شروع شد. روز پانزدهم اتاق ما را عوض کردند.

خبری از موکت در آن نبود. هفته اول بیماری سختی به نام «زونا» به سراغ ما آمد. با مریض شدن محمدرضا، از آن بیماری وحشت کردیم. نمی دانستیم باید چه کنیم. عراقی ها وسایل بهداشتی مثل الکل یا ساولون و... در اختیارمان نمی گذاشتند و همین عامل سرایت بیماری های مزمن بود. روز سوم دومین نفر خودم بودم.

درد عجیبی در کمرم احساس می کردم. خارش کمرم بیشتر به شیمیایی شدن من در جزیره

ربط داشت. بدنم آلوده به مواد شیمیایی بود. از شدت خارش به ستون سیمانی وسط اتاق پناه بردم و کمرم را به آن می کشیدم. خون بدنم ستون را قرمز کرده بود. مریضی رهایم نمی کرد تا آنکه به حضرت زهرا (س) متوسل شدم. چند روز بعد آرام آرام درد کمرم کمتر شد و بعد از ده روز شفا گرفتم. (صص ۲۰۶-۲۰۳)

## شناسایی می شوم

پانزدهم مهرماه بود. دل شوره رهایم نمی کرد. بچه ها سعی می کردند با لطفه گفتن مرا از دنیای بیرون بکشند. حال عجیبی داشتم. حدود ساعت نه و نیم شب صدای بلندی از پشت در، ما را میخکوب کرد. نام و نام خانوادگی ام را شنیدم. خشکم زد. فهمیدم دل شوره ام بی دلیل نبوده. حادثه از راه رسید. نگهبان در را باز کرد و به من گفت «بیا بیرون». بچه ها تعجب کرده بودند ولی هیچ کس مثل خودم جان نخورده بود. بچه ها این اسم را نمی شناختند، چون من با اسم جعلی خودم را معرفی کرده بودم. فکر می کردند اشتباهی سراغ ما آمده اند. گفتم: «شما چه کسی را می خواهید؟» افسر عراقی نگاهی تمسخرآمیز توأم با غضب کرد و گفت: «فقط با تو کار داریم چطوری برادر؟» در دستش عکسی بود که گاهی یک نگاه به آن می کرد و یک نگاه به من. احساس می کردم عکس من در دست اوست. وقتی مطمئن شد خودم هستم گفت: «برو سریع سوار ماشین شو» گفتم: «اجازه بده بروم شلوارم را بپوشم» باید به بچه ها هویت اصلی ام را می گفتم. یک سرباز عراقی همراهم آمد. روبه روی سید فاضل، طوری که پشتم به سرباز عراقی باشد، نشستم و گفتم: «من علی اصغر گرجی زاده رئیس ستاد سپاه ششم امام صادق (ع) هستم. دارند مرا می برند احتمالاً مرا اعدام می کنند.» [سید فاضل] گفت: «من تو را از همان روز اول می شناختم. می دانستم علی اصغر گرجی زاده هستی.»

- پس چرا چیزی نگفتی؟

- احساس کردم سکوت کنم به نفع شماست.

شلوار کردی اش را در آورد و به من - که پس از سوختن شلوارم در نيزار و از بين رفتن آن در زمان اسارت ديگر شلوار نداشتم و عراقی ها هم شلواری بهم نداده بودند - داد. گفتم: «از جدت



**کمر کم متوجه شدم  
عراقی ها قصد دارند  
ما را به شکل سری  
در زندان نگه دارند  
تا کسی از وجودمان  
خبردار نشود  
صلیب سرخ سراغمان  
نیاید. انگار ما جزء  
فراموش شدگان تاریخ  
بودیم**





سردار علی اصغر گرجی زاده

**ماشین جلوی ساختمان  
بزرگی ایستاد. افسر  
عراقی گفت: اینجا  
زندان الرشید است. اگر  
مرتکب اشتباهی شوید  
بدرفتاری می شود.  
پیدا شدیم. دو صفا از  
سربازان عراق با کابل و  
شلنگ و باتوم در دست  
منتظر بودند. ما باید  
از وسطشان رد می شدیم  
و کتک می خوردیم**



بخواه کمکم کند.» گفت: «تورا به غریب نجف می سپارم.» (صص ۲۱۲-۲۰۹)

در استخبارات عراق در مقابلم دو سرهنگ بودند. یکی اشان گفت: «خوب برادر علی اصغر گرجی زاده! تورئیس ستاد ششم بودی و حرفی نزدی؟». سرهنگ دیگر گفت: «چطوری این چهار ماه به ما دروغ گفتی؟ فکر کردی این قدر احمقیم که تو تا آخر همین طور مخفی در اسارت باشی و بعد بروی ایران؟ برای آخرین بار چند سؤال می کنیم.» فهمیدم دیگر آخر خط است و راهی برای انکار نیست. اسم؟ فامیل؟ درجه؟ محل اسارت؟ من علی اصغر گرجی زاده رئیس ...» (ص ۲۰ و ۲۲) «چرا هویت جعلی برای خودت درست کردی؟ گفتم: «در بصره مرا به اتهام مشکوک به پاسدار بودن می خواستند بکشند. اگر می گفتم رئیس ستاد هستم که دیگر هیچ. آن ها نمی دانستند رئیس ستاد یعنی چه؟ [آخر گفت:] عجب! تو بگورئیس ستاد یعنی چه؟ گفتم: «رئیس ستاد کسی است که وظیفه اش تهیه آب و نان و غذای نیروهای جبهه است» موهای سرم را طوری کشید که پوست سرم داشت کنده می شد. «فکر می کنی یک نظامی نمی داند رئیس ستاد چه پست مهمی است؟ ببین جنگ تمام شد. و قطع نامه ۵۹۸ پذیرفته شده است الان آتش بس حاکم است پس دروغ نگو» (صص ۲۲۰ و ۲۲۱)

از سلولم مرا بردند در سلول دیگری با مساحت یک در یک. عباس جهان دیده و هوشنگ جووند داخل سلول نشسته بودند. همدیگر را بغل کردیم. فضای سلول آن قدر تنگ بود که هر ۳ نفرمان نمی توانستیم چهار زانو بنشینیم، علت اینکه ما را کنار هم بردند به دست آوردن اطلاعات بود. در سلول ما میکروفون کار گذاشته بودند. آرام این را به عباس و هوشنگ گفتم. آن روزها با آن سخت گیری های شدید می دانستیم میکروفون هست. (ص ۲۴۳)

با حرف هایمان دمار از عراقی ها آن هم استخبارات در آوردیم. اما وضع جسمی و روحیه مان هر روز خراب تر می شد. نه غذای درستی، نه آفتابی، نه استراحتی. از ائمه (ع) می خواستیم تا شهادت نصیبمان شود. سلولمان کوچک و آن قدر کثیف بود که با خوردن غذا یا حتی تنفس هر چند روز، یکی مان اسهال می گرفت. بیماری اسهال ما را فلج کرده بود و دست بردار نبود. نه دارویی، نه توالتی، نه بهداشتی. عراقی ها می دانستند ایرانی ها اهل حیا هستند. این کار به نوعی مرگ تدریجی بود. یک روز قرار بود برویم حمام که عباس گفت من که دست ندارم نمی یام. عباس بر اثر شکنجه عصب های دستش از کار افتاده بود. گفتم «مگر من مُردم» در توالت دوشی گذاشته بودند. دستم را زیر آب گرم گرفتم که آب را تنظیم کنم یک دفعه نگهبان گفت: چه کار می کنی؟! دیدم دست چپم کاملاً قرمز شده و زیر آب گرم سوخته؛ ولی حسی نداشتم که بفهمم. ۱۰ روز طول کشید که خوب شد.» (صص ۲۶۰-۲۵۸)



**با اعلام خیر رحلت  
امام (ره) پیامان رفت  
در الرشید هستیم .  
اوضاعی برپا شده  
بود. با وجود تذکرات  
عراقی‌ها، مراسم‌هایی  
برپا کردیم**



## برنامه ریزی

دیگر باورمان شد که ماندگاریم. باید برای اوقاتمان برنامه ریزی می کردیم. تصمیم گرفتیم درباره موضوعات جدید صحبت کنیم؛ خاطرات، برنامه های مذهبی و... تا ذهنمان دچار رکود نگردد. (ص ۲۶۱) هرروز به یکی از ائمه متوسل می شدیم. روضه می خواندیم. سینه می زدیم. گریه می کردیم. با این برنامه ها روحیه مان قوت گرفت و حالمان عوض شد. دیگر از غربت و تنهایی و ترس خبری نبود. هرروز مقاومت تراز قبل [می شدیم]. دعا سلاحی قوی بود. باور نمی کردم این قدر زود اثر دعاها و توسلات را ببینم. به برکت دعا و قرآن و ذکر رشد کرده بودیم. اثرش در رفتارهایمان با عراقی ها هم دیده می شد. آن ها هرشکنجه ای که می دادند؛ توهین، کتک و... ولی به سلول که برمی گشتیم دور هم انگار نه انگار، طوری می خندیدیم که صدایمان تا آن طرف زندان می رفت.

## المحجر

یک روز هفت صبح گفتند باید از اینجا بروید. چهل روز در آن سلول بودیم. از طریق نگهبان فهمیدیم نام جای جدید «المحجر» است. هوشنگ را از آنجا بردند. وداع سختی با او کردیم. برای اولین بار دو تا پتو به ما دادند و یک سطل آب. معلوم بود آنجا مکان دائمی ماست. نگهبان گفت: فرمانده به ما گفته حواستان به این زندانی ها باشد. این ها قرار است برای همیشه اینجا بمانند. (ص ۲۹۷)

لطفی که خدا به ما در زمان اسارتمان در زندان الرشید کرده بود این بود که جنگ تمام شده بود و انگیزه بالایی برای عراقی ها در بازجویی ها وجود نداشت، وگرنه خدا می داند با ما چه می کردند. (ص ۳۰۳) نوع رفتار عراقی ها عوض شده بود. برایمان روزنامه می آوردند. (ص ۳۰۴) موقعیتی فراهم شد تا بیشتر بتوانیم حمام کنیم. داخل توالت یک سطل بود که با آن آب روی سرمان می ریختیم و به آن حمام می گفتیم! همین کار سبب می شد بسیاری از مریضی ها از ما دور شود. نظافت روی جسم و روح ما اثر گذاشت البته آب سرد بود. حوله هم نبود و باتن خیس لباس می پوشیدیم که در

زمستان منجر به سرماخوردگی می شد. محل زندان ما یعنی المحجر، چند پله از کف زمین پایین تر بود بدون برق کشی. در آنجا احساس کورچشمی می کردیم. پنجره ها درست نزدیک به سقف و بالای دیوار سلول قرار داشت. هوای آلوده و بوی توالت و فاضلاب راهرو اذیتمان می کرد. هرچه نفس می کشیدیم بوی فاضلاب بود. تاریکی هم مزید بر علت شده بود. با هر تنفس کلی میکروب وارد شش هامان می شد (ص ۳۲۲) گرمای شدید، نبودن نور و تغذیه صحیح ما را ضعیف و ضعیف تر می کرد. رنگ صورتمان از کمبود ویتامین زرد و موهای سرمان ریخته بود. یک روز به نگهبان گفتم: «چرا ما را برای هواخوری بیرون نمی برید؟» رفت و با فرمانده زندان آمد گفت: «ایشان رائد خلیل هستند؛ هر حرفی دارید بنزید.» گفتم «توالان از شدت هوای آلوده جلوی بینی ات را گرفته ای گفتم: ما به آفتاب و هوای تازه احتیاج داریم.» گفت «نمی شود» [گفتم:] باشد. پس ما از امروز اعتصاب غذا می کنیم تا زودتر از شرمان خلاص شوید [گفت:] «خوب گوش کن. اعتصاب در زندان جرم است. هرکس این کار را بکند او را به محکمه الشوره (دادگاه انقلاب ارتش) معرفی می کنم تا محاکمه شود» (ص ۳۲۶ و ۳۲۷) [گفتم:] ولی ما غذا نمی خوریم! البته یواشکی نان ها را برمی داشتیم و بعد می خوردیم!

ستوان کاظم، فرمانده یگان ویژه ضد اطلاعات استخبارات به زندان آمد و من را برد بیرون. گفت: «این چه کاری است؟» من حرف هایم را زدم. همراهان ملازم کاظم وقتی دیدند یک اسیر ایرانی با این قلدری حرف می زند نزدیک بود سخته کنند. بالاخره یک روز در میان نیم ساعت اجازه هواخوری به ما دادند. حالمان بهتر شد. احساس می کردیم دست و پاهایمان جان می گرفتند.» (صص ۳۳۵-۳۳۱)

زمستان رسید و وسیله گرمایشی نداشتیم. شب ها از سرما خوابمان نمی برد. از کلمه حمام وحشت داشتیم. حاضر بودم کرم به بدنم بیفتد ولی توان سرما حمام نروم. یک روز که آب سرد سطل را برای حمام ریختم یخ زد. بعدش مریض شدم. بچه ها نگهبان را صدا زدند و گفتند علی دارد می میرد فکری برای آب حمام کنید. اما هیچ

خبری نشد. معلوم بود می خواهند ما را آرام آرام از بین ببرند. (صص ۳۴۲-۳۴۱)

اسرای زیادی به المحجر می آوردند ولی تا با آن ها اخت می شدیم می رفتند!

## آزادی

سال دوم اسارت بودیم که از رادیوی کوچکی که پنهانی از زندانی های عراقی گرفته بودم خبر مریضی امام را شنیدیم. (صص ۴۷۲)

با اعلام خبر رحلت امام (ره) یادمان رفت در الرشید هستیم. اوضاعی برپا شده بود. خبر صفحه اول روزنامه «القادسیه» فوت امام، عکس مراسم تشییع و انتخاب آیت الله سیدعلی خامنه ای رئیس جمهور به عنوان رهبری بود با وجود تذکرات عراقی ها، مراسم هایی برپا کردیم و برای ایشان قرآن می خواندیم.

اوایل مرداد ۱۳۶۹ از طریق روزنامه، خبرهای حمله عراق به کویت، نامه رئیس جمهور عراق به رئیس جمهور ایران مبنی بر قبول قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر و مبادله اسیران ایران و عراق را متوجه شدیم. (صص ۶۴۱-۶۳۹) جایمان را مجدداً عوض کردند.

درخواست روزنامه کردم. [دیدم] در آن نوشته بود گروه پنجم و ششم اسرای ایرانی از مرز خسروی به ایران رفتند (صص ۶۵۴)

«به نگهبان گفتم: «من کار فوری با راند خلیل دارم» روز بعد راند آمد [گفت]: چه کاری داری؟ گفتم: «تا الان گروه های زیادی از اسرای ایرانی آزاد شده اند پس تکلیف ما چی می شود؟ شما باید اسامی ما را به صلیب سرخ بدهید تا آزادی ما را پیگیری کنند» [گفت]: شما حالا حالاها اینجا هستید. اسم شما در لیست آزادی ها نیست قرار هم نیست صلیب سرخ اسامی شما را ثبت کند. علی بگذار راحت کنم مطمئن باش هیچ وقت از عراق نمی روید تا عمر دارید در عراق و در این زندان خواهید ماند. راند در حالی که نیشخند می زد از زندان خارج شد. (صص ۶۵۵ و ۶۵۶)

انگار آب یخ روی سرم ریختند. چشم هایم سیاهی رفت. باورم نمی شد. ناگهان محمد شروع به فریاد زدن کرد. انگار جنون گرفته باشد. هر چه کردم او را آرام کنم نمی شد. اکبر پتورا روی صورتش کشیده بود و گریه می کرد. آن قدر جانشوز گریه می کرد که من هم داشتم طاقتم را از دست می دادم. راند آب پاکی روی دستمان ریخته بود. با خودم گفتم خدا بندگانش را در غربت فراموش نمی کند. میلی به خوردن غذا نداشتم. باید به خودم و بچه ها روحیه می دادم [به آن ها] گفتم: «اولاً یادمان نرود که خدا حواسش به دنیا و آدم هاست. ثانیاً اگر قرار است آزاد شویم حتماً آزاد می شویم و هیچ چیز هم نمی تواند مانع آزادی مان بشود.» (صص ۶۵۷)

۲۷ روز از تبادل اسرا می گذشت و هیچ کس سراغ ما را نمی گرفت. ماه صفر بود. هر شب عزاداری می کردیم. من منبر می رفتم و رستم با صدای خوشش نوحه می خواند و گریه می کردیم. شب اربعین بهترین بهانه برای توسل و حاجت خواستن است. گفتم «امشب باید حاجتستان را از حضرت بگیریم» آن قدر به سرو سینه زدیم و نوحه خواندیم که از خستگی هر کد امان در گوشه ای افتادیم و به خواب رفتیم. هنوز ۲ ساعتی از خوابیدنمان نگذشته بود که با سرو صدای راند خلیل از خواب پریدم. هنوز صبح نشده چی می خواست؟! حاج و واج مانده بودیم. او که متوجه تعجب ما شده بود خندید: «علی بشارة! خلاص خلاص! آماده باشید» منظورت چیست؟ «آماده رفتن به ایران. شما هم آزاد شده اید. اسم شما برای رفتن به ایران در آمده» باورمان نمی شد. (صص ۲۶۰-۲۵۸) آن روز ۲۲ شهریور ۱۳۶۹ و اربعین حسینی بود. ساعت شش صبح بی هیچ چشم بندگی از زندان خارج شدیم (صص ۶۶۲)

سوار ماشین از بغداد گذشتیم و به اردوگاهی در «بعقوبه» رفتیم از راند پرسیدم اینجا کجاست؟ [گفت] «اینجا اردوگاهی است که افرادی مثل شما که صلیب آن ها را ندیده و اسامی آن ها را ندارد به صورت محرمانه نگهداری می شوند. (صص ۶۶۴)

در اردوگاه حاج آقا ابوترابی را دیدیم. راند خلیل دنبلمان آمد و گفت: «علی بیا کار درست شد ما را نزد خانمی از صلیب برد. مشخصاتمان را ثبت کردند. يك ساعت بعد خانم با خنده گفت: خب آقایان شما همین امشب آزاد می شوید و به وطنتان برمی گردید. برایتان آرزوی موفقیت دارم.» با شنیدن وطن بدنمان به لرزه درآمد. دوست داشتم زمان زودتر فرامی رسید. ده تا اتوبوس آمد. اسم همه ما را خواندند و سوار شدیم. ولی به ما [پنج نفر] گفتند بایستید. نگران بودیم. تانه شب، راند آمد ما را سوار اتوبوس کرد و گفت شما پنج نفر در اتوبوس شماره يك پشت سراننده و كمك راننده بنشینید؛ چرا؟ چرا ندارد. راند با يك جیب پا به پای اتوبوس می آمد. نگران بودیم. اوضاع برای ما چند نفر عادی نبود. در نزد يك مرز، افسر عراقی وارد اتوبوس ما شد و گفت: «آن پنج نفر کجایند؟» راننده با ترس گفت: «من خبری ندارم» یقین کردم منظورش ما هستیم...

بعد از رفتنش همه پیاده شدند. با ترسندگی با عجله و با لطف خدا و هماهنگی نیروهای ایران که به آن ها گفتم اوضاع ما مناسب نیست سریع دویدیم آن طرف مرز و دیگر همه چیز تمام شده، به آخرین پله هواپیما در تهران رسیدیم. گروه سرود شروع به نواختن سرود جمهوری اسلامی کرد، آن ها می خواندند و بچه ها گریه می کردند. (صص ۶۹۶-۶۷۰)

افسانه آینه بیگی، سرگروه تاریخ  
منطقه تبادلکان در خراسان رضوی

## بازدید از يك موزه مردم‌شناسی

# حمام مهدی قلی بیگ

### اشاره

در دنیای امروز موزه‌ها نقش مهمی در حفظ و ماندگاری سرمایه‌های فرهنگی جامعه بشری برعهده دارند. این‌ها مراکزی هستند که از يك سو فرصت مناسبی برای بیننده فراهم می‌کنند تا به بازیابی و شناخت هویت تاریخی خود بپردازد و از سوی دیگری می‌توان از آن‌ها به عنوان مرکزی برای جلب گردشگران و توسعه اقتصادی و اشتغال‌زایی و ... بهره برد.

در این راستا برآن شدم تا یکی از جلسات درس تاریخ را در یکی از این مراکز، یعنی در يك موزه، برگزار نمایم. بنابراین پس از هماهنگی‌های لازم با مدیریت موزه مردم‌شناسی و مدیریت دبیرستان، همراه گروهی از دانش‌آموزان پایه دهم انسانی دبیرستان مصلی نژاد، از جاده قدیم قوچان راهی دیدار از موزه مردم‌شناسی مشهد که «حمام مهدی قلی بیگ» نام دارد، شدیم. در ادامه شرح مختصر این بازدید آورده می‌شود:

**کلیدواژه‌ها: حمام مهدی قلی بیگ، موزه مردم‌شناسی، میراث فرهنگی**

تأسیس موزه مردم‌شناسی آستان قدس رضوی این حمام که یکی از بزرگ‌ترین حمام‌های کشور است، در معرض دید بازدیدکنندگان و علاقه‌مندان به تاریخ و معماری ایران قرار گرفت.

حمام قدیمی مهدی قلی بیگ در ضلع بیرونی سردر غربی صحن جامع حرم مطهر امام رضا (ع) در «خیابان اندرزگو» (در راسته بازار بزرگ و نزدیک مسجد هفتاد و دو تن) واقع شده است.

ساخت این بنا حدود چهارصد سال قبل، یعنی در سال ۱۰۲۷ ه. ق به دستور مهدی قلی بیگ جانی قربانی، میرآخور شاه عباس صفوی (رئیس اصطبل سلطنتی) به قصد وقف ساخته شد. متأسفانه نامی از معمار این بنا باقی نمانده است، اما به

روند سریع جهانی شدن فرهنگ و گریزناپذیری از تأثیر آن از يك سو، و از سوی دیگر پیشینه کهن تاریخ و فرهنگ ایران زمین، لزوم توجه و نگهداری و سامان‌بخشی آثار و گنجینه‌های ملی این مرز و بوم را بیش از پیش طلب می‌کند. یکی از مراکزی که در این راستا مورد توجه کارشناسان میراث فرهنگی واقع شده بنای تاریخی «حمام مهدی قلی بیگ» در مشهد است که به موزه مردم‌شناسی تبدیل شده است.

این بنا در اردیبهشت ۱۳۵۶ پس از بازسازی و مرمت بخش‌های مختلف آن توسط کارشناسان و معماران سنتی، به شکل کنونی درآمد و به عنوان اثری ملی به ثبت رسید تا اینکه در آذرماه ۱۳۸۵، با







سربینه (رختکن)، میاندر (هشتی ارتباطی بین دو فضای گرمخانه و سربینه) خزینه، تون (گلخن یا آتش خانه) و چال حوض (استخر آب سرد) است. ورودی آن از طریق يك پله و با انحنایی ملایم به هشتی کوچک وصل می شود که پس از عبور از پنج پله، با گردش به سمت راست به سربینه یا رختکن (زیباترین بخش حمام) می رسد.

در فضای سربینه هشت ستون سنگی - با قوس های پنج او هفت شاخ بزی که مشهورترین قوس ایرانی است و از سبک معماری اصفهان الهام گرفته است - پوشش گنبدی سقف را استوار نگه داشته است. با تعبیه گل جام هایی (نورگیر) در گنبد، روشنایی سربینه و سایر بخش ها تأمین

دلیل همزمانی ساخت صحن سقاخانه (که معمار آن شیخ بهایی بوده) و این حمام، می توان گفت معماری این بنا نیز احتمالاً با وی بوده است.

این بنا که به علت همجواری با مقبره امیر غیاث الدین ملک شاه به نام «حمام شاه»، و به دلیل همجواری با حرم مطهر رضوی به «حمام رضوی» شهرت یافته است تا حدود سال ۱۳۶۷ ه.ش دایر بود اما با ورود آب لوله کشی به شهر و بستن حمام های خزینه دار (به دلیل سرایت انواع بیماری های پوستی و واگیردار) این بنا نیز به تدریج به صورت متروکه درآمد.

مساحت این حمام حدود نهصد و شصت متر مربع و شامل فضاهایی چون سردر، هشتی ورودی،

چون افراد از طبقات و اصناف گوناگون به حمام آمد و شد می‌داشته‌اند، در این غرفه می‌توان، بخشی از فرهنگ پوشش مردمان آن عصر را نیز مشاهده کرد. برای نمونه، نوع پوشش درویش و اشراف و لباس‌های محلی نواحی مختلف خراسان، نظیر کلاه‌های مختلف زنانه و مردانه، انواع کفش، جوراب و چارق...

در گذشته مردم بخشی از اوقات فراغت خود را در حمام‌های عمومی، با صحبت پیرامون موضوعات مختلف (گفت‌وگو برای انجام معامله یا سرگرفتن عروسی و...) و نوشیدن چای و انواع شربت‌های خنک و گوارا سپری می‌کردند.

در روزگار قدیم حمام‌های عمومی معمولاً از دو بخش مردانه و زنانه با ساختمان‌ها و ورودی‌های مجزا تشکیل می‌شد و یا اینکه از یک حمام به صورت نیمه وقت استفاده می‌کردند؛ یعنی حمام نیمی از روز زنانه و نیم دیگر مردانه بود (به‌طور معمول هنگام سپیده‌دمان، مردان و در طول روز زنان از حمام استفاده می‌کردند).

در حمام مهدی قلی بیگ نیز، هرگاه در اصلی هشتی باز بود حمام مردانه و زمانی که در هشتی بسته و در پهلوئی باز بوده، نشان دهنده زنانه بودن حمام بوده است.

در حمام‌های قدیمی، افراد زیادی با سمت‌های مختلف در آن مشغول به کار بودند: اوستای (استاد) حمامی، دلاک، سلمانی، حجام، صابون زن، لنگ‌بیار، جامه‌دار، تون‌تاب یا گلخن‌تاب (مسئول سوخت و گرم کردن حمام)، شربت‌دار، قهوه‌چی و...

گرمابه‌دار معمولاً جایگاه ویژه‌ای داشت که در آن جایگاه، ضمن محاسبه هزینه خدمات، لوازم مورد نیاز مراجعان را تأمین می‌کرد.

بین سربینه و گرمخانه هشتی قرار دارد. در میانه هشتی، حوض کوچکی جای گرفته که افراد پس از بیرون آمدن از گرمخانه، پای خود را درون آب سرد آن می‌گذاشتند (شاید این کار را برای هماهنگ شدن دمای بدن با هوای سرد بیرون یا جلوگیری از سرماخوردگی انجام می‌دادند).

گرمخانه محل اصلی شست‌وشو بود و در حال حاضر از آن برای نمایش لوازم قدیمی مانند: انواع قلیان، انواع سماورهای زیبا و قدیمی (سماور

می‌شود. در سقف سربینه از تزئینات زیبایی استفاده شده که شامل نقاشی‌ها و کاشی‌های ریزرنگی است. تزئینات باقی مانده سربینه شامل سیزده لایه است که قدیمی‌ترین آن مربوط به دوره صفوی و جدیدترین آن مربوط به دوره پهلوی است.

نقاشی‌های دیدنی و سرگرم‌کننده سربینه گویای داستان‌های خیالی و افسانه‌ای است که هر بیننده‌ای را محو تماشای خود می‌کند. طرح‌هایی از افسانه‌های عامیانه و داستان‌های گیسابانو، لیلی و مجنون، بهرام گور و گل‌اندام، عوج‌بن عنق (از کتاب عجایب المخلوقات قزوینی، انسانی غول‌پیکر که حدود سه هزار و پانصد سال پیش می‌زیسته است) و صور فلکی و قهرمانان داستان‌های شاهنامه و...

بخشی دیگر از سقف با نقاشی‌هایی زینت یافته که به اواخر دوره قاجاریه و ابتدای دوره پهلوی مربوط می‌شود و نشان‌دهنده ورود تدریجی مدرنیته و ابزار و وسایل دنیای صنعتی نظیر گرامافون، دوچرخه، اتومبیل و... به ایران است.

در سربینه چهار غرفه (نشستگاه) به چشم می‌خورد که محل استراحت و تعویض لباس بوده و افراد پس از تعویض لباس خود آن را به جامه‌دار تحویل می‌دادند. بزرگ‌ترین غرفه مخصوص اشراف و بزرگان بوده و دیگران از سه غرفه دیگر استفاده می‌کرده‌اند. غرفه‌ها به ترتیب زیر در احداث موزه مورد استفاده قرار گرفته‌اند:

**۱. غرفه شاه‌نشین:** مکان نمایش وسایلی است که اشراف هنگام آمدن به حمام با خود می‌آوردند.

**۲. غرفه لوازم آرایش:** به نمایش وسایل و ابزاری اختصاص دارد که در گذشته برای زینت و آرایش به کار می‌رفته است. ابزاری چون: اتوی مو، قاب آینه، جعبه آینه، جعبه لوازم آرایش، سرمه‌دان، عطردان و انواع شانه‌ها...

**۳. غرفه منسوجات:** شامل قالیچه‌ها، حصیرها، لنگ‌ها، جانمازی و بقچه‌های سوزن‌دوزی شده ترمه که در گذشته‌های دورتر کاربردهای متفاوتی داشته است.

**۴. غرفه پوشاک و لباس:** پوشش طبقات مختلف در آن دیده می‌شود.



واژه‌ای روسی به معنی «خودجوش» است) و اسباب و لوازم نوشیدن چای استفاده می‌شود. بیشترین سماورها ساخت روسیه تزاری است که در دوره قاجار، جزو اشیای لوکس و با ارزش وارداتی به ایران محسوب می‌شده است. بزرگ‌ترین سماوری که در این مکان جای گرفته، صد و پنجاه سانتی‌متر بلندی دارد و ساخت آن به سال ۱۸۳۰ م برمی‌گردد.

خزینۀ آب گرم در بخش غربی گرمخانه و در سطحی بالاتراز کف گرمخانه قرار دارد. در کف خزینه، سه سینی بزرگ مسی (برای انتقال سریع حرارت) به نام «تیان» نصب شده که سبب تسریع در گرم شدن آب خزینه می‌شده است. گرمخانه نیز شامل سه غرفه است که در حال حاضر اشیای گوناگونی در آن چیده شده است؛ به این شرح:

**۱. غرفه وسایل حمام:** در این غرفه وسایل مرتبط به حمام چیده شده است. اشیائی مانند: سینی‌های بزرگ مسی، لگن و لگنچه، روشویه دان، سنگ‌پا، لیف، کیسه، صابون و ...

**۲. غرفه حنابندان:** از آنجا که حنابندان از سنت‌های زیبای حمام‌های قدیمی بوده، غرفه‌ای برای ابزار به کار برده شده در آن مراسم در نظر گرفته شده است مانند: لگنچه‌ها، زیرپایی مخصوص حنابندان، حنابند انگشت، سدر، روناس، حنا، کتیرو و ...

**۳. غرفه روشنایی‌ها:** این غرفه به وسایل روشنایی گذشته اختصاص دارد و در آن اشیایی چون پیه‌سوز، شمعدان‌ها، چهلچراغ‌ها و چراغ‌های تک‌فتیله‌ای قرار دارد.

نکته جالب این است که در گرمخانه برای افراد مبتلا به بیماری‌های مسری نیز اتاقی مجزا، برای استحمام، در نظر گرفته بوده‌اند تا بیماری آنان به دیگران سرایت نکند.

در آخرین قسمت خزینه، با پایین رفتن از پله‌ها به فضای تون (گلخن یا آتشدان) می‌رسیم که محل برافروختن آتش و منبع تأمین انرژی گرمایی حمام (که معمولاً از خار و خاشاک و فضولات حیوانی تأمین می‌شده) بوده است. شخصی به نام گلخن تاب (تون‌تاب) مسئول گلخن بوده و سوخت آن را فراهم می‌کرده و بر آن نظارت داشته که کاری با شرایط سخت و محیطی نامناسب بوده است.

گرما و دود حاصل از سوخت درون تون، از طریق ائشعابات‌ی به نام «گره‌رو» به زیر کف حمام منتقل می‌شده است به همین دلیل کف و دیواره‌ها و فضای داخلی حمام همیشه گرم و مطبوع بوده است.

حوض یا استخر آب سرد (این تنها حمام قدیمی است که استخر بزرگی از آب سرد در آن قرار دارد) که افراد پس از استحمام، برای رفع خستگی و تفریح در آن شنا می‌کردند. در حال حاضر،

از فضای کناره استخر برای نمایش آثاری از عکس‌های قدیمی حرم مطهر، روستاهای اطراف مشهد، نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ای و برخی اشیای قدیمی استفاده می‌شود. برای نمونه تابلوهایی از داستان‌های شاهنامه مانند داستان گذشتن سیاوش از آتش و مبارزه سهراب با گردآفرین و ...

از نکات مهم معماری این حمام، (در کل معماری گذشته) می‌توان به دیوارهای قطور و عایق‌گونه آن اشاره کرد که باعث می‌شد در سوز و سرمای زمستان و یا هُرم گرمای تابستان، داخل حمام همیشه از هوای متعادل و مطبوع برخوردار باشد.

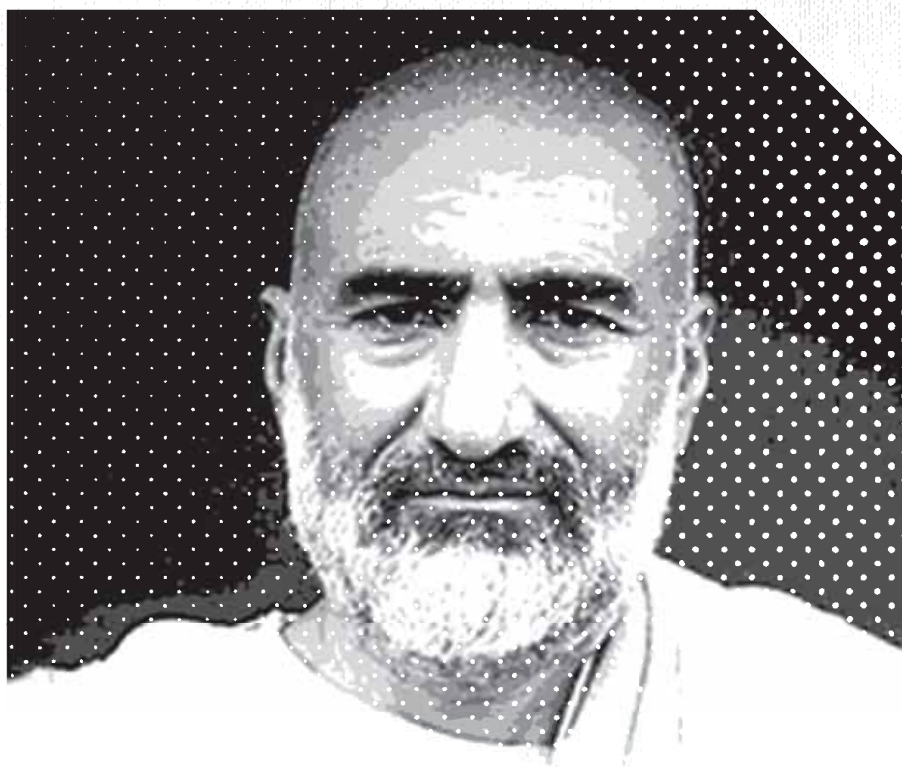
از دیگر نکات قابل توجه این بنا نسبت به بسیاری از حمام‌های قدیمی، که تنگ و تاریک بودند و اسباب وحشت می‌شدند، وجود نورگیرهایی است در بخش‌های مختلف سقف حمام، که فضای داخل آن را به مراتب بزرگ‌تر، روشن‌تر و زیباتر می‌نمایاند. از دیگر ویژگی‌های برجسته این بنا، پایین بودن سطح حمام از سطح خیابان است که به دلایل زیر به این شکل ساخته شده بود:

۱. آب به آسانی از قنات وارد حمام می‌شد.
۲. به هنگام زمستان، سوز و سرما به داخل آن نفوذ نمی‌کرد.
۳. به دلیل پایین بودن سطح حمام و انحنای ورودی آن از خیابان امکان دید داخل حمام، برای رهگذران و عابران وجود نداشته است.

در طول دیدار نه چندان طولانی ما از این موزه زیبا، می‌شد شور و اشتیاق و حس کنجکاوی را در چهره تک‌تک دانش‌آموزان دید. چرا که آنان لحظاتی هر چند کوتاه، با نگاهی جست‌وجوگر و دقیق، با ریزه‌کاری‌های معماری و هنرگذشتگان و فراز و فرود و شرایط زندگی آن‌ها، آشنا شدند و با حسی سرشار از تحسین و احترام نسبت به گذشتگان و سنت‌های زیبای آنان و سؤالات بسیار این مکان زیبا را ترک گفتند.

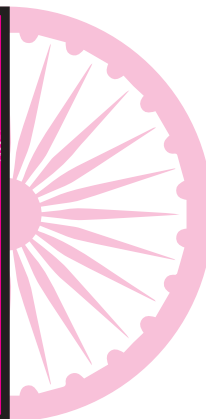
عمق دریافتی که با دیداری هر چند کوتاه از این گونه مکان‌ها به دانش‌آموز منتقل می‌شود، شاید در هیچ کلاس درسی چنین سهل به دست نیاید. اما امیدوارم با فراهم نمودن امکانات، روزی بخشی از کلاس‌های درسمان (به‌ویژه درس تاریخ) را بتوان در موزه‌ها برگزار کرد.

در پایان امیدواریم در ساخت بناهای امروزی همچون گذشته به نکات ظریف و هوشمندانه معماری کهن این سرزمین توجه شود تا هم از فراموشی شیوه‌های معماری غنی ایرانی جلوگیری شود و هم موجب شود در ساختمان‌های امروزی نیز چون دیروز، درکنار آسایش، آرامش ساکنانش هم فراهم آید.



جعفر ربانی

# بادشاه خان کله بود؟



مردم را به سوی آزادی و کسب استقلال از استعمار بریتانیا رهنمون ساخت کار دیگری انجام نداد و پس از او بزرگان و نخبگان هندی، اعم از هندو و مسلمان بودند که این کشور را از حسیض فقر و گرسنگی به جایی رساندند که امروز یکی از چند قدرت مسلم اقتصادی، نظامی و سیاسی جهان به شمار می‌رود.

از مردان با کفایت همراه گاندی یکی هم شخصی بود به نام عبدالغفار خان - معروف به بادشاه خان -

زنده یاد مهاتما گاندی از چنان جاذبه خورشیدگونه‌ای در قرن بیستم برخوردار شد که این جاذبه کمتر اجازه داد ستاره‌هایی که در پیرامون وی پرچم نهضت استقلال هند را برافراشتند به خوبی دیده شوند؛ و لذا امروز ما، دست کم در ایران، به جز چندتن از این ستاره‌ها، از جمله جواهر لعل نهرو، ابوالکلام آزاد و محمدعلی جناح و اقبال لاهوری کسی را نمی‌شناسیم. این در حالی است که گاندی، خود، جز اینکه با کلام نافذ خویش

کلیدواژه‌ها:

مهاتما گاندی،

هند، بادشاه خان،

غفار خان، پاکستان.



کنگره هند نیز دعوت کردند ولی او نپذیرفت، اما قول داد که همچنان به عنوان طرفدار حزب با آن همراهی خواهد کرد.

آنچه موجب تمایز غفارخان از دیگر رهبران استقلال هند شده این است که او پشتون بود و می‌دانیم که پشتون‌ها اصولاً به خشونت در مقابل بیگانه مشهورند و همواره آزادی خود را با زبان شمشیر و صدای گلوله به دست آورده‌اند، ولی غفارخان چنین نبود و معتقد بود که تنها در مقابل دشمن شمشیر کشیده باید شمشیر کشید و با او «جهاد» کرد.

عبدالغفارخان با تجزیه هند به دو کشور هند و پاکستان مخالف بود و لذا در جشن استقلال پاکستان شرکت نکرد، هر چند ولایت خودش، خیبر پختون خواه، بعداً جزئی از کشور پاکستان شد. این مخالفت او سبب شد مورد حمله مخالفان قرار گیرد و مجروح شود؛ ولی او باز هم از سخن خود عدول نکرد.

بادشاه خان بارها به زندان نیز افتاد، چه قبل و چه بعد از استقلال. او عمری طولانی کرد و در سن ۹۸ سالگی -۱۹۸۸- درگذشت. روزی که درگذشت مرزهای پاکستان با افغانستان باز شد و جمعیت عظیمی از پشتون‌ها در تشییع جنازه او شرکت کردند و او را به وصیت خودش در اسلام‌آباد به خاک سپردند.

کتاب «سرباز بی خشونت اسلام» اثری است در شرح زندگی این مرد که آن را نویسنده‌ای به نام اِکنت ایزواران، در سال ۱۹۴۷ نوشته و به قلم سروش پارسا به فارسی ترجمه شده است که ناشر آن انتشارات رُز است.

که تاکنون در ایران شناخته نبوده است. او مردی مسلمان، مبارز، پشتون و طرفدار عدم خشونت بود. که در عمر طولانی خود خدمات بسیار به آزادی و حریت مردم هند و پاکستان کرد.

ما لازم دیدیم وی را به بهانه انتشار کتاب «سرباز بی خشونت اسلام» به همکاران معرفی نماییم. غفارخان در سال ۱۸۹۰ در پیشاور پاکستان (که آن روز جزء هند بود) متولد شد.

پدرش بهرام خان مردی پشتون و زمین‌دار بود. غفارخان در مدرسه مبلغان (تبشیری‌های مسیحی) درس خواند و چون به حد قابل قبولی از تحصیلات رسید به توصیه معلمش ریورند ویگرام ترغیب به ادامه تحصیل در لندن شد. مادر غفارخان با این کار موافق نبود و غفارخان به ناچار در هند ماند و به کار روی زمین‌های پدرش مشغول شد.

او در عین حال از امور فرهنگی و به‌ویژه آگاهی‌بخش سیاسی به مردم استعمارزده کشورش غافل نبود. از این رو در سی سالگی مدرسه‌ای را در زادگاهش تأسیس کرد که باید آن را از فعالیت‌های مهم او در نیل به استقلال هند دانست.

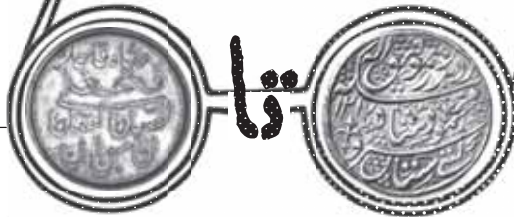
پیش از این طی سال‌های ۱۸-۱۹۱۵ غفارخان از بیش از پانصد روستا در ولایت خودش یعنی ولایت خیبر پختون خواه دیدار کرده بود و طی همین مدت مردم به او لقب بادشاه خان داده بودند.

بادشاه خان از همان اوایل که گاندی به صحنه آمد و سخن از استقلال هند به میان آورد به او نزدیک شد و آن دو در سال ۱۹۱۹ با یکدیگر دوست و متحد شدند. خودش در دهه ۱۹۲۰ تشکیلاتی به نام «بندگان خدا» تأسیس کرد که ده‌ها هزار عضو به آن پیوستند. وی خطاب به آن‌ها گفت: «من می‌خواهم به شما سلاح‌هایی بدهم که پلیس و ارتش قادر نخواهند بود در مقابل آن‌ها ایستادگی کنند. این «سلاح پیامبر» است اما شما از آن آگاه نیستید. آن سلاح: «صبر و عدالت» است که هیچ قدرتی بر روی زمین نمی‌تواند در برابر آن ایستادگی کند».

به هر حال غفارخان از همان آغاز با نهضت عدم خشونت گاندی همراه شد و تا آخر نیز با گاندی ماند تا اینکه هند به استقلال رسید (۱۹۴۷). بادشاه خان را به عضویت در هیئت رئیسه حزب

# تاریخ پولی ایران

## از صفویه تا قاجاریه



نویسندگان: رودی مته، ویلم فلور، پاتریک کلاوسون  
 مترجم: جواد عباسی  
 ناشر: نامک  
 محل نشر: تهران  
 تلفن: ۶۶۴۱۷۶۳۶

آن، فراز و فرود ارزش آن، پیوند آن با عرصه سیاست و مناسبات خارجی، تأثیر آن بر جنبه‌های مختلف اقتصاد ایران، چگونگی عمل نظام پولی سه فلزی (طلا، نقره، مس) و تاریخ محلی پول در ایران از جمله عرصه‌های مورد توجه کتاب حاضر است که مطالعه آن برای خوانندگان تازگی بسیاری دارد.

کتاب به بی‌نظمی و آشفتگی پول ایران از سال ۱۵۰۰/۹۰۵ تا ۱۳۰۴/۱۹۲۵ اشاره دارد و عامل تشدید آن را سه چیزی می‌داند؛ نخست آنکه برای سکه از سه فلز استفاده می‌شد؛ مس بیشتر برای تبادلات پولی محلی، نقره برای تجارت در مسافت‌های دور و طلا، که نقش محدودی داشت. دوم آنکه ایران به خاطر عرضه ناچیز فلز، عدم توازن تجاری گسترده که نیازمند سرمایه‌گذاری برای حمل سکه مورد نیاز بود، شاهد کمبود شدید پول بود. سوم اینکه در آن سال‌ها ایران چیزی به اسم اقتصاد ملی نداشت و به همین علت حرکت پولی رایج از یک شهر به شهر دیگر تفاوتی چشمگیر داشت.

وضعیت اقتصادی کشور اثرگذار شد. با قرار گرفتن ایران در کانون تحولات جهانی از عهد صفویه، موضوع پول و مسائل پیوسته با آن نیز ابعاد پیچیده‌تری به خود گرفت. پول ایران در معرض رقابت با دیگر پول‌ها، (اعم از شبه قاره هند و ژاپن در مشرق و تا مغرب اروپا) قرار گرفت و از تأثیر سرازیر شدن فلزات قیمتی چون طلا و نقره از قاره تازه شناخته شده آمریکا نیز به دور نماند. بدین ترتیب بود که در اقتصاد و حتی سیاست ایران پول بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت و مسائل مرتبط با آن تبدیل به دغدغه‌ای با اهمیت بیشتر برای فرمانروایان شد.

کتاب تاریخ پولی ایران، با گذر از توصیفات فنی و ظاهری پیرامون پول، به شرح اقتصاد پولی ایران و سیاست پولی و عرصه‌هایی کاملاً نواز سرگذشت پول در ایران می‌پردازد. خواننده با مطالعه این کتاب، با زوایای تازه‌ای از زندگی جامعه ایرانی که در آن پول نقش ایفا کرده است آشنا می‌شود. پیچیدگی‌های تهیه پول و کارکردهای

پول و شکل غالب آن در گذر تاریخ، یعنی سکه، از زمره دستاوردهای بشری است که اهمیت و اثرگذاری آن در طول هزاران سال تا امروز همچنان پابرجا مانده است. ایران از سرزمین‌هایی است که به دنبال فتح لیدی (یعنی جایی که به خاستگاه سکه در معنای متعارف آن شناخته شده بود) از حدود دو هزار و پانصد سال پیش دارای تجربه و تاریخ پولی به معنای خاص آن، یعنی داشتن سکه و پول رسمی، شد و از این بابت در میان کشورهای کهن شهرت دارد. بنابراین، در تاریخ ایران، سکه هم نهاد قدرت سیاسی و وسیله مبادله‌ای مهم و آسان‌کننده و هم یکی از ارکان مهم مالی و اقتصادی کشور گردید، تا آنجا که هر دودمان و فرمانروایی یکی از مهم‌ترین و فوری‌ترین اولویت‌های خود را ضرب سکه قرار داد و اقتصاد سیاسی با پول و سکه پیوندی تنگاتنگ یافت. علاوه بر این جنس سکه نمادی از وضعیت اقتصادی حکومت و کشور گردید و کمیابی و فراوانی آن بر توان مالی حکومت

کتاب همچنین به نظام سکه‌های ساخته شده ایران اشاره کرده و کشور را از سال ۱۵۰۰/۹۰۵ تا ۱۹۲۵/۱۳۰۴ ش همانند دوره مغول صاحب سکه‌های مس، نقره و طلا دانسته است. در ادامه خواننده به ارزش سکه‌های واقعی دوره‌های ذکر شده در کتاب پی می‌برد. مثلاً در دوره صفویه ۵۰ دینار یک شاهی، ۴ شاهی یک عباسی و ۵۰ عباسی یک تومان بود. در دوره قاجاریه نیز غالباً یک ریال یا قران، ارزش ۱۲۵۰ دینار یا ۲۵ شاهی را داشت و یک تومان ۸ ریال یا قران بود.

در این کتاب نویسندگان شرایط خاص نظام پولی در تاریخ نوین ایران را مورد بررسی قرار داده‌اند که از آن جمله می‌توان استفاده از پول نقد، نظام سه فلزی شامل طلا، نقره و مس و شرایط متغیر ضرب‌خانه‌های کشور را نام برد. همچنین آن‌ها نقش حکومت را در مدیریت پول از راه ضرب سکه و دستکاری آن با کاهش معیار وزنی یا پایین آوردن عیار فلز برای کسب سود، مورد توجه قرار داده‌اند.

کتاب حاضر که آن را در سه بخش می‌خوانیم، به عنوان نخستین مطالعه در تاریخ پولی ایران است که برای پژوهشگران تاریخ ایران و تاریخ اقتصادی متنی لازم و ضروری به شمار می‌رود:

### دوره صفویه

در دوره صفویه، دولت همچون حکومت‌های پیشین مدعی در انحصار داشتن حق ضرب سکه و نظارت بر وزن و کیفیت آن بود. کتاب، سیاست پولی این دولت را در چند هدف بر شمرده است: استفاده از ضرب‌خانه‌ها به عنوان منبع درآمد؛ حفظ معیار اندازه‌گیری تعهدات مالیاتی و انجام پرداخت‌ها به گونه‌ای که به آسانی قابل بررسی باشد و نیز پیشبرد تجارت، چنان‌که درآمد و

قدرت دولت را به حداکثر برساند. دولت صفویه برای دستیابی به این هدف‌ها ضرب‌خانه‌ها را به عنوان عامل اجرایی اصلی بر پایه قوانین اجرایی آن‌ها، وضع و کارگزارانی را برای فعال کردن آن‌ها تعیین می‌کرد و از بی‌نقص بودن کیفیت و وزن سکه‌هایی که تولید می‌کردند، اطمینان می‌یافت. در این کتاب می‌خوانیم که نظارت کلی بر ضرب سکه و وظیفه وزیر بزرگ بود. در این دوره، ضرب‌باشی، مدیر فنی ضرب‌خانه یا رئیس آن بود و بر امور مالی آن نظارت روزانه داشت. وظیفه ضرب‌باشی بود که نظارت کند تا سکه‌ها به طور مناسب ضرب شوند، کیفیت عیار مورد توجه قرار گیرد و هیچ سکه جعلی تولید نشود.

در رابطه با روند فنی و ارتباط با نظام پولی مبتنی بر تومان، کتاب حاضر اطلاعات مفیدی به خوانندگان می‌دهد. و می‌خوانیم که دولت صفویه با فنون جدید بیگانه نبود و در همان زمان که این دولت در ایران حاکمیت داشت، شاه عباس دوم از کارایی بیشتر فناوری ضرب سکه در اروپا باخبر بود. در این دوره مردم محاسبات خودشان را با نام بردن از «عباسی»‌ها و «شاهی»‌ها انجام نمی‌دادند، بلکه با «تومان»‌ها انجام می‌دادند. در ادامه مبحث این دوره، کتاب به نظام سه فلزی (مس، طلا و نقره) اشاره کرده و آورده است که سکه‌های

مس بیشتر برای مبادلات محلی، نقره برای استفاده از دولت و تجارت راه دور بوده و طلا برای تجارت راه دور، ذخیره کردن و موارد تشریفاتی بوده است. سکه طلای ضرب شده نام خاصی نداشت، به جز چند استثنا بر پایه معیار «اشرفی» که ۳/۵۵ گرم یا مثقال که ۴/۶۱ گرم بود. نام عمومی سکه‌های نقره «درهم» بود. اصطلاح دیگر برای متمایز کردن سکه نقره، هزار (۱۰۰۰) دینار بود. سکه‌های مس «فلوس» نامیده می‌شدند. این سکه‌ها

با عنوان‌های پول، پول سیاه یا «قره پول» نیز شناخته می‌شدند. در ادامه بحث تاریخ پولی این دوره، کتاب خواننده را با مباحثی چون وضعیت شمش، مسائل پولی پیش از شاه عباس دوم، در زمان شاه عباس دوم و در عهد شاه سلیمان آشنایی می‌سازد.

### دوره افشاریه و زندیه

در بخش دوم این کتاب خواننده با سیاست پولی دوره افشاریه و زندیه آشنا می‌شود. در دوره افشاریه، نادرشاه به جای ادامه الگوی معیار سنتی ایرانی، ضرب سکه‌ها را بر اساس الگوی هندوستان در پیش گرفت. در آغاز این دوره طهماسب قلی خان به پشت گرمی موفقیت‌های نظامی اش عباس صفوی سوم را عزل کرد و خویش را با نام «نادرشاه»، شاه ایران خواند.

نادر سیاست پولی کشور را تغییر نداد. پس از جلوس وی عباسی‌های جدید به وزن ۳۷/۵ گرم و برخی پول‌های خرد [۱، ۶، ۱۰، ۲۰ شاهی] به نام نادر بر اساس واحد محاسبه هر تومان ۴۰۰/۷ نخود - همچون قبل، نخود ۱۹۲ میلی‌گرمی و تومان ۵۰ عباسی بود - ضرب شدند. سکه ده‌شاهی نادری نامیده می‌شد. سکه بیست‌شاهی از این نوع برابر با یک تومان بود.

این بخش از کتاب که محتوای آن به سیاست‌های پولی نادرشاه می‌پردازد در اصل مربوط به ادامه اواخر عهد صفویه است که در پی ضرب سکه به وزنی بود که با تجارت سازگار و با هشت‌ریالی قابل رقابت است.

پس از فتح هندوستان توسط نادر، او با احساس امنیت نظامی و مالی کوشید برای آسان کردن تجارت با شریک تجاری اصلی ایران، نظام پولی ایران و هندوستان را ادغام کند. نادر فرمانی صادر کرد که می‌گفت: «از آنجا که سکه



در هندوستان «روپیه» و در ترکیه عثمانی «قروش» و «جالوت» [زولوتا] و در ترکستان «آتچه» [آقچه] است، از این پس سکه ضرب شده در ایران از نظرون و مبادله «پنج محمودی» است. این سکه‌ها نادری خوانده می‌شدند.

در رابطه با ادغام نظام پولی هندی و ایرانی مؤلفان این کتاب در تحلیل خود آورده‌اند که نظام پولی جدید ایرانی مهور طلایی مغولان را، که در فارسی به مهور اشرفی معروف بود و تقریباً ۱۱ گرم وزن داشت، پذیرفت. این بدین معناست که نادرشاه نظام پولی هشت‌ریالی اسپانیایی را، که در آن زمان به گستردگی در تجارت راه دور استفاده می‌شد، کنار گذاشت.

علاوه بر آن یک تومان نقره ایرانی را که برابر با ۲۰ روپیه نقره، هر روپیه ۱۷/۵۲ گرم و در مجموع ۲۳۰/۵ گرم نقره بود، مهیا نمود. کتاب در انتهای این بخش به بحران‌های سیاسی بازماندگان افشاریه می‌پردازد که پس از مرگ نادرشاه شاهد آشفتگی در نظام پول رایج بودند. همچنین ادامه این بخش می‌خوانیم: جانشینان نادرشاه انواع پول‌ها را ضرب کردند ولی تغییری در ضرب سکه ندادند. پول همچنان کمیاب بود و تغییر آن از یک نوع به دیگری مشکل‌آفرین بود. در واپسین

دوره افشاریه، کشمکش نه ساله میان سه سردار محمدحسن خان قاجار، آزادخان غلزیایی و کریم خان زند، منجر به پیروزی کریم خان زند گردید. هر یک از آن‌ها سکه خودش را یا به صورت گمنام و یا به نام یکی از بازماندگان صفویه براساس معیار ۱۲۰۰ نخود ضرب کردند.

کریم خان زند در سال ۱۱۷۲/۱۷۵۹ به عنوان فرد پیروز در کشمکش بر سر تسلط ایران به صحنه آمد. او و جانشینان وی انواع نام‌گذاری‌های گمنام یا نیمه‌گمنام را در ضرب سکه به کار بردند. شرایط اقتصادی متزلزل ایران در زمان جانشینان کریم خان نیز بهبودی نیافت. مرگ او در سال ۱۱۹۳/۱۷۷۹ منجر به کشمکش بر سر قدرت میان زندیان و قاجاریان شد که ۱۵ سال طول کشید و در نهایت به پیروزی قاجاریان انجامید.

### دوره قاجار

در آخرین بخش این کتاب، ماجرای پول رایج در دوره قاجار را با این عناوین می‌خوانیم: سنت و تحول در استفاده از پول، ضرب‌خانه‌های سنتی، نظام از هم‌گسیخته پول رایج، سیاست تأمین پول در شرایط نوسازی، استفاده محدود از پول در تجارب و...

در این دوره نیز دولت مدعی در انحصار داشتن ضرب سکه و نظارت بر عیار و وزن آن بود. سیاست پولی حکومت چند هدف داشت که هیچ یک از استواری کامل برخوردار نبود: استفاده از ضرب‌خانه‌ها به عنوان منبع درآمد، حفظ معیار قابل دسترسی برای اندازه‌گیری مالیات و پرداخت‌ها و پیشبرد تجارت آن چنانکه درآمد و قدرت حکومت را به اوج برساند. در این دوره در مجموع حدود ۴۰ ضرب‌خانه سکه‌های قاجاریه را ضرب می‌کردند. در حکومت آقا محمدخان طلالدر ۱۳ شهر و نقره در ۲۲ شهر ضرب می‌شد، حال آنکه در

حکومت فتحعلی شاه ۲۵ ضرب‌خانه طلا و ۳۱ ضرب‌خانه نقره وجود داشت. تشکیلات ضرب‌خانه‌های سلطنتی براساس الگوی صفویه بود. ناظر ضرب‌خانه‌ها لقب معیرالممالیک داشت. نظارت بر کیفیت عیار، وظیفه ضرب‌باشی بود. ضمناً روند تولید سکه‌ها همچنان دست‌ساز بود و سکه‌ها شکل واحدی نداشتند.

در ادامه مبحث نظام پولی این دوره، کتاب به دو نوع شبه پول تومانی عراقی و تبریزی به علاوه تومانی خراسانی اشاره می‌کند و وضع موجود را بازنمایی از وجود پول‌های رایج محلی با شبه تومانی‌های خودشان دانسته است. بنابراین در هر شهر بزرگی سکه‌های مس نخست به شاهی محاسبه و سپس از طریق شبه دینار به شبه تومانی محلی تبدیل می‌شدند. مبحث آخری که کتاب به آن می‌پردازد، بحث درباره نقش سکه‌های مس، نقره و طلا و گذر به پول کاغذی است.

ایران عهد قاجار همچون قبل سکه‌هایی از مس، نقره و طلا داشت. مس، پول رایج در زندگی روزمره بود. اما نقره پول واقعی دانسته می‌شد. مس، به خصوص برای معاملات بزرگ و دوردست به راحتی نقره پذیرفته نمی‌شد. طلا به ندرت استفاده می‌شد، و عمدتاً محدود به مقاصد تشریفاتی بود. بخش‌های بزرگ اقتصاد ایران در این دوره کمتر با پول سرو کار داشت؛ داد و ستد پایاپای به ویژه در مناطق روستایی کاملاً رواج داشت.

از نکات ارزنده این کتاب می‌توان به جداول و تصاویر رنگی آن اشاره کرد که جداول پس از هر دوره از نظام پولی تهیه شده است. همچنین آوردن تصاویر رنگی از سکه‌های مربوط به هر دوره، منجر به آشنایی خوانندگان و درک عمیق‌تر آن‌ها می‌شود. ارائه فهرست نمایه‌ها و آوردن منابع معتبر و موثق از دیگر نکات مثبت کتاب است.



# نشست مشترک انجمن ایرانی تاریخ و گروه تاریخ دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی

این نشست از ساعت ۱۵/۳۰ الی ۱۸ روز یکشنبه ۵ اسفند ۱۳۹۷ در محل سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی برگزار شد. مدیریت اجرایی مراسم را خانم فریده حشمتی دبیر کارگروه به عهده داشت که ضمن گفتن خیر مقدم به حاضران، آمادگی کارگروه انجمن ایرانی تاریخ را برای برگزاری نشست‌های مشترک دیگر، برای دانش‌افزایی معلمان تاریخ اعلام کرد. سپس دکتر پرتوی مقدم رئیس گروه تاریخ دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی نیز ضمن خیر مقدم به حاضران و استقبال از این نوع نشست‌ها، خواستار تداوم این نشست‌ها شد.

در ادامه، رحیم روح بخش، معلم تاریخ و کارشناس اسناد شورای عالی آموزش و پرورش، به نمایندگی از کارگروه فوق، گزارشی در چهار محور: ضرورت برگزاری نشست‌های مشترک، چگونگی شکل‌گیری کارگروه آموزش و پرورش در انجمن ایرانی تاریخ، برگزاری همایش‌های پنجگانه آموزش تاریخ در مدارس و نیز فعالیت‌های جنبی کارگروه در طی چهار سال فعالیت آن ارائه داد. وی در بخش نخست سخنان خود ضمن اشاره به نشست مذکور به عنوان اولین نشست مشترک با گروه تاریخ دفتر تألیف، از تأخیر چهارساله در این همکاری سخن گفت و خاطر نشان کرد که کارگروه در خلال برگزاری همایش‌های آموزش تاریخ در مراکز استان‌ها، به همکاری‌های نزدیکی با گروه‌های درسی تاریخ در استان‌ها، در مقایسه با تهران، دست زده است،

به طوری که سلسله همایش‌های آموزش تاریخ در استان‌های مختلف با استقبال گسترده همکاران معلم تاریخ برگزار می‌شود. روح بخش همچنین گزارشی از چگونگی تشکیل کارگروه آموزش و پرورش انجمن ایرانی تاریخ در سال ۱۳۹۳ به همت جمعی از معلمان درس تاریخ ارائه داد و به برخی موانع آن اشاره کرده و اضافه نمود: کارگروه به عنوان فعال‌ترین بخش انجمن، توانسته است طی چهار سال فعالیت خود، هسته‌های علاقه‌مند معلمان تاریخ را از شهرهای مختلف جذب نماید، به طوری که در حال حاضر تنها درسی که در آموزش و پرورش، معلمان آن موفق شده‌اند در قالب یک تشکل مدنی گسترده در کشور با برگزاری پنج همایش ملی و چاپ صدها مقاله در نقد کتب درسی اقدام کنند معلمان تاریخ هستند.

این عضو کارگروه در ادامه به کیفیت و کمیت همایش‌های پنجگانه آموزش تاریخ در مدارس اشاره و خاطر نشان کرد که طبق آمار مقالات دریافتی، از معلمان سیر صعودی داشته است؛ به طوری که در همایش نخست - سال ۱۳۸۹ - از ۵۰ مقاله دریافتی، ۱۰ مقاله متعلق به معلمان تاریخ بود. این آمار به ترتیب در همایش دوم (تهران) ۴۰ مقاله از ۷۵ مقاله، همایش سوم (اصفهان) ۵۰ مقاله از ۹۵ مقاله، همایش چهارم (کرمان) ۸۶ مقاله از ۱۰۶ مقاله، همایش پنجم (سیستان و بلوچستان) ۷۰ مقاله از ۱۰۰ مقاله می‌باشد. ضمن اینکه ۲۶

مقاله برگزیده همایش دوم و همچنین ۲۱ مقاله منتخب همایش سوم نیز به چاپ رسیده است. نامبرده خاطر نشان کرد: ۵۰ مقاله همایش چهارم نیز در دو جلد در آستانه انتشار قرار دارد، ضمن اینکه کارگروه در صدد گزینش و چاپ مقالات برتر همایش پنجم نیز می‌باشد. روح بخش در ادامه با اشاره به اینکه گزارش‌هایی از این همایش‌ها در برخی از نشریات نظیر فصلنامه رشد تاریخ، چشم‌انداز ایران و... منتشر شده، به حاضران این میزده را هم داد که کارگروه در صدد برگزاری همایش ششم در تهران در سال ۱۳۹۸ می‌باشد.

بعد از سخنان رحیم روح بخش، دکتر زهیر صیامیان، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی و عضو هیئت مدیره انجمن ایرانی تاریخ، سخنرانی خود را با عنوان «کنش آموزشی و کتاب درسی تاریخ» آغاز کرد. وی محورهای اصلی سخنرانی خود را در پنج محور و مبتنی بر ۱۵ اصل به این شرح مطرح کرد: کنش آموزشی و کتاب درسی تاریخ، از آموزش سازمانی تاریخ تا کنش آموزشی تاریخی، کنش ارتباطی میان امروز و گذشته، شبکه آموزشی و آموزش شبکه‌ای، معلمان تاریخ به مثابه کنشگران تاریخ، فرامتن تاریخ و کتاب درسی تاریخ. سخنران در ادامه بر اساس این محورها به ارائه چارچوبی برای آموزش تاریخ، به عنوان «میراث فرهنگی و شهروندی با کیفیت بالا» در ۱۵ اصل پرداخت و توضیحاتی در این باره داد.



## نشست تخصصی مطالعات هخامنشی

برگزار شد و در آن، ابتدا دکتر جبرئیل نوکنده، مدیر موزه ملی ایران و دنی هرمان، صحبت کردند و در ادامه پروفیسور بریان بیشتر در مورد مسائل باستان‌شناسی ایران سخن گفت. وی ضمن تشکر از حضور علاقه‌مندان در موزه ملی ایران گفت: بسیار خوشحالم از اینکه امروز در موزه ملی ایران هستم، جایی که محل نگهداری بسیاری از دستاوردها و یافته‌های فرهنگ هخامنشی در ایران است. وی در پایان تصریح کرد: من به عنوان تاریخ‌شناس به قطعیت می‌توانم بگویم که اگر دستاورد، پژوهش‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی ۵۰ ساله اخیر نبود تاریخ هخامنشیان ناقص می‌ماند. من به آینده این پژوهش‌ها بسیار امیدوار و خوش‌بین هستم.

شایان ذکر است که پژوهش‌های بریان عمدتاً بر هخامنشیان، اسکندر و عصر هلنیستی متمرکز است. مهم‌ترین کتاب او «تاریخ امپراتوری هخامنشیان» از کوروش تا اسکندر» نام دارد که در واقع جلد دهم از مجموعه‌ای به نام «تاریخ هخامنشیان» از دانشگاه خرونینگن هلند است. این کتاب در ایران به دست سه مترجم به فارسی برگردانده شده است: نخست مهدی سمسار، سپس ناهید فروغان و پس از آن زنده‌یاد مرتضی ثاقب‌فر.

۲۸ و ۲۹ آبان ماه سال گذشته شاهد دو نشست تخصصی در مطالعات هخامنشی با حضور پروفیسور پی‌یر بریان استاد ممتاز کلژ دو فرانس و چهره برجسته مطالعات هخامنشی بودیم. این نشست‌ها به دعوت دبیرخانه همایش‌ها و همکاری دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و بخش فرهنگی سفارت فرانسه در تهران برگزار شد. در اولین نشست دکتر ژاله آموزگار، استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران، دکتر دنی هرمان، رئیس انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران و ناهید فروغان مترجم آثار پروفیسور بریان نیز حضور داشتند. بعد از سخنرانی دکتر علی شهیدی مسئول دبیرخانه همایش‌ها و دکتر دنی هرمان، رئیس انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران، پروفیسور بریان به ایراد سخنرانی پرداخت. وی تاریخ امپراطوری هخامنشی را مملو از اطلاعات فرهنگی مختلف دانست و متذکر شد که با استفاده از منابع باستان‌شناختی مختلف، به اطلاعات بیشتری درباره تاریخ هخامنشی می‌رسیم. وی اضافه کرد: جدای از این مسائل، تاریخ هخامنشی امروزه در بسیاری از دانشگاه‌های جهان تدریس می‌شود و این امر اختصاص به دانشگاه‌های ایران ندارد.

دومین نشست در روز ۲۹ آبان در موزه ملی ایران

### پی‌نوشت

۱. پروفیسور پی‌یر بریان (Pierre Briant) ایران‌شناس و هخامنشی‌شناس اهل فرانسه است که در ۳۰ سپتامبر ۱۹۴۰ در شهر آنژه متولد شد و در دانشگاه پواتیه در رشته تاریخ به تحصیل پرداخت. وی پژوهشگر و استاد تاریخ و تمدن جهان هخامنشی و تاریخ دوره اسکندر مقدونی در کلژ دو فرانس است. او بنیان‌گذار وبگاه پژوهشی [achemenet.com](http://achemenet.com) و همچنین دارای مدرک افتخاری از دانشگاه شیکاگو است.



### آثار و اشیای موجود در موزه مردم شناسی اردکان

موزه مردم شناسی اردکان گنجینه‌ای غنی و منحصر بفرد است که حدود ۴۰۰۰ شیء در آن قرار دارد و اکثر آنها را مردم دلسوز اردکان جمع آوری و اهدا نموده‌اند. این موزه دارای ۳ سالن و چند بخش مختلف از قبیل باستان‌شناسی، دیرینه‌شناسی، موزه کودک، اقلام مردم‌شناسی و جانورشناسی است.



کَشکول متعلق به اوایل قرن یازدهم



به وسیله تندیس شتر، چگونگی مسافرت با شتر در معرض دید عموم قرار داده شده



کارگاه کرباس بافی



جانورشناسی (به صورت تاکسیدرمی)



ظروف سفالی لعابی که اکثر آن مربوط به یک قرن قبل است

۱۳ آبان روز دانش‌آموز و روز ملی مبارزه با استکبار جهانی

